



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شیعه پاسخ می دهد

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب ( علیه السلام )

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۰	شیعه پاسخ می گوید
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	موضوع
۱۱	پیشگفتار
۱۴	موضوعات ده گانه مورد بحث
۱۴	فصل اول : قرآن از هرگونه تحریف منزّه است
۱۵	عدم تحریف قرآن
۱۵	دو کتاب از دو گروه
۱۵	دو کتاب از دو گروه
۱۸	پی نوشتها
۱۸	به خاطر خصومت فرقه ای تیشه بر ریشه اسلام زنید
۱۹	دلایل عقلی و نقلی بر عدم تحریف
۱۹	دلایل عقلی و نقلی بر عدم تحریف
۲۲	پی نوشتها
۲۳	آخرین سخن
۲۴	فصل دوم : تقیه در کتاب و سنت
۲۴	مقدمه
۲۵	۱ تقیه چیست ؟
۲۵	۲ فرق تقیه با نفاق
۲۶	۳ تقیه در ترازوی عقل
۲۶	۴ تقیه در کتاب الله
۲۸	۵ تقیه در روایات اسلامی
۲۹	۶ آیا تقیه فقط در برابر کفار است ؟

۳۴	۷ تقیه حرام
۳۵	۸ تقیه مدارایی
۳۶	فصل سوم : عدالت صحابه
۳۶	مقدمه
۳۶	۱ دو عقیده متضاد
۳۷	۲ تندروان تنزیه
۳۸	۳ پرسش های بی جواب
۴۱	۴ صحابه کیانند ؟
۴۲	۵ انگیزه اصلی عقیده تنزیه
۴۷	۶ آیا همه صحابه بدون استثنا عادل بودند ؟
۵۵	۷ اصناف یاران پیامبر
۵۷	۸ شهادت تاریخ
۶۱	۹ اجرای حدّ بر بعضی از صحابه در عصر پیامبر(ص) یا بعد از آن !
۶۳	۱۰ توجیّهات غیر وجیهه !
۶۴	۱۱ مظلومیت علی(علیه السلام)
۶۶	۱۲ یک داستان شنیدنی
۶۸	فصل چهارم : احترام به قبور بزرگان
۶۸	دورنمای بحث
۶۹	سابقه تاریخی
۷۱	توهم شرک در زیارت قبور
۷۳	آیا شفاعت خواستن ، با مبانی توحید سازگار است ؟
۷۵	شفاعت اولیاء الله مخصوص حال حیات نیست !
۷۷	زنان و زیارت قبور
۷۸	شدّ رجال فقط برای سه مسجد !
۸۰	آیا بنای قبور ممنوع است ؟
۸۱	نابود شدن میراث های فرهنگی به دست وهابیان

۸۲	بهبانها
۸۲	۱ قبور نباید مسجد باشد!
۸۵	۲ بهانه دیگر
۸۶	۳ تبرک جستن ممنوع است
۸۸	آثار مثبت زیارت قبور بزرگان
۸۹	وظیفه خطیر علمای اسلام
۹۰	فصل پنجم: نکاح موقت
۹۰	متعہ یا ازدواج موقت
۹۰	ضرورت‌ها و نیازها
۹۱	ازدواج مسیاری!
۹۳	ازدواج موقت چیست؟
۹۶	سوء استفاده‌ها
۹۷	ازدواج موقت در کتاب و سنت و اجماع امت
۱۰۱	چه کسی متعہ را تحریم کرد؟
۱۰۱	توضیح
۱۰۲	الف) حلیت متعہ در دوران خلیفہ اول
۱۰۲	ب) اجتهاد در مقابل نص
۱۰۳	ج) علت مخالفت عمر
۱۰۵	د) غوغای عجیب در مورد «زمان تحریم متعہ»
۱۰۵	د) غوغای عجیب در مورد «زمان تحریم متعہ»
۱۰۹	پی نوشتها
۱۱۰	بهترین راه حل
۱۱۳	فصل ششم: سجده بر زمین
۱۱۳	۱ اهمّیت سجده در میان عبادات
۱۱۴	۲ سجده برای غیر خدا جایز نیست
۱۱۵	۳ بر چه چیز باید سجده کرد؟

۱۱۹	۴ مدارک مسأله
۱۲۳	پی نوشتها
۱۲۴	فصل هفتم : جمع میان دو نماز
۱۲۴	طرح مسأله
۱۲۶	آثار اصرار بر پنج وقت در جوامع اسلامی
۱۲۷	روایات جمع میان دو نماز
۱۳۷	پی نوشتها
۱۳۸	فصل هشتم : مسح پاها در وضو
۱۳۸	قرآن و مسح بر پاها
۱۴۱	توجیهات عجیب
۱۴۳	اجتهاد در مقابل نص و تفسیر به رأی
۱۴۶	مسح بر روی کفش ها !
۱۴۷	روایات اسلامی و مسح بر پاها
۱۵۳	روایات مخالف
۱۵۵	شریعت سهل و آسان
۱۵۸	مسح بر کفش ها در ترازوی عقل و شرع !!
۱۶۷	نتیجه نهایی بحث
۱۶۸	فصل نهم : بسم الله جزء سوره حمد است
۱۶۸	یک نکته شگفت آور
۱۷۳	احادیث نبوی در جهر به بسم الله
۱۷۳	احادیث نبوی در جهر به بسم الله
۱۷۳	گروه اول
۱۷۵	گروه دوم
۱۷۹	پی نوشتها
۱۸۰	ما بین الدفتین از قرآن است
۱۸۱	خلاصه بحث



۱۸۳	فصل دهم : توسل به اولیاء الله
۱۸۳	توسل در گستره آیات و دلیل عقل
۱۹۲	توسل در روایات اسلامی
۱۹۸	چند تذکر لازم
۱۹۸	۱ بهانه جویی وهابیان
۲۰۱	۲ غالیان و افراطیان
۲۰۳	۳ توسل به تنهایی کافی نیست
۲۰۳	۴ توسل در امور تکوینی
۲۰۵	فهرست آیات
۲۰۹	فهرست روایات
۲۱۵	فهرست اشخاص
۲۲۶	فهرست قبایل
۲۲۶	فهرست اماکن
۲۲۸	فهرست منابع
۲۳۲	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : شیعه پاسخ می گوید: تحقیقی در مورد ۱۰ مسئله مهم مورد بحث میان پیروان اهل بیت و اهل سنت / ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : قم مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع) ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۲۷۲ ص.

شابک : ۸۵۰۰ ریال (چاپ اول) ؛ ۱۰۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۸۵۰۰ ریال ۹۶۴-۸۱۳۹-۹۲-X ؛ ۱۰۰۰۰ ریال (چاپ پنجم) ؛  
۱۰۰۰۰ ریال چاپ هشتم : ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۳۹-۹۲-۱ ؛ ۱۵۰۰۰ ریال (چاپ نهم) ؛ ۱۷۰۰۰ ریال (چاپ دهم) ؛ ۰۰۰۷۱ ریال  
(چاپ یازدهم) ؛ ۰۰۰۳۲ ریال (چاپ سیزدهم)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۸۴.

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : چاپ سوم ، پنجم و ششم : ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ هشتم □ نهم : ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ نهم و دهم و یازدهم: ۱۳۸۷.

یادداشت : چاپ سیزدهم : ۱۳۸۹.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۷۱] - ۲۷۲؛ همچنین به صورت زیر نویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : شیعه -- پرسش ها و پاسخ ها

رده بندی کنگره : /م ۷ش ۹ ۵۵۸۳۱/۲۱۲ BP

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی

: ۱۰۲۸۰۷۰

## موضوع

تحقیقی در مورد ۱۰ مسأله مهم مورد بحث میان

پیروان اهل بیت (علیهم السلام) و اهل سنت

## پیشگفتار

این راه به سوی وحدت نمی رود!

با یک نگاه اجمالی به وضع دنیای امروز می بینیم طوفان های سهمگینی وزیدن گرفته ، پرده ها کنار رفته ، سخنان دلفریبی مانند اعلامیه حقوق بشر ، دمکراسی و سازمان های بین المللی به کلی رنگ باخته و زورمندان جهان نقشه های خطرناکی برای سلطه بر کشورهای دیگر کشیده اند ، و با صراحت مکنون درون خود را بیان می کنند!

و چه خوب شد که همه چیز را گفتند و به اصطلاح آب پاک بر دست همه خوش باورها ریختند .

در این میان بعد از لطف و عنایت الهی ، هیچ پناهگاهی جز قدرت و توان ملت ها باقی نمانده است!

آری باید قوی شد که در نظام کنونی دنیا ضعیف پامال است!

در این شرایط اگر مسلمانان جهان متحد شوند و نیروهای عظیم فرهنگی و مادی را که در اختیار دارند به کار گیرند ، می توانند از شر زورمندان درامان بمانند .

سالهاست که در همه جا سخن از وحدت مسلمین بر سرزبانهاست ، و اخبار تشکیل هفته وحدت ، کنگره ها و سمینارهای وحدت ، و شعارهای پی در پی به گوش می رسد .

این گام ها گرچه آثار خوبی در عرصه های سیاسی و اجتماعی داشته ، و دشمنان را به وحشت انداخته است ، ولی هنوز نتوانسته است ، وحدتی را که لازمه آن ایستادگی و مقاومت در برابر طوفان های عظیم است ، به وجود آورد .

دلیل

آن را در چند امر می توان خلاصه کرد :

۱ کارهای انجام شده ریشه ای نبوده ، و مسأله وحدت نتوانسته در اعماق جوامع اسلامی ، و در درون اندیشه ها نفوذ کند و مسلمانان جهان را در یک مسیر واحد بسیج نماید .

۲ دشمنان طرح های وسیع و گسترده ای برای ایجاد بدبینی ، سوء ظن ، اختلاف و نفاق تدارک دیده اند ، و به گونه ای که از اخبار بر می آید ، سرمایه گذاری کلان مادی نیز روی آن صورت گرفته ، و تندروان و متعصبان هر دو طرف را برای اجرای این مقاصد شوم بسیج کرده اند ، از جمله :

الف) اخبار موثق حکایت از این دارد که اخیراً سلفی های متعصب عربستان سعودی ۱۰ میلیون کتاب تفرقه انگیز چاپ و در میان حجاج پخش کرده اند و حجی را که عامل وحدت مسلمین است ، به عامل نفاق مبدل کرده اند ، و متأسفانه این گونه کارها همه ساله تکرار می شود .

ب) خطبای متعصب وهابی از هر گونه سمپاشی برای ایجاد نفاق در ایام حج و عمره کوتاهی نمی کنند ، و علی رغم نزدیکی زیاد میان ایران و عربستان ، بر حملات خود نسبت به شیعیان افزوده اند .

ج) حملات سپاه صحابه و کشتار فجیع افراد مظلوم و بی دفاع ، و از آن اسفبارتر ، افتخار به این کشتارها و ترورها که در فواصل کوتاهی تکرار می شود ، بر کسی پوشیده نیست .

د) تحریک گروه های تندروی همچون طالبان که طبق مدارک موجود ، به وسیله زورمداران آمریکایی صورت

گرفت ، یکی دیگر از کارهای خطرناک آنها بود ، تا از یک سو چهره اسلام را بسیار خشن ، بی رحم و دور از علم و دانش و تمدن جلوه دهند ، و از سوی دیگر شکاف مسلمین را بیشتر کنند ، هر چند این دست پرورده های سیاست های غرب ، سرانجام از کنترل آنها خارج شدند و بلا یا بلاهایی هم بر سر آنها آوردند و طعم تلخ فرآورده های خود را چشیدند و به دفع آنها پرداختند .

۳ کوتاه نگری بعضی از سیاستمداران اسلامی که منافع موقت و محدود خود را بر منافع دراز مدت تمام جهان اسلام مقدم می دارند ، یکی دیگر از عوامل عدم وصول به اهداف پایدار وحدت است .

به عنوان مثال بعضی از کشورهای اسلامی را می شناسیم که به خاطر همین منافع کوچک و محدود ، همکاری سیاسی و اقتصادی بسیار نزدیکی با اسرائیل دارند ، که بر همه آشکار شده و حتی رزمایشهای مشترک نظامی دارند !

به هر حال آن چه در اختیار علمای اسلام است ، ضمن هشدار به عواقب سوء این اشتباهات و این که هیچ کشور و گروه اسلامی از سیاست های سرکوبگرانه و بیرحمانه آن زورمداران اسلام ستیز در امان نخواهند ماند ، این است که مسائل مذهبی را تا آن جا که ممکن است شفاف سازند تا زمینه برای سمپاشی دشمنان و ایجاد سوء ظن توسط گروه های تندرو و متعصب هر دو طرف باقی نماند .

بر همین اساس بر آن شدیم تا در کتابچه ای که الان در دسترس شما خوانندگان عزیز قرار دارد

، روشی ابتکاری و جالب برای تقویت صفوف ارائه دهیم . در این روش این مسأله کاملاً روشن خواهد شد که موارد مهم اختلاف پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) با اهل سنت ، ریشه در کتاب های معروف آنها دارد و آن چه شیعه در این موارد می گوید ، مدرک یا مدارک روشن آن در کتب اهل سنت است ، و به گفته یکی از علمای آزاداندیش اهل سنت : «شیعیان می توانند تمام اصول و فروع مذهب خود را با کتب ما اثبات کنند» !

اگر این مطلب ثابت شود که به خواست خدا در همین کتاب ثابت خواهد شد دیگر چه جای سرزنش یا نگرانی یا شبهه افکنی نسبت به عقاید پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) ، و به یقین این امر سبب خوش بینی و نزدیکی صفوف و برطرف شدن سوء ظن از افراد منصف و منطقی خواهد شد و ایران که یک کشور نیرومند اسلامی است ، به صورت یک مدافع قوی باقی خواهد ماند و همچنین سایر شیعیان جهان .

اکنون این شما و این مدارک ما !

### موضوعات ده گانه مورد بحث

بخشی از مهم ترین موضوعات مورد گفتگو میان ما و آنان ۱۰ مسأله زیر است :

۱ قرآن از هر گونه تحریف منزّه است .

۲ تقیه در کتاب و سنت .

۳ عدالت صحابه .

۴ احترام به قبور بزرگان .

۵ نکاح موقت .

۶ سجده بر زمین .

۷ جمع میان دو نماز .

۸ مسح پاها در وضو .

۹ بسم الله جزء سوره حمد است .

۱۰ توسل به اولیاء الله .

### فصل اول : قرآن از هرگونه تحریف منزّه است

## عدم تحریف قرآن

علی رغم تبلیغات سوئی که درباره شیعه می شود ، ما معتقدیم قرآنی که امروز در دست ما و در دست همه مسلمانان است ، عین آن قرآنی است که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شده و حتی یک کلمه اضافه و کم نشده است .

در کتاب های متعددی که در تفسیر ، اصول فقه و غیر آن داریم ، این مسأله را به وضوح نوشته و با ادله عقلی و نقلی اثبات کرده ایم .

ما معتقدیم به اجماع علمای مسلمین اعم از شیعه و اهل سنت ، چیزی بر قرآن افزوده نشده و اکثریت قریب به اتفاق محققان طرفین می گویند ، چیزی هم از آن کاسته نشده است .

افراد بسیار معدودی از هر دو گروه ، معتقد به کاسته شدن چیزی از قرآن هستند که سخنان آنها در میان دانشمندان معروف اسلام طرفداری ندارد .

## دو کتاب از دو گروه

### دو کتاب از دو گروه

از جمله آنها «ابن الخطیب» مصری از اهل سنت است که کتاب «الفرقان فی تحریف القرآن» را نوشته که در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۶۷ هجری قمری) انتشار یافت و دانشگاه الازهر به موقع متوجه شد و نسخه های آن را جمع آوری و معدوم کرد ، ولی تعدادی از آن به طور غیر قانونی به دست این و آن افتاد .

همچنین کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب» به وسیله یکی از محدّثین شیعه به نام حاجی نوری نوشته شد و در سال ۱۲۹۱ هجری قمری به چاپ رسید و به مجرّد طبع ، از سوی بزرگان حوزه علمیه نجف اشرف مورد انکار قرار گرفت و دستور جمع آوری آن صادر

شد و کتاب های متعددی در رد آن نوشته شد ، از جمله بزرگانی که بر کتاب فصل الخطاب ردّیه نوشتند :

۱ فقیه برجسته مرحوم شیخ محمود بن ابی القاسم ، معروف به معرّب طهرانی (متوفای سال ۱۳۱۳) که کتابی به نام «کشف الإرتیاب فی عدم تحریف الکتاب» نوشت .

۲ مرحوم علامه سید محمد حسین شهرستانی (متوفای ۱۳۱۵) کتاب دیگری به نام «حفظ الکتاب الشریف عن شبهه القول بالتحریف» در رد کتاب فصل الخطاب حاجی نوری نگاشت .

۳ مرحوم علامه بلاغی (متوفای ۱۳۵۲) از محققان حوزه علمیه نجف نیز در اثر معروفش ، کتاب «تفسیر آلاء الرحمن» فصل قابل ملاحظه ای در رد کتاب فصل الخطاب نگاشته است . (۱)

۴ ما هم در کتاب «انوارالاصول» بحث بسیار مبسوطی درباره عدم تحریف قرآن مجید نگاشته و پاسخ دندان شکنی به شبهات فصل الخطاب داده ایم .

مرحوم حاجی نوری گرچه مرد عالمی بود ولی به گفته علامه بلاغی بر روایات ضعیف تکیه می کرد و خودش نیز بعد از انتشار کتاب مزبور نادم و پشیمان شد ، و همه بزرگان حوزه علمیه نجف اشرف این کار را از اشتباهات روشن او خواندند . (۲)

جالب این که بعد از انتشار کتاب فصل الخطاب حاجی نوری به قدری از هر طرف هجوم به او شد که ناچار شد رساله ای در دفاع از خود بنویسد که منظور من عدم تحریف کتاب الله بوده است و از تعبیرات من برداشت سوء شده است . (۳)

مرحوم علامه سید هبه الدین شهرستانی می گوید : هنگامی که در سامرا بودم ، مرحوم میرزای شیرازی بزرگ آنجا را به



مرکز علم و دانش شیعه تبدیل کرده بود، در هر مجلسی وارد می شدیم، فریاد و ضجه بر ضد حاجی نوری و کتابش بلند بود و بعضی با کلمات بسیار زشت از او یاد می کردند. (۴)

با این حال باز باید سخنان شیخ نوری را عقیده شیعه تلقی کرد؟

حال عده ای از متعصیان وهابی این کتاب (فصل الخطاب) را بهانه کرده و اصرار دارند مسأله تحریف قرآن را به شیعه نسبت دهند، در حالی که:

۱ اگر نگارش یک کتاب، دلیل بر اعتقاد شیعه به این امر شود، باید اعتقاد به تحریف را به علمای اهل سنت نیز نسبت بدهیم، زیرا «ابن الخطیب مصری» نیز کتاب «الفرقان فی تحریف القرآن» را نگاشته و اگر بیزاری علمای الأزهر از کتاب مزبور دلیل بر نفی محتوای آن باشد، مخالفت علمای نجف اشرف از نوشته های «فصل الخطاب» نیز دلیل بر این معناست.

۲ در تفسیر «قرطبی» و «در المنثور» که هر دو از تفاسیر معروف اهل سنت است، از عایشه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) نقل شده که می گوید: «أنها ای سوره الأحزاب کانت مأتی آیه فلم یبق منها إلا ثلاث و سبعین!» (۵)، «سوره الأحزاب ۲۰۰ آیه بود که از آن جز ۷۳ آیه باقی نمانده است!».

از آن بالاتر در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز روایاتی دیده می شود که بوی تحریف می دهد. (۶)

یک نویسنده یا چند روایت ضعیف، به برادران اهل سنت نسبت دهیم، آنها نیز نباید به

خاطر کتاب یک نفر یا بعضی از احادیث ضعیف که عموم بزرگان شیعه از آن بیزارند به شیعه نسبت دهند .

۳ نوشته و روایات کتاب فصل الخطاب حاجی نوری عمدتاً از سه راوی گرفته شده که یا فاسد المذهب یا دروغگو بوده اند یا مجهول الحال (احمد بن محمد السیاری فاسد المذهب ، علی بن احمد کوفی کذاب و اَبی الجارود مجهول یا مردود) . (۷)

### پی نوشتها

۱ . آلاء الزحمان ، جلد ۱ ، صفحه ۲۵ .

۲ . آلاء الرحمان ، جلد ۲ ، صفحه ۳۱۱ .

۳ . الذریعه ، جلد ۱۶ ، صفحه ۲۳۱ .

۴ . برهان روشن ، صفحه ۱۴۳ .

۵ . تفسیر قرطبی ، جلد ۱۴ ، صفحه ۱۱۳ و تفسیر الدر المنثور ، جلد ۵ ، صفحه ۱۸۰ .

۶ . صحیح بخاری ، جلد ۸ ، صفحه ۲۰۸ تا ۲۱۱ و صحیح مسلم ، جلد ۴ ، صفحه ۱۶۷ و جلد ۵ ، صفحه ۱۱۶ .

۷ . برای پی بردن به وضع این سه نفر به کتاب رجال نجاشی و فهرست شیخ و کتب دیگر رجال مراجعه شود .

### به خاطر خصومت فرقه ای تیشه بر ریشه اسلام نزنید

۴ افرادی که اصرار دارند شیعه را به عقیده تحریف کتاب الله متهم کنند گویا توجه ندارند که به خاطر خصومت فرقه ای ، تیشه بر ریشه اسلام می زنند ، زیرا بیگانگان می گویند : عدم تحریف در میان مسلمانان مسلم نیست ، زیرا گروه عظیمی از آنها اعتقاد به تحریف قرآن دارند . ما به این برادران نصیحت می کنیم به خاطر فرقه گرایی و خصومت های تعصب آمیز ، قلب اسلام یعنی قرآن را هدف قرار ندهید .

بیاید به اسلام و قرآن رحم کنید و این همه سخن از تحریف به میان نیاورید و بهانه به دست دشمن ندهید .

۵ این تهمت و افترا به قدری گسترده شده که در یکی از سفرهای زیارت بیت الله (زیارت عمره) وزیر امور مذهبی عربستان را ملاقات کردیم و او از ما استقبال کرد ولی گفت : شنیده ام

شما قرآنی غیر از قرآن ما دارید (سمعت أنّ لکم مصحفاً غیر مصحفنا!!).

گفتم امتحان این کار بسیار ساده است ، شما شخصاً یا نماینده ای با ما بفرستید (به هزینه ما) به تهران باز می گردیم ، قرآن در تمام مساجد و خانه ها موجود است ، هزاران مسجد در تهران وجود دارد و صدها هزار خانه ، انتخاب مسجد و خانه را بر عهده نماینده شما می گذاریم ، در می زنیم و قرآن را مطالبه می کنیم ، خواهید دید یک کلمه با سایر قرآن ها در بلاد مسلمین تفاوت ندارد! دانشمند بزرگی مثل شما نباید گرفتار این شایعات دروغین شود!

۶ قاریان ما در بسیاری از مسابقات بین المللی قرائت قرآن ، رتبه های اول را کسب کرده اند ، و حافظان ما ، به خصوص حافظان خردسال ، اعجاب و تحسین بسیاری از کشورهای اسلامی را برانگیخته اند .

هر سال هزاران نفر بر حافظان و قاریان ما افزوده می شود و کلاس های حفظ ، قرائت ، تفسیر قرآن و دانشکده های علوم قرآنی ، کشور پهناور ما را فرا گرفته ، و اثبات تمام این برنامه ها با مشاهده از نزدیک ، برای همه آسان است .

در تمام این موارد قرآنی جز همان قرآن معروف و معمول بین مسلمین جهان وجود ندارد و هیچ کس قرآنی جز آن نمی شناسد و در هیچ مجلس و محفلی سخنی از تحریف قرآن مطرح نیست .

**دلایل عقلی و نقلی بر عدم تحریف**

**دلایل عقلی و نقلی بر عدم تحریف**

۷ ما معتقدیم دلایل عقلی و نقلی فراوانی دلالت بر عدم تحریف دارد ، زیرا از یک سو

قرآن می گوید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ ما قرآن را نازل کردیم و حفظ آن را بر عهده داریم». (۱)

و در جای دیگر می فرماید: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»؛ این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر، هیچ گونه باطلی نه از پیش رو نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و حمید است». (۲)

آیا چنین کتابی که خداوند حفظ آن را بر عهده گرفته، کسی می تواند دست تحریف به سوی آن دراز کند؟!!

از سوی دیگر قرآن کتاب متروک و فراموش شده ای نبود که کسی بتواند چیزی از آن بکاهد یا چیزی بر آن بیفزاید.

کاتبان قرآن (کتاب وحی) که تعداد آنها را از ۱۴ نفر تا حدود ۴۰۰ نفر نوشته اند، به محض این که آیه ای نازل می شد، ثبت و ضبط می کردند.

صدها حافظ قرآن در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند که به محض نزول آیات آن را حفظ می کردند.

قرائت قرآن در آن زمان مهمترین عبادت آنها محسوب می شد و شب و روز تلاوت و قرائت می شد.

اضافه بر این قرآن قانون اساسی اسلام و آیین زندگی مسلمین بود و در تمام زندگی آنها حضور داشت.

عقل و خرد می گوید چنین کتابی ممکن نیست مورد تحریف و کم و زیاد واقع شود.

روایات اسلامی که از امامان معصوم (علیهم السلام) به ما رسیده نیز

بر اصالت و تمامیت و عدم تحریف قرآن تأکید می کند .

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه با صراحت می فرماید : «أُنزِلَ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ عَمَرَ فِيكُمْ نَبِيَّهُ أَرْمَانًا حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَ لَكُمْ فِيهَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابٍ ، دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ ۚ خدایوند قرآنی نازل کرده که همه چیز را بیان می کند ، خدایوند آن قدر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمر داد که دین خود را برای شما به وسیله قرآن کامل گرداند» . (۳)

در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه سخن از قرآن به میان آمده ، و در هیچ جا کمترین اشاره ای به تحریف قرآن نشده ، بلکه کامل بودن قرآن را روشن می سازد .

در حدیثی که امام نهم ، محمد بن علی التقی (علیه السلام) خطاب به یکی از یارانش پیرامون انحراف مردم از طریق حق سخن می گوید ، می خوانیم : «وَ كَانَ مِنْ نَبِيذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَزَفُوا حُدُودَهُ ۚ گروهی از مردم قرآن مجید را رها کرده اند ، به این صورت که عبارات قرآن را برپا داشتند ، اما مفاهیم آن را تحریف نمودند» . (۴)

این حدیث و مانند آن نشان می دهد که الفاظ قرآن دست نخورده باقی مانده و تحریف در معانی آن واقع شده ، که گروهی مطابق میل نفسانی و منافع شخصی خود ، آیات آن را برخلاف واقع تفسیر یا توجیه می کنند .

و از این جا نکته مهمی روشن می شود که اگر در بعضی از روایات سخن از تحریف به میان آمده ، منظور همان تحریف معنوی و تفسیر

به رأی است نه تحریف در عبارات و الفاظ .

از سوی دیگر در بسیاری از روایات معتبری که از امامان معصوم (علیهم السلام) به ما رسیده می خوانیم : برای پی بردن به درستی یا نادرستی روایات ، به خصوص هنگامی که تضادی در میان روایات مشاهده می کنید ، آنها را بر قرآن عرضه بدارید ، آنچه موافق قرآن است صحیح است ، به آن عمل کنید و آنچه مخالف قرآن است رها سازید : «اعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارْذُوهُ» (۵) این دلیل روشنی بر عدم تحریف قرآن است ، چون در غیر این صورت مقیاس تشخیص حق از باطل نبود .

اضافه بر همه این ها حدیث معروف ثقلین که در کتب اهل سنت و شیعه به طور گسترده نقل شده است (۶) ، می گوید : پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا» من در میان شما دو چیز گرانمایه به یادگار گذاشتم ، کتاب خدا و عترتم که اگر به آنها تمسک جوید هرگز گمراه نخواهید شد» .

این حدیث پر معنا به خوبی نشان می دهد که قرآن مجید و در کنار آن عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پناهگاه بسیار مطمئنی برای هدایت مردم تا دامنه قیامت است .

اگر قرآن دستخوش تحریف شده بود ، چگونه می توانست پناهگاهی مطمئن باشد و مردم را از هر گونه گمراهی رهایی بخشد . (۷) .

## پی نوشتها

۱ . سوره حجر ، آیه ۹ .

۲ . سوره فصلت ، آیه ۴۱ و ۴۲ .

۳. نهج البلاغه ، خطبه ۸۶ .

۴. کافی ، جلد ۸ ، صفحه ۵۳ .

۵. وسائل الشیعه ، جلد ۱۸ ، صفحه ۸۰ .

۶. بحارالانوار ، جلد ۳۶ ، صفحه ۳۳۱ .

۷. برای توضیح بیشتر به جلد دوم کتاب ما «انوارالاصول» مراجعه فرمایید .

## آخرین سخن

۸ آخرین سخن این که یکی از گناهان کبیره در پیشگاه خداوند ، متهم ساختن دیگران به اموری است که هرگز نگفته اند و انجام نداده اند .

ما در همه جا گفته ایم و می گوئیم که هیچ کس از محققان و علمای بزرگ شیعه به شهادت کتابهایشان قائل به تحریف قرآن نبوده و نیستند ، ولی گروهی متعصب و لجوج باز این تهمت را تکرار می کنند ، معلوم نیست چه جوابی برای یوم المعاد فراهم ساخته اند که هم تهمت می زنند و هم قرآن مجید را بی اعتبار می کنند .

اگر بهانه شما بعضی از روایات ضعیف است که در بعضی از کتب ما آمده ، این گونه روایات ضعیف در منابع حدیث و تفسیر شما نیز آمده که قبلا به آن اشاره شد .

هیچ مذهبی بر پایه روایات ضعیف بنا نمی شود ، و ما هرگز به خاطر کتاب «الفرقان فی تحریف القرآن» ابن الخطیب مصری و آن روایات ضعیف که درباره تحریف دارید ، شما را متهم به تحریف قرآن نمی کنیم و قرآن مجید را فدای تعصب های مخرب نخواهیم کرد .

این همه سخن از تحریف قرآن نگویید ، به اسلام و مسلمین و قرآن ستم نکنید و به خاطر

تعصّب های مذهبی از اعتبار قرآن مجید که سرمایه اصلی مسلمین جهان است ، با تکرار کلمه تحریف نگاهید ، بهانه به دست دشمن ندهید ، شما اگر می خواهید از این طریق از شیعه و پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) انتقام بگیرید ، بدانید ناآگاهانه اساس اسلام را متزلزل می سازید ، چرا که می گوئید گروه عظیمی از مسلمین قائل به تحریف قرآن هستند ، این ظلم عظیمی بر قرآن مجید است .

در پایان بار دیگر با صراحت می گوئیم هیچ کس از محققان شیعه و اهل سنت قائل به تحریف قرآن نیستند و قرآنی را که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شد ، با آنچه امروز در دست مسلمین است کاملاً یکی می دانند ، و بر طبق تصریح خود قرآن معتقدند ، خداوند حفظ قرآن را از هر گونه تغییر و تحریف و زوال تضمین کرده است . ولی بعضی از ناآگاهان و بی خبران متعصّب از طرفین نسبت تحریف را به دیگری می دهند و متأسفانه بر سر شاخ بن می برند .

خداوند همه آنها را هدایت فرماید .

## فصل دوم : تقیه در کتاب و سنت

### مقدمه

دومین مسأله ای که پیوسته «بهانه جویان» و «مخالفان متعصّب ما» بر پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) خرده می گیرند ، مسأله «تقیه» است ؛ می گویند چرا شما تقیه می کنید ؟ آیا تقیه نوعی نفاق نیست ؟ ! آنها این مسأله را به قدری بزرگ می کنند که گویی تقیه کار حرام یا گناه کبیره یا بالاتر از آن است .

غافل از این که قرآن با صراحت در آیات متعدّد ، تقیه را با



شرایط خاص مجاز شمرده ، و روایات وارده در منابع خود آنها نیز این معنا را تأیید می کند ، و از آن فراتر ، تقیّه (با شرایطش) فرمان صریح عقل است ، و بسیاری از آنها نیز در زندگی شخصی خود آن را تجربه کرده و به آن عمل می کنند .

برای توضیح این سخن توجه به چند نکته لازم است :

## ۱ تقیّه چیست ؟

تقیّه آن است که انسان ، عقیده دینی خود را در برابر مخالفان متعصّب و سرسخت که ممکن است خطری برای او بیافرینند ، کتمان کند .

به عنوان مثال مسلمان موّحدی در چنگال گروهی بت پرست لجوج ، گرفتار شده که اگر اظهار توحید و اسلام کند ، خون او را می ریزند یا صدمه مهمّ جانی ، مالی و عرضی به او می رسانند ، او عقیده باطنی خود را مکتوم می دارد تا از گزند آنها در امان بماند .

یا یک مسلمان شیعی در بیابانی گرفتار یک فرد وهّابی تندرو می شود که ریختن خون مسلمان شیعه را مباح می داند ، در این حالت برای حفظ جان و مال و ناموس خود ، عقیده خود را از او مکتوم می دارد .

هر عاقلی تصدیق می کند که این کار کاملاً منطقی است و عقل بر آن حاکم است ، چرا که نباید جان خود را فدای تعصّب متعصّبان کرد .

## ۲ فرق تقیّه با نفاق

نفاق درست نقطه مقابل تقیّه است ، منافق کسی است که در باطن به مبانی اسلام اعتقاد ندارد یا در آن تردید دارد و متزلزل است ، ولی در میان مسلمین اظهار اسلام می کند .

تقیّه ای که ما می گوئیم این است که در باطن اعتقاد صحیح اسلامی دارد ، منتها تابع نظر بعضی از تندروان وهّابی که همه مسلمین را جز خودشان ، کافر می دانند و برای آنها خط و نشان می کشند و تهدید می کنند ، نیست ؛ هرگاه فرد با ایمانی عقیده خود را برای حفظ جان و مال و ناموس خود

، از این گروه متعصب کتمان کند ، تقیه است و عکس آن نفاق .

### ۳ تقیه در ترازوی عقل

تقیه در واقع یک سپر دفاعی است و به همین جهت در روایات ما به عنوان «تُرس المؤمن» یعنی «سپر افراد با ایمان» معرفی شده است .

هیچ عقلی اجازه نمی دهد که انسان عقیده باطنی خود را در برابر افراد خطرناک و غیرمنطقی اظهار کند و جان یا مال یا ناموس خود را به خطر بیندازد ، چرا که هدر دادن نیروها و امکانات بدون فایده عاقلانه نیست .

«تقیه» شبیه روشی است که همه سربازان در میدان جنگ به کار می گیرند ، خود را در لابه لای درختان ، تونل ها ، خاکریزها مخفی می کنند ، لباس خود را به رنگ شاخه های درختان انتخاب می نمایند ، تا بی جهت خون خود را هدر ندهند .

تمام عقلای دنیا برای حفظ جان خود در برابر دشمنان سرسخت ، از روش تقیه استفاده می کنند ، و هرگز کسی را بر استفاده کردن از این روش ، سرزنش نخواهند کرد . در تمام دنیا نمی توانید کسی را پیدا کنید که تقیه را با شرایطش نپذیرفته باشد .

### ۴ تقیه در کتاب الله

قرآن مجید در آیات متعددی تقیه را در برابر کفار و مخالفان مجاز شمرده است ، به عنوان نمونه :

الف) در داستان مؤمن آل فرعون می خوانیم :

«(وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ... )» ; مرد با ایمانی از آل فرعون که ایمان خود را (نسبت به آیین موسی) کتمان می کرد گفت : آیا شما می خواهید کسی را که می گوید پروردگار من خداست ،

به قتل برسانید در حالی که معجزات و دلایل روشنی با خود دارد». (۱)

و در ادامه می گوید: «او را به حال خود رها کنید، اگر دروغ می گوید آثار دروغ دامن او را می گیرد، و اگر راست بگوید ممکن است بعضی از عذاب های الهی را که او نسبت به آن هشدار می دهد، دامن شما را بگیرد».

به این ترتیب مؤمن آل فرعون در عین تقیه و «کتمان ایمان خود» نصایح لازم را به آن گروه متعصب لجوج که تصمیم گرفته بودند خون پیامبر الهی موسی را بریزند، می کند.

ب) در یک دستور صریح دیگر قرآنی می خوانیم: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً...»؛ مؤمنان نباید کفار را دوست خود انتخاب کنند، هر کس چنین کند از خداوند، بیگانه است، مگر این که بخواهید از آنها تقیه کنید». (۲)

این آیه دوستی با دشمنان حق را به کلی ممنوع کرده، جز در مواردی که ترک دوستی، سبب اذیت و آزار مسلمانی شود و به عنوان یک سپر دفاعی از دوستی با آنها به طور تقیه استفاده شود.

ج) داستان عمار یاسر و پدر و مادرش را تمام مفسران نقل کرده اند که هر سه گرفتار چنگال مشرکان عرب شدند و آنها را وادار به براءت از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) کردند، پدر و مادر عمار خودداری کرده و شهید شدند، ولی عمار از روی تقیه

مطابق میل آنها سخن گفت و سپس گریه کنان به خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) رسید .

در این هنگام آیه شریفه «(مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ ...)»<sup>۱</sup> کسانی که بعد از ایمان کافر شوند ... عذاب سختی دارند ، مگر آنها که تحت فشار واقع شده اند ...» . (۳)

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پدر و مادر عمّار را جزء شهدا شمرد و اشک از چشمان عمّار سترد و فرمود : چیزی بر تو نیست ، اگر باز تو را مجبور کردند تو نیز همان کلمات را تکرار کن !

اتّفاق نظر همه مفسّران اسلام در مورد نزول آیه فوق درباره عمّار و پدر و مادرش و سخنانی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از آن فرمود ، نشان می دهد

که مسأله تقیه مورد قبول همه است . راستی شگفت انگیز است که با این سندهای محکم قرآنی و کلمات مفسّران اهل سنّت ، باز هم بر شیعه به خاطر قبول تقیه خرده گیری می کنند ؟

آری نه عمّار منافق بود و نه مؤمن آل فرعون ، بلکه از دستور الهی تقیه بهره گرفتند .

پی نوشتها

۱ . سوره غافر ، آیه ۲۸ .

۲ . سوره آل عمران ، آیه ۲۸ .

۳ . سوره نحل ، آیه ۱۰۶ .

## ۵ تقیه در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نیز تقیه بازتاب وسیعی دارد به عنوان نمونه :

مسند اَبی شیبّه از مسانید معروف اهل سنّت است . او در داستان «مسيلمه کذاب» نقل می کند که مسيلمه کذاب دو نفر

از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در منطقه نفوذ خود دستگیر کرد. از هر دو سؤال کرد، آیا شهادت می دهید که من فرستاده خدا هستم؟! یکی شهادت داد و نجات یافت و دومی شهادت نداد و گردنش را زدند.

هنگامی که خبر به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسید، فرمود: آن که کشته شد بر طریق صدق و راستی قدم برداشت و دومی رخصت الهی را پذیرا شد و گناهی بر او نیست. (۱)

در احادیث ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به خصوص امامانی که در عصر قدرت بنی امیه و بنی عباس می زیستند و دوستان علی (علیه السلام) را هر کجا می یافتند به قتل می رساندند، دستور تقیه فراوان دیده می شود، زیرا مأمور بودند برای حفظ جان خویش از شر آن جانیان آدمکش و بی رحم، از سپر تقیه بهره جویند.

۱. مسند ابی شیبه، جلد ۱۲، صفحه ۳۵۸.

### ۶ آیا تقیه فقط در برابر کفار است؟

بعضی از مخالفان ما هنگامی که خود را در برابر آیات صریح و روایات بالا می بینند، چاره ای جز پذیرش مسأله مشروعیت تقیه در اسلام نمی بینند، ولی می گویند تقیه تنها در برابر «کفار» است و در برابر مسلمین تقیه مشروع نیست.

حال آن که عدم تفاوت در میان این دو با توجه به دلایل فوق بسیار روشن است، زیرا:

۱ اگر مفهوم تقیه حفظ جان و مال و عرض در برابر متعصیان و افراد خطرناک است که هست چه تفاوتی میان مسلمان ناآگاه

متعصب و کافر وجود دارد؟ اگر عقل و خرد حاکم به حفظ این امور و هدر ندادن بیهوده آنهاست، چه تفاوتی بین این دو مورد وجود دارد؟

ما کسانی را سراغ داریم که بر اثر شدت ناآگاهی و تبلیغات سوء می گویند: ریختن خون شیعه مایه تقرب به خداست، آیا اگر شیعه مخلص از پیروان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان چنین گروهی گرفتار شد و از او پرسیدند مذهب تو چیست؟ با صراحت بگویند: شیعه ام، و گلوی خود را به تیغ جهل و جنایت بسپارد؟!!

هیچ عاقل و خردمندی چنین حکم می کند؟!!

به تعبیر دیگر اگر همان کاری را که مشرکان عرب، در برابر عمّار یاسر، یا پیروان مسیلمه کذاب در برابر از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) انجام دادند، حاکمان بنی امیه و خلفای بنی عباس و مانند آنها از مسلمانان ناآگاه نسبت به شیعیان علی (علیه السلام) انجام دادند، باید حکم به حرمت تقیه کنیم هر چند سبب نابودی صدها یا هزاران نفر پیروان مخلص اهل بیت (علیهم السلام) شود، به سبب این که این حاکمان به ظاهر مسلمانند؟!!

اگر امامان اهل بیت (علیهم السلام) با تأکید فراوان روی مسأله تقیه تأکید نکرده بودند، تا آن جا که فرمودند: «تَشِيْعُهُ أَعْشَارِ الدِّينِ التَّقِيَّةُ» نه دهم دین تقیه است» (۱)، شاید عدد کشتگان شیعه در عصر بنی امیه و بنی عباس به صدها هزار یا میلیون ها نفر می رسید، یعنی دهها برابر کشتارهای بیرحمانه

و وحشیانه ای که داشتند انجام می دادند .

آیا کمترین تردیدی در مشروعیت تقیه در چنین شرایطی می توان داشت ؟

ما فراموش نمی کنیم که اهل سنت هم سالها به خاطر اختلافات مذهبی ، از جمله بر سر مسأله حادث یا قدیم بودن قرآن ، اختلافات شدیدی داشتند و خون های زیادی در این راه ریخته شد ! (همان نزاعی که امروز از نظر محققان یک نزاع کاملاً بیهوده و بی معناست) .

آیا گروهی که خود را بر حق می دانستند ، اگر در چنگال مخالفان گرفتار می شدند و از عقیده آنها سؤال می شد ، باید با صراحت می گفتند ما فلان عقیده را داریم ، هرچند خون آنها را بریزند ، بی آن که کمترین فایده و تأثیری برای ریخته شدن خون آنها باشد ؟!

۲ فخر رازی در تفسیر آیه شریفه (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً) (۲) می گوید : ظاهر آیه دلالت دارد بر این که تقیه در برابر کفار غالب مباح است ، «إِلَّا أَنْ مَذْهَبُ الشَّافِعِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ الْحَالَهَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا شَاكَلَتِ الْحَالَهَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ حَلَّتِ التَّقِيَةُ مَحَامَاهُ عَلَى النَّفْسِ» مذهب شافعی این است که اگر وضع مسلمانان با یکدیگر همانند وضع مسلمین و کفار شود ، تقیه برای حفظ نفس ، حلال است .

سپس به بیان دلیل جواز تقیه برای حفظ مال می پردازد و به حدیث نبوی «حُرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ» احترام مال مسلمان مانند احترام خون اوست» و حدیث «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» کسی که برای حفظ اموالش کشته شود شهید است» (۳) استدلال می

کند .

در تفسیر نیشابوری که در حاشیه تفسیر طبری آمده نیز می خوانیم : قال الامام الشافعی : «تجوز التقیه بین المسلمین کما تجوز بین الکافرین محاماه عن النفس»؛ تقیه به خاطر حفظ جان ها در میان مسلمانان جایز است ، همان گونه که در میان کفار و مسلمین جایز است» . (۴)

۳ جالب این است که در دوران خلافت بنی عباس جمعی از محدثان اهل سنت به سبب اعتقاد به «قدیم بودن قرآن» تحت فشار حاکمان بنی عباس قرار گرفتند و آنها از باب تقیه اعتراف به حادث بودن قرآن کردند و نجات یافتند .

«ابن سعد» مورخ معروف ، در کتاب طبقات و «طبری» مورخ معروف دیگر ، در کتاب تاریخ خود به دو نامه اشاره می کنند که از سوی «مأمون» در این رابطه به رییس شرطه بغداد «اسحاق بن ابراهیم» ارسال شد .

در مورد نامه اول ابن سعد می نویسد ، مأمون به رییس شرطه نوشت ، هفت نفر از محدثین معروف (محمد بن سعد کاتب واقدی ابومسلم یحیی بن معین زهیر بن حرب اسماعیل بن داود اسماعیل بن ابی مسعود و احمد بن الدورقی) را تحت الحفظ ، نزد من بفرست . هنگامی که نزد مأمون آمدند از آنها به عنوان آزمایش سؤال کرد ، اعتقاد شما درباره قرآن چیست ؟ همگی جواب دادند قرآن مخلوق است (با این که رأی مشهور میان محدثین عکس این معنا یعنی قدیم بودن قرآن بود و آنها نیز به آن معتقد بودند) . (۵)

آری آنها از ترس مجازات های سنگین مأمون تقیه کردند و اعتراف به



مخلوق بودن قرآن نمودند و رهایی یافتند .

به دنبال نامه دوم مأمون که طبری آن را نقل کرده و مخاطب در آن نیز رئیس شرطه بغداد است ، چنین می خوانیم : هنگامی که نامه مأمون به او رسید ، جمعی از محدّثان را که شاید عدد آنها به ۲۶ نفر می رسید ، احضار کرد و نامه مأمون را بر آنها خواند ، سپس یک یک را صدا زد تا عقیده خود را درباره قرآن اظهار کنند ، همه آنها به استثنای چهار نفر اعتراف کردند که قرآن مخلوق است (و با تقیّه رهایی یافتند) .

آن چهار نفر که اعتراف نکردند : احمد بن حنبل ، سجاده ، القواریری ، و محمّد بن نوح بودند . رئیس شرطه دستور داد آنها را به زنجیر بکشند و زندانی کنند ، فردا همه آنها را فراخواند ، همان سخن قبلی درباره قرآن را بر آنها تکرار کرد ، سجاده اعتراف کرد که قرآن مخلوق است و آزاد شد و بقیّه اصرار بر مخالفت کردند و آنها را به زندان بازگرداند .

روز بعد آن سه نفر را فراخواند و «القواریری» از گفته خود بازگشت و آزاد شد ، ولی احمد بن حنبل و محمّد بن نوح همچنان بر گفتار خود اصرار ورزیدند ، و رئیس شرطه آنها را به شهر «طرطوس» (۶) تبعید کرد .

هنگامی که بعضی از افراد به گروهی که تقیّه کردند اعتراض نمودند ، آنها به عمل عمّار یاسر در برابر کفّار استناد جستند .

(۷)

اینها همه به وضوح نشان می دهد ، در صورتی که انسان تحت فشار شدید قرار گیرد

و تنها راه نجات از چنگال ستمگران تقیه باشد، می تواند راه تقیه را در پیش گیرد، خواه در مقابل کافر باشد یا در برابر مسلمان (دقت کنید).

پی نوشتها

۱. بحارالانوار، جلد ۱۰۹، صفحه ۲۵۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۳. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۸، صفحه ۱۳.

۴. تفسیر نیشابوری (در حاشیه تفسیر الطبری)، جلد ۳، صفحه ۱۱۸.

۵. طبقات ابن سعد، جلد ۷، صفحه ۱۶۷، چاپ بیروت.

۶. شهری در شام در کنار دریا (معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۳۰).

۷. تاریخ طبری، جلد ۷، صفحه ۱۹۷.

## ۷ تقیه حرام

در بعضی از موارد تقیه حرام است، و آن زمانی است که اگر فرد یا گروهی راه تقیه را پیش گیرند و عقیده مذهبی خود را پنهان دارند، اصل اسلام به خطر افتد یا ضربه شدیدی بر کیان مسلمین وارد گردد، در این گونه موارد باید عقیده واقعی خود را ظاهر کنند، هر چند خطر یا ضرری برای آنها داشته باشد.

و آنها که گمان می کنند اینها از قبیل به هلاکت افکندن خویش (إلقاء النفس إلى التهلكه) است که قرآن با صراحت از آن نهی کرده و فرموده (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) (۱) سخت در اشتباهند، زیرا لازمه آن این است که حضور در میدان جهاد نیز حرام باشد، در حالی که هیچ عاقلی چنین سخنی نمی گوید، و از این جا روشن

می شود که قیام امام حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) در برابر یزید ، یک وظیفه قطعی دینی بوده ، و امام حاضر نشد حتی به عنوان تقیه با یزیدیان و بنی امیه غاصب خلافت اسلامی کنار بیاید ، زیرا می دانست ضربه شدیدی به کیان اسلام خواهد خورد و قیام و شهادت او مایه بیداری مسلمین و نجات اسلام از چنگال تفاله های جاهلیت است .

۱ . سوره بقره ، آیه ۱۹۵ .

## ۸ تقیه مدارایی

این نوع دیگری از تقیه است که صاحبان یک مذهب برای حفظ وحدت صفوف مسلمین در کارهایی که لطمه ای به اساس دین و مذهب نمی زند ، با سایر فرق مسلمین هماهنگی کنند .

مثلا پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) عقیده دارند بر فرش نمی توان سجده کرد و حتماً باید بر سنگ یا سایر اجزای زمین و مانند آن سجده نمود ، و حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) «جَعَلْتُ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا» زمین برای من محلّ سجده و وسیله تیمم قرار داده شده است» (۱) را دلیل بر آن می دانند .

حال اگر بخواهند برای حفظ وحدت در صفوف سایر مسلمین در مساجد آنها ، یا در مسجد الحرام و مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) نماز بخوانند ، ناگزیر بر همان فرش ها مانند دیگران سجده می کنند .

این کار جایز و چنین نمازی به عقیده ما صحیح است و این را تقیه مدارایی می گویند ، زیرا مسأله ترس از جان و مال در آن مطرح نیست ، بلکه مسأله مدارا کردن با سایر فرق اسلام در آن

مطرح است .

بحث تقیه را با سخنی از یکی از بزرگان پایان می دهیم :

یکی از بزرگان شیعه با یکی از شیوخ الازهر در مصر ملاقاتی داشت ، او به عنوان سرزنش به این عالم شیعی می گوید :  
شنیده ایم شما تقیه می کنید ؟ !

عالم شیعی در پاسخ گفت : «لعن الله من حملنا علی التقیه» از رحمت خدا دور باد آن کس که ما را مجبور به تقیه کرد»

پی نوشتها

۱. صحیح بخاری ، جلد ۱ ، صفحه ۹۱ و سنن بیهقی ، جلد ۲ ، صفحه ۴۳۳ (در کتب بسیار دیگری نیز این حدیث نقل شده است) .

## فصل سوم : عدالت صحابه

### مقدمه

شکی نیست که یاران پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از امتیازات ویژه ای برخوردار بودند . آیات و وحی الهی را از زبان پیامبر می شنیدند ، معجزات آن حضرت را می دیدند ، با سخنان گهربارش پرورش می یافتند و از الگوهای عملی و اسوه حسنه آن حضرت بهره مند بودند .

به همین دلیل در میان آنها بزرگان و شخصیت های ممتازی پرورش یافتند که جهان اسلام به وجود آنها افتخار و مباهات می کند ، ولی مسأله مهم این جاست که آیا همه صحابه بدون استثنا ، افرادی مؤمن ، صالح ، راستگو ، درستکار و عادل بودند یا در میان آنها افراد ناصالحی نیز وجود داشتند .

### ۱ دو عقیده متضاد

درباره صحابه دو عقیده مختلف وجود دارد : نخست این که همه آنها بدون استثنا در هاله ای از قداست قرار دارند و افرادی صالح ، صادق ، با تقوی و عادل بودند . به همین دلیل هر کدام روایتی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کنند ، صحیح و قابل قبول است ، و کمترین ایرادی بر آنها نمی توان گرفت ، و اگر کارهای خلافی از آنها سرزده ، باید به توجیه گری پردازیم . این عقیده گروه کثیری از اهل سنت است .

عقیده دیگر این که گرچه در میان آنها افرادی با شخصیت ، فداکار ، پاک و با تقوا بوده اند ، ولی افراد منافق و ناصالح نیز وجود داشته که قرآن مجید و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از آنها بیزاری می جستند .

به تعبیر دیگر ، همان معیارهایی را که برای شناخت افراد خوب

از بد در همه جا به کار می گیریم ، باید درباره آنها نیز اعمال کنیم ، منتها چون صحابه پیامبر(صلی الله علیه و آله) بودند ، اصل را بر خوبی آنها بگذاریم ولی هرگز چشم خود را بر حقایق نمی بندیم و صدور اعمال منافی عدالت و صدق و راستی را نادیده نمی گیریم ، چرا که این کار ضربه های سنگینی بر اسلام و مسلمین می زند و سبب نفوذ منافقان در حوزه اسلام می شود .

شیعیان و گروهی از روشنفکران اهل سنت این عقیده را برگزیده اند .

## ۲ تندروان تنزیه

گروهی از طرفداران تنزیه صحابه چنان تند رفته اند که هر کس لب به نقّادی از آنان بگشاید ، او را فاسق و گاه ملحد و زندیق می نامند و یا خون او را مباح می شمرند !!

از جمله در کتاب «الاصابه» از ابوزرعه رازی چنین می خوانیم : «هر گاه کسی را دیدی که به یکی از اصحاب پیغمبر(صلی الله علیه و آله)خرده گیری می کند ، بدان که او زندیق است و این به خاطر آن است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) حق است و قرآن حق است ، و آنچه او آورده حق است و تمام این ها را صحابه برای ما آوردند و اینها (مخالفان) می خواهند ، شهود ما را از اعتبار بیندازند تا کتاب و سنت از دست برود !» . (۱)

«عبدالله موصلی» در کتاب «حتّی لا ننخدع» می گوید : آنها (صحابه) گروهی هستند که خدا آنان را برای هم نشینی پیغمبرش و اقامه دین و شرع او برگزیده و آنها را وزیران پیامبرش

قرار داده و حب آنها را دین و ایمان و بغض آنها را کفر و نفاق شمرده! و بر امت واجب کرده، همه آنها را دوست بدارند و پیوسته از خوبی ها و فضایل آنان سخن بگویند و در برابر جنگ و نزاع هایی که آنها با هم داشتند سکوت کنند!». (۲) در حالی که خواهیم دید این سخن برخلاف کتاب و سنت است.

۱. الاصابه، جلد ۱، صفحه ۱۷.

۲. حتی لا ننخدع، صفحه ۲.

### ۳ پرسش های بی جواب

در اینجا هر خردمند با انصافی که سخنان بی دلیل را چشم و گوش بسته نمی پذیرد، این سؤالات را از خود می کند:

خداوند در قرآن مجید درباره همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»؛ ای همسران پیامبر هر کس از شما گناه آشکاری کند مجازات او دو چندان است و این کار برای خدا آسان است». (۱)

ما صحابه را به هر معنا تفسیر کنیم (که تفاسیر گوناگون آن خواهد آمد) بی شک همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) آشکارترین مصداق آن هستند، قرآن می گوید نه تنها از گناهان آنها صرف نظر نمی شود، بلکه مجازاتش دو چندان است.

آیا این آیه را باور کنیم یا سخنان طرفداران تنزیه بی قید و شرط را؟

و نیز قرآن درباره فرزند نوح شیخ الانبیاء به خاطر خطاهایش می گوید: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»؛ او عملی ناصالح است» (۲) و به نوح هشدار

می دهد که درباره او شفاعت نکند !

آیا فرزند پیامبر مهمتر است یا اصحاب و یاران او ؟

و درباره همسر نوح و لوط (دو پیامبر بزرگ الهی) می گوید :

«فَخَانَتْهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ» / آن دو نسبت به همسرشان (نوح و لوط) خیانت کردند (و با دشمنان همکاری داشتند) و آن دو پیامبر نتوانستند از آنها شفاعت کنند و به آن دو گفته شد ، همراه دوزخیان وارد آتش شوید» . (۳)

آیا این آیات با صراحت نمی گوید : معیار خوبی و بدی افراد ، ایمان و اعمال آنهاست و حتی فرزند و همسر پیامبر بودن ، در صورت فساد اعمال مانع از دوزخی شدن افراد نمی شود ؟

با این حال آیا صحیح است ما چشم بر هم بگذاریم و بگوییم فلان فرد چون زمانی از صحابه بوده ، محبت او دین و ایمان و مخالفتش کفر و نفاق است ؟ هر چند بعداً به صف منافقین پیوسته و قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را آزار داده و به مسلمین خیانت کرده باشد .

آیا عقل و خرد این سخن را باور می کند ؟

اگر کسی بگوید ، طلحه و زبیر در آغاز افراد خوبی بودند ولی آن گاه که هوای حکومت بر سر آنها افتاد و همسر پیامبر (عایشه) را با خود همراه کردند و بیعت و پیمان خود را با علی (علیه السلام) که قاطبه مردم مسلمان دست بیعت به او داده بودند ، شکستند و آتش جنگ جمل را برافروختند و حدود ۱۷ هزار نفر از مسلمانان در این آتش سوختند

، آنها از راه راست منحرف شدند و خون این گروه عظیم به گردن آنهاست ، و در قیامت باید جوابگو باشند .

۱ . سوره احزاب ، آیه ۳۰ .

۲ . سوره هود ، آیه ۴۶ .

۳ . سوره تحریم ، آیه ۱۰ .

آیا این سخن از حقیقت به دور است ؟ !

یا اگر کسی بگوید معاویه با تخلف از بیعت با امام (علیه السلام) و عدم اعتراف به حقی که از سوی خاص و عام مسلمین مورد پذیرش بود و روشن ساختن آتش جنگ صفین و ریخته شدن خون بیش از یکصد هزار نفر از مسلمانان ، مردی ستمگر بوده ، سخنی به ناحق گفته است ؟ !

آیا می توان چشم بر این حقایق تلخ تاریخ بست یا از طریق توجیهاات نادرستی که هیچ خردمندی آن را نمی پذیرد ، از کنار این حوادث بسیار اسفبار گذشت ؟ آیا حب این گونه افراد به گفته عبدالله موصلی دین و ایمان است و بغض آنها کفر و نفاق ؟ ! آیا ما وظیفه داریم در برابر کارهای خلافی که انجام شده و سبب قتل هزاران نفر شده ، سکوت کنیم ؟ کدام عقل چنین حکم می کند ؟ قرآن می گوید در میان اطرافیان پیامبر (صلی الله علیه وآله) گروهی از منافقان بودند ، آیا این آیات قرآن را نادیده بگیریم ؟

قرآن مجید می گوید : (وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ . . . ) .  
(۱)

آیا انتظار داریم چنین منطقی را مردم خردمند جهان بپذیرند ؟



## ۴ صحابه کیانند؟

نکته مهم دیگر در این جا مفهوم «صحابه» است .

در این که منظور از «صحابه» که این هاله قداست را به دور آنان کشیده اند چه کسانی هستند ، تعابیر و تعاریف کاملاً متفاوتی از سوی علمای اهل سنت ارائه شده است .

۱ بعضی آن قدر آن را توسعه داده اند که می گویند هر کس از مسلمانان آن حضرت را دیده است ، از اصحاب آن حضرت است ! این تعبیر را «بخاری» ذکر کرده و می گوید : «من صحب رسول الله (صلی الله علیه وآله) أو رآه من المسلمین فهو من أصحابه !» .

احمد بن حنبل عالم معروف اهل سنت نیز آن را بسیار گسترده دانسته و می گوید : «أصحاب رسول الله (صلی الله علیه وآله) کلّ من صحبه شهراً أو يوماً أو ساعه أو رآه أصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هر کسی است که یک ماه یا یک روز یا حتی یک ساعت با او مصاحبت داشته ، یا او را دیده است !» .

۲ بعضی دیگر تعریف محدودتری برای صحابی برگزیده اند به عنوان مثال قاضی ابوبکر محمد بن الطیب می گوید : «گرچه مفهوم لغوی صحابی عام است ، ولی عرف امت این واژه را تنها به کسانی اطلاق می کنند که مدت قابل ملاحظه ای با آن حضرت مصاحبت داشته اند نه کسی که تنها یک ساعت در خدمتش بوده ، یا چند قدم با او گام برداشته ، یا حدیثی از آن حضرت شنیده است» .

۳ بعضی مانند سعید بن المسیب دایره را

از این هم تنگ تر کرده ، و گفته است : «صحابی پیامبر(صلی الله علیه وآله) تنها کسانی هستند که حدّ اقل یک یا دو سال با آن حضرت بوده و در یک یا دو غزوه با رسول خدا شرکت جسته اند». (۱)

این تعاریف و تعاریف دیگری که برای عدم اطاله کلام از نقل آن پرهیز شد ، نشان می دهد که دقیقاً روشن نیست مضمولان این قداست چه کسانی هستند ، ولی اغلب همان معنای وسیع و گسترده را انتخاب کرده اند ، هر چند در بحث های مورد نظر ما تفاوت چندانی ایجاد نمی کند ، زیرا بسیاری از موارد نقض که در آینده از آن بحث خواهد شد ، همانها هستند که مدّت طولانی با آن حضرت بوده اند .

۱ . تفسیر قرطبی ، جلد ۸ ، صفحه ۲۳۷ .

## ۵ انگیزه اصلی عقیده تنزیه

با این که اعتقاد به قداست فوق العاده صحابه که از پاره ای جهات شبیه به عصمت است ، نه در قرآن مجید آمده و نه در سنت ، بلکه از کتاب و سنت و تاریخ ، ضدّ آن استفاده می شود ، و حتّی گفته می شود در قرن اوّل چنین اعتقادی وجود نداشته ، باید دید چرا و به چه دلیل این مسأله در قرون بعد مطرح شده است .

به نظر می رسد گزینش این اعتقاد ، چند دلیل داشته است :

۱ خوشبینانه ترین فرض همان است که در بعضی از بحث های گذشته آمد که عدّه ای چنین می پنداشتند که اگر قداست کامل صحابه از دست آنها گرفته شود ، حلقه اتّصال میان آنها

و پیامبر(صلی الله علیه و آله) بریده خواهد شد ، زیرا کتاب الله و سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) توسط آنها به ما رسیده است .

ولی پاسخ این سخن روشن است ، زیرا هیچ کس همه صحابه را

خدای نکرده نادرست و دروغگو نمی داند ، چرا که در میان آنها افراد ثقه و مورد اعتماد فراوان بودند و همانها می توانند حلقه اتصال ما با پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) باشند ، همان گونه که ما درباره یاران اهل بیت(علیهم السلام) می گوئیم .

جالب این که در قرون بعد نیز همین مشکل وجود دارد ، زیرا امروز ما با چندین واسطه خود را به عصر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می رسانیم ، ولی هیچ کس نمی گوید همه این واسطه ها ثقه و صادق القول هستند و همگی دارای قداستند و اگر غیر از این باشد ، دین ما از بین می رود .

بلکه همه می گویند باید روایات را از افراد ثقه و عادل اخذ نمود ، کتب رجال نیز برای همین مقصود یعنی شناخت ثقات از غیر ثقات نگاشته شده است ، حال چه مانعی دارد درباره صحابه همان گونه عمل کنیم که در رابطه با دیگران عمل می کنیم ؟!

۲ این تصوّر که «جرح» یعنی ایراد نقص بر بعضی از صحابه ، مقام شامخ پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله)را پایین می آورد ، پس به این دلیل جایز نیست .

باید از کسانی که به این دلیل تمسّک می جویند پرسید : آیا قرآن سخت ترین حملات را به منافقانی که اطراف پیامبر را گرفته بودند

نکرده است؟ آیا وجود منافقان در لابه لای یاران صادق و خالص آن حضرت، از مقام والای آن بزرگوار کاسته است؟ ابداً!  
! خلاصه همیشه و در هر زمان، حتی در عصر همه پیامبران بزرگ، خوب و بد بوده و به مقام شامخ آنها لطمه نمی زده است

۳ اگر مسأله جرح و نقد اعمال صحابه پیش آید، به موقعیت خلفای نخستین لطمه می زند، بنابراین برای حفظ آنها باید روی مسأله قداست صحابه تأکید کرد، تا کسی نتواند مثلاً کارهایی که در زمان عثمان در مورد بیت المال و غیر آن انجام گرفت و امثال آن را زیر سؤال ببرد و بر خلیفه ایراد بگیرد که چرا چنین کرد و چنان کرد!

حتی معاویه و کارهای او مانند مخالفت با پیشوای مسلمین (علی علیه السلام) و به راه انداختن جنگ های خونین و کشتار مسلمانان، را می توان به این وسیله توجیه کرد، و او را از دسترس نقد نقّادان دور نگه داشت.

البته مفهوم این سخن آن است که این قداست را سیاستمداران قرون نخستین پایه ریزی کردند، همان گونه که تفسیر آیه «أولوا الأمر» به حاکمان هر زمان به مفهوم وسیع کلمه که حتی شامل حکام ظالم بنی عباس و بنی امیه می شود، نیز زاییده برنامه ریزی سیاسی حکام بود، و تصوّر نمی کنم نتیجه این سخن باب طبع طرفداران قداست تمام صحابه باشد.

۴ گروهی دیگر عقیده دارند، اعتقاد به قداست صحابه به خاطر دستوری است که در بعضی از آیات

قرآن و احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله) وارد شده است .

البته این ظاهراً بهترین توجیه است ، ولی هنگامی که این دلیل را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم روشن می شود که در آیات و روایات مزبور چیزی که آنها می خواهند مطلقاً یافت نمی شود .

مهمترین آیه ای که بدان تمسک جسته اند آیه زیر است :

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» : پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و آنها که به نیکی از آنان پیروی کردند ، خداوند از آنان خوشنود است و آنها (نیز) از خدا خوشنودند ، و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است ، جاودانه در آن می مانند ، و این پیروزی بزرگی است . (۱)

بسیاری از مفسران اهل سنت در ذیل این آیه حدیثی (از بعضی از صحابه ، از پیامبر) نقل کرده اند که مضمونش چنین است :  
«جميع أصحاب رسول الله في الجنة محسنهم و مسيئهم» و در آن به آیه فوق استناد شده است . (۲)

جالب این که آیه فوق می گوید ، تابعین در صورتی اهل نجاتند که در نیکی ها از صحابه پیروی کنند (نه در بدی ها) و مفهومش این می شود که بهشت برای صحابه تضمین شده است ، آیا مفهوم این سخن ، آزاد بودن آنها در گناهان است ؟ !

آیا پیامبری که برای هدایت و اصلاح مردم آمده ، ممکن است یاران خود را استثنا

کند و گناه آنها را نادیده بگیرد ، در حالی که قرآن درباره زنان پیامبر(صلی الله علیه و آله) که از نزدیکترین صحابه بودند می گوید : اگر گناه کنید مجازات شما دو چندان است . (۳)

نکته قابل توجه این که هرگونه ابهامی در این آیه باشد ، آیه ۲۹ سوره فتح آن را برطرف می کند ، زیرا صفات یاران راستین پیامبر(صلی الله علیه و آله) را چنین شرح می دهد :

«أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»؛ آنها در برابر کفار سرسخت و شدید ، و در میان خود مهربانند ، آنها را پیوسته در حال سجود و رکوع می بینی ، در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند ، آثار سجده در صورتشان نمایان است .

آیا کسانی که آتش جنگ جمل و صفین را برافروختند و بر ضد امام وقت شوریدند و ده ها هزار نفر از مسلمانان را به کشتن دادند ، مصداق این صفات هفت گانه بودند ؟ آیا در میان خود مهربان بودند ؟

آیا شدت عمل آنها در برابر کفار بود یا در برابر مسلمین ؟ !

خداوند در ذیل همین آیه ، جمله ای بیان فرموده که مقصد و مقصود را روشن تر می سازد ، می فرماید : «وَعَيَّدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ خداوند به کسانی از آنها (یاران پیامبر) که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است . (۴)

بنابراین وعده مغفرت و اجر عظیم فقط برای

کسانی است که دارای ایمان و عمل صالح باشند و لا غیر . آیا کسانی که کشتار مسلمین را در جنگ جمل و مانند آن به راه انداختند یا بیت المال را در عهد عثمان حیف و میل کردند ، دارای عمل صالح بودند ؟

جالب این که خداوند پیغمبران بزرگ خود را به خاطر یک ترک اولی مورد مؤاخذه قرار داد؛ آدم را به سبب یک ترک اولی از بهشت بیرون فرستاد .

یونس را به دلیل ترک اولی مدّتی در شکم ماهی ، در ظلمات ثلاث زندانی کرد .

نوح را به علت شفاعت برای فرزند گنهکارش مورد مؤاخذه قرار داد؛ آیا باور کردنی است که صحابه پیامبر اسلام را از این قانون مستثنا کند .

پی نوشتها

۱ . سوره توبه ، آیه ۱۰۰ .

۲ . تفسیر کبیر فخر رازی و تفسیر المنار ، ذیل آیه فوق .

۳ . سوره احزاب ، آیه ۳۰ .

۴ . سوره فتح ، آیه ۲۹ .

### ۶ آیا همه صحابه بدون استثنا عادل بودند ؟

همان گونه که گفتیم غالب برادران اهل سنت می گویند ، همه صحابه یعنی کسانی که در عصر پیامبر بودند یا آن حضرت را درک کردند و قسمتی از زمان را با آن حضرت بودند ، بدون هیچ استثنایی دارای مقام عدالت بودند و قرآن گواه بر این معناست .

متأسفانه این برادران بعضی از آیات قرآن را که به سود آنهاست پذیرفته و بقیه آیات را به فراموشی سپرده اند . آیاتی که استثنایی برای این مطلب ارائه می دهد ، (می دانیم همه عمومات معمولاً استثنایی دارد) .

ما عرض می کنیم :

این چه

عدالتی است که قرآن مجید بارها خلاف آن را بیان کرده است ، از جمله در آیه ۱۵۵ سوره آل عمران می خوانیم : (إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ) . آیه اشاره به کسانی است که در روز جنگ احد پا به فرار گذاشتند و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در مقابل دشمن تنها رها کردند . آیه می گوید : «کسانی که در روز ربه رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (روز جنگ احد) فرار کردند ، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانشان به لغزش افکند . خداوند آنها را بخشید ، خداوند آمرزنده و حلیم است» .

از این آیه به خوبی استفاده می شود که در آن روز ، گروهی فرار کردند و در تواریخ عدد این گروه بسیار زیاد ذکر شده است و جالب این که می گوید شیطان بر آنها غلبه کرد و غلبه شیطان هم به سبب گناهی بود که مرتکب شده بودند ، پس گناهان پیشین باعث گناه بزرگ فرار از زحف یعنی پشت کردن به میدان و دشمن شد ، گرچه ذیل آیه می گوید که خداوند آنها را بخشید ، ولی بخشش پروردگار به سبب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مفهومش این نیست که آنها عادل بودند و مرتکب گناه نشدند ، بلکه با صراحت قرآن می گوید آنها مرتکب گناهان متعددی شدند .

این چه عدالتی است که قرآن مجید در آیه ۶ سوره حجرات بعضی را به عنوان «فاسق» معرفی کرده است : «يَا أَيُّهَا



الَّذِينَ آمَنُوا إِِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبَهُمْ غُرُوبًا مِمَّا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿١٠٤﴾ ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا از روی نادانی به گروهی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

در میان مفسران، معروف است که این آیه مربوط به «ولید بن عقبه» است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) او را با گروهی برای جمع آوری زکات طایفه «بنی المصطلق» فرستاد، ولید برگشت و گفت این ها آماده زکات نیستند و بر ضد اسلام قیام کرده اند.

گروهی از مسلمانان حرف ولید را باور کردند و آماده پیکار با آن طایفه سرکش شدند، ولی آیه شریفه سوره حجرات نازل شد و به مسلمانان هشدار داد که اگر یک فرد فاسق خبری آورد، تحقیق کنید، مبادا گروهی را به خاطر آن خبر فاسق گرفتار سازید و ضربه ای بر آنها وارد کنید و بعد هم پشیمان شوید.

اتفاقاً بعد از تحقیق معلوم شد طایفه بنی المصطلق طایفه مؤمنی هستند و به استقبال ولید آمده بودند، نه برای قیام بر ضد اسلام و ولید، اما چون ولید با آنها خصومتی داشت، همین را بهانه کرده و برگشت و آن خبر نادرست را خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کرد.

ولید از صحابه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود، یعنی جزء کسانی بود که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را درک کرد و در خدمت پیغمبر بود. قرآن در این جا او را

فاسق می داند ، آیا با عدالت همه صحابه سازگار است ؟

این چه عدالتی است که بعضی از صحابه به هنگام تقسیم زکات به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اعتراض کردند . قرآن مجید اعتراض آنها را در آیه ۵۸ سوره توبه نقل کرده است : «(وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَشِيخُطُونَ)» در میان آنها کسانی هستند که در تقسیم غنایم به تو خرده می گیرند ، اگر سهمی از آن به آنها داده شود ، راضی می شوند و اگر داده نشود ، خشم می گیرند . آیا این گونه افراد عادلند ؟

این چه عدالتی است که قرآن مجید درباره جنگ احزاب مطابق آیه ۱۲ و ۱۳ سوره احزاب می فرماید : گروهی از منافقان و بیماردلان که در خدمت پیغمبر بودند و در آن جنگ شرکت داشتند ، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را به فریب کاری متهم ساختند و گفتند : «(مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا)» خدا و پیغمبرش جز وعده های دروغین به ما ندادند ! ، بعضی از آنها فکر می کردند که در این جنگ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شکست می خورد و آنها احتمالاً کشته می شوند و اسلام پایان می گیرد ، و یا از روایاتی که شیعه و اهل سنت نقل کرده اند استفاده می شود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به هنگام کندن خندق در داستان معروف پیدا شدن سنگ و شکستن آن سنگ به وسیله ایشان ، زمانی که وعده فتح شام و ایران و یمن را به آنها داد

گروهی همه اینها را به استهزا گرفتند .

آیا این ها از اصحاب نبودند ؟

و از آن عجیب تر این که در آیه بعد می فرماید : «گروهی از آنها (خطاب به مردم مدینه که در جنگ شرکت داشتند) گفتند این جا جای توقّف شما نیست به خانه های خود باز گردید ؛ (وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا)» .

و باز گروهی خدمت پیغمبر آمده و برای فرار از میدان احزاب عذر تراشی می کردند که قرآن در همین آیه می گوید : «(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَفُونَ فِي الْأَرْضِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِينَ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنَّا جُنُودَ اللَّهِ وَقَدْ خَلَّيْنَا مَا بَيْنَ بَنِي نَدِيٍّ مِنَ الْأَشْجَمِ وَالْغَسَقِ وَالْغَبَاةِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الدِّينِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَائِفُونَ وَأُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَشَرِ)» . بازگشت می خواستند و می گفتند خانه های ما بدون حفاظ است ، اجازه دهید برای حفظ خانه هایمان به مدینه بازگردیم . آنها دروغ می گفتند ، خانه های آنها بدون حفاظ نبود ، فقط می خواستند فرار کنند» . خوب ، چگونه ممکن است ما همه این اعمال را نادیده بگیریم و انتقادی را درباره آنها نپذیریم .

از همه اینها بدتر نسبت خیانت دادن به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از سوی بعضی از صحابه است که در آیه ۱۶۱ سوره آل عمران منعکس است . قرآن می گوید : «(وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَبَ وَمَنْ يَغْلِبْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ)» ؛ ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند و هر کس خیانت کند روز رستاخیز آن چه را در آن خیانت کرده با خود به صحنه محشر می آورد ، سپس به

هر کس آن چه کسب کرده ، داده می شود و به آنها ستم نخواهد شد» ، یعنی اگر مجازاتی می بینند محصول اعمال خود آنهاست .

دو شأن نزول برای این آیه گفته اند : بعضی گفته اند آیه اشاره به برنامه یاران «عبدالله بن جبیر» است که در جنگ احد در سنگر کوه «عینین» بودند و هنگامی که سپاه اسلام در آغاز جنگ بر دشمن پیروز شد ، تیراندازی که همراه عبدالله بودند ، با این که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده بود از آن جا تکان نخورید سنگر خود را رها کرده و برای جمع آوری غنائم حرکت کردند و بدتر از این عمل ، گفتار آنها بود که می گفتند می ترسیم پیغمبر در تقسیم غنائم رعایت حال ما را نکند (تعبیر به جمله ای کردند که قلم از ذکر آن شرم دارد) .

شأن نزول دیگری که «ابن کثیر» و «طبری» ذیل همین آیه در تفسیر خود آورده اند ، این است که : پارچه سرخ رنگ گرانبهایی بعد از پیروزی در جنگ بدر گم شد . بعضی از نابخردان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به خیانت متهم کردند و چیزی نگذشت پیدا شد و معلوم شد یکی از افراد لشکر آن را برداشته بود .

آیا همه این نسبت های ناروا به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با عدالت می سازد ؟ اگر وجدان خود را قاضی کنیم ، آیا می پذیریم که این گونه اشخاص عادل بودند و پاک و پاکیزه ، و هیچ کس حق ندارد نقدی به کارهای آنها بکند ؟

انکار نمی کنیم که

اکثر اصحاب و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) افراد وارسته و پاکی بودند ، ولی این که ما یک حکم کلی کنیم و همه را با آب تقوا و عدالت شستشو دهیم و حق هرگونه انتقاد را نسبت به اعمال آن ها از همه کس بگیریم ، واقعاً بسیار حیرت انگیز است .

این چه عدالتی است که یکی از افرادی که ظاهراً جزء صحابه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است ، (منظورمان معاویه است) به خود اجازه می دهد به صحابه والا مقامی همچو علی (علیه السلام) ، سال ها سب و لعن کند و به همه مردم شهرها بدون استثنا دستور دهد ، این برنامه را اجرا کنند . به دو حدیث زیر توجه کنید :

۱ در صحیح مسلم که از معتبرترین کتب اهل سنت است می خوانیم : «معاویه» به «سعد بن ابیوقاص» گفت : چرا از سب و لعن ابوتراب (علی بن ابی طالب (علیه السلام)) خودداری می کنی ؟ گفت : من از پیامبر سه فضیلت مهم درباره او شنیدم که اگر یکی از آنها را من داشته باشم از ثروت های عظیم دنیا برای من مهم تر است و به این دلیل به خود اجازه نمی دهم آن حضرت را سب کنم . (۱)

۲ در کتاب «العقد الفرید» نوشته یکی از دانشمندان اهل سنت (ابن عبد ربّه اندلسی) چنین می خوانیم : هنگامی که حسن بن علی (علیه السلام) دیده از جهان بر بست ، معاویه به زیارت خانه خدا آمد و وارد مدینه شد . تصمیم داشت علی (علیه السلام) را بر منبر رسول الله (صلی الله علیه و آله) سب و لعن کند !

به معاویه گفتند: «سعد بن ابیوقاص» در مسجد حضور دارد و ما فکر نمی کنیم این کار تو را تحمّل کند، ممکن است عکس العمل شدیدی از خود نشان دهد، کسی را بفرست و رأی او را جویا شو. معاویه کسی را نزد سعد فرستاد و مطلب را به او گفت، سعد در جواب گفت: اگر چنین کاری کنی، من از مسجد پیغمبر بیرون می روم و دیگر هرگز به مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) نخواهم آمد.

معاویه بعد از شنیدن این پیام و عکس العمل، از لعن علی (علیه السلام) خودداری کرد، تا زمانی که سعد از دنیا رفت. بعد از وفات سعد معاویه بر منبر، علی (علیه السلام) را سب و لعن کرد و به تمام عمال و فرماندارانش نوشت که آن حضرت را در منابر سب و لعن کنند؛ آنها هم چنین کردند. این مطلب به گوش «ام سلمه» همسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رسید. نامه ای به معاویه نوشت که شما خدا و پیامبر را در منابر سب می کنید! مگر شما نمی گوئید لعن بر علی بن ابی طالب و من أحبه؛ یعنی هر کسی علی را دوست دارد، من گواهی می دهم که خدا علی را دوست می دارد، رسول خدا علی را دوست می دارد، پس در واقع لعن خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می کنید. معاویه نامه ام سلمه را خواند ولی اعتنایی به سخنان او نکرد.

(۲)

آیا این اعمال زشت با عدالت سازگار است؟ هیچ انسان عاقل

یا عادل‌ی به خود چنین اجازه ای می‌دهد که چنین شخصیت والا مقامی را، آن هم به آن صورت وحشتناک و گسترده سب و لعن کند .

شاعر عرب می‌گوید :

اعلی المنابر تعلنون بسبه \*\*\* و بسیفه نصبت لکم أعوادها ؟ !

«آیا بر فراز منبرها سب و لعن آن حضرت می‌کنید، در حالی که به برکت شمشیر او این منابر برپا شد!» .

۱ . صحیح مسلم ، جلد ۴ ، صفحه ۱۸۷۱ ، کتاب فضائل الصحابه و همچنین کتاب فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ، جلد ۷ ، صفحه ۶۰ (آن سه فضیلت عبارت است از : حدیث منزلت ، حدیث لأعطین الرايه غداً . . . و آیه مباحله) .

۲ . العقد الفرید ، جلد ۴ ، صفحه ۳۶۶ و جواهرالمطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب ، جلد ۲ ، صفحه ۲۲۸ ، تألیف محمد بن احمد الدمشقی الشافعی ، متوفای قرن نهم هجری قمری .

## ۷ اصناف یاران پیامبر

(صلی الله علیه و آله) صحابه رسول خدا را به گواهی آیات قرآن مجید می‌توان به پنج گروه عمده تقسیم کرد :

۱ پاکان و صالحان : آنها گروه های مؤمن و با اخلاص بودند که ایمان ، در عمق جانیشان نفوذ کرده بود و از هیچ گونه ایثار و فداکاری در راه خدا و اعتلای کلمه اسلام کوتاهی نمی‌کردند . همان گروهی که در آیه ۱۰۰ سوره توبه به آنها اشاره شده است . هم خدا از آنها راضی بود و هم آنها از الطاف پروردگار راضی بودند ، (رَضِیَ

اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) .

۲ مؤمنان خطاکار : همان گروهی که در عین ایمان و عمل صالح ، گاهی لغزش هایی داشتند و اعمال صالح و ناصالح را به هم آمیختند که به گناه خود معترف بودند و امید عفو و بخشش درباره آنها می رود ، و در آیه ۱۰۲ سوره توبه به دنبال گروه اول به آنها اشاره شده است : (وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ) .

۳ افراد آلوده به گناه : که قرآن نام فاسق بر آنها نهاده و فرموده اگر فاسقی خبری برای شما آورد ، بدون تحقیق نپذیرید که در سوره حجرات آیه ۶ به آنها اشاره شده است : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا) ، که مصداق آن در تفاسیر شیعه و اهل سنت ذکر شده است .

۴ مسلمانان ظاهری : آنها که ادعای اسلام داشتند ولی ایمان در اعماق قلبشان نفوذ نکرده بود ، که در آیه ۱۴ سوره حجرات به آنها اشاره شده است : (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) .

۵ منافقان : افرادی که با روح نفاق در لابه لای مسلمانان ، گاهی به صورت شناخته شده ، و گاه ناشناخته به سر می بردند و از کارشکنی در امر اسلام و پیشرفت مسلمین ابا نداشتند که در همان سوره توبه به دنبال اشاره به گروه مؤمنان صالح ، که در آیه ۱۰۱ به آنها اشاره شده است : (وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ) .



بی شک همه اینها پیامبر(صلی الله علیه و آله) را دیده بودند و با او مصاحبت و معاشرت داشتند و بسیاری از آنها در غزوات شرکت داشتند و هر تعریفی برای صحابه کنیم بر همه این گروه های پنجگانه تطبیق می شود ، آیا می توان همه را اهل بهشت و پاک دانست ؟

آیا با صراحت آیات قرآنی ، جای این نیست که راه اعتدال را در پیش گیریم و صحابه را به گروه های پنجگانه قرآنی تقسیم کنیم ، به نیکان و پاکان آنها نهایت احترام را بگذاریم و هر یک از گروه های دیگر را در جایگاه شایسته آنها بنشانیم ، و از غلو و افراط و تعصب پرهیزیم ؟ (از روی انصاف داوری کنید) .

## ۸ شهادت تاریخ

اعتقاد به قداست عموم صحابه مشکلات زیادی برای طرفداران این عقیده به وجود آورده ، که از آن جمله مشکلات عظیم تاریخی است ، زیرا در تواریخ معروف و مورد اعتماد آنها ، حتی در احادیث کتب صحاح ، درگیری های شدیدی میان بعضی از صحابه می بینیم که نمی توانیم هر دو طرف را صالح و عادل و مقدس بشمریم ، چون از قبیل جمع در میان ضدین است ، و عدم امکان اجتماع ضدین از بدیهیات عقلیه است .

گذشته از جنگ های «جمل» و «صفین» که به وسیله «طلحه» و «زبیر» و «معاویه» در برابر امام مسلمین علی(علیه السلام) به راه افتاد و اگر چشم را به روی حقایق نبندیم ، ناچاریم اعتراف به خطاها و جنایات آتش افروزان جنگ کنیم ، شواهد زیادی در تاریخ برای این امر داریم که در این

مختصر تنها به سه نمونه آن قناعت می کنیم :

۱ بخاری ، محدّث معروف در صحیح خود در کتاب التفسیر درباره مسأله افک (تهمت) که به همسر پیامبر زدند) می نویسد :  
روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر منبر بود ، صدا زد : ای مسلمانان ، چه کسی این مرد را مجازات می کند (منظور عبدالله بن سلول یکی از سران منافقان است)

برای من نقل کرده اند که به همسر من نسبت بد داده است ، در حالی که من از همسرم خلافی ندیده ام . . . سعد بن معاذ انصاری (صحابی معروف) برخاست و عرض کرد : من او را مجازات می کنم ، اگر از طایفه «اوس» باشد ، او را گردن می زنم و اگر از طایفه خزرج باشد ، هر امری بفرمایید انجام خواهیم داد . سعد بن عباده بزرگ طایفه خزرج که پیش از آن مرد صالحی بود ، به سبب تعصّب قبیله ای به سعد بن معاذ گفت : به خدا دروغ گفתי ، تو هرگز قدرت بر این کار را نداری ، اسید بن حضیر (پسر عموی سعد بن معاذ) گفت : به خدا تو دروغ می گویی ، او از منافقان است و ما او را به قتل می رسانیم ، نزدیک بود طایفه اوس و خزرج به هم بریزند که رسول الله (صلی الله علیه وآله) آنها را خاموش کرد . (۱) آیا همه این چند نفر ، صحابی صالح بودند ؟

۲ دانشمند معروف بلاذری در «الأنساب» می گوید : سعد بن ابی وقاص والی کوفه بود ، عثمان او را عزل

کرد و «ولید بن عقبه» را به جای او قرار داد و عبدالله بن مسعود در آن زمان خزانه دار بیت المال بود . هنگامی که ولید وارد کوفه شد ، کلیدهای بیت المال را از عبدالله بن مسعود خواست ، عبدالله کلیدها را نزد او انداخت و گفت : خلیفه سنت (پیامبر) را تغییر داده است ، آیا شخصی مثل سعد بن ابی وقاص را عزل می کند و مثل ولید را جانشین او می کند ؟

ولید به عثمان نوشت ، عبدالله بن مسعود از تو انتقاد می کند ،

دستور داد او را تحت الحفظ نزد او بفرستند . هنگامی که وارد مدینه شد خلیفه بر منبر بود ، چشمش به عبدالله بن مسعود افتاد و گفت : جنبنده بدی وارد شد ! (و سخنان دیگری که عفت قلم اجازه نقل آن را نمی دهد) .

عبدالله بن مسعود گفت : من چنین نیستم ، من از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ بدر و روز بیعت رضوان هستم ، عایشه به حمایت از عبدالله برخاست ، ولی غلام عثمان به نام «یحوم» او را از مسجد بیرون برد و بر زمین زد و دنده او را شکست . (۲)

۳ بلاذری در همان کتاب أنساب الأشراف نقل می کند که در بیت المال مدینه جواهرات و زینت آلاتی بود ، عثمان تعدادی از آن را در اختیار بعضی از خانواده اش قرار داد ، مردم دیدند و آشکارا بر او ایراد گرفتند و تعبیرات شدیدی با او داشتند . عثمان خشمگین شد و بر منبر رفت و ضمن خطبه ای گفت

: ما از غنایم آنچه مورد نیازمان باشد بر می گیریم! ، هر چند بینی افرادی به خاک مالیده شود!!

علی(علیه السلام) به او فرمود : «مسلمانان جلو تو را خواهند گرفت»!

عمار یاسر گفت : اولین کسی که بینی او به خاک مالیده می شود منم! (اشاره به این که من دست از انتقاد بر نمی دارم).

عثمان خشمگین شد و گفت : تو نسبت به من جسارت می کنی ، او را بگیرید . او را گرفتند و به خانه عثمان آوردند . آن قدر او را زد که بیهوش شد ، بعد او را به خانه ام سلمه (همسر پیامبر) آوردند ، او همچنان بیهوش بود که نماز ظهر و عصر و مغرب او از دست رفت ، هنگامی که به هوش آمد ، وضو گرفت و نماز خواند و گفت : این نخستین بار نیست که ما به خاطر خدا مورد ایذا و آزار واقع می شویم . (۳) (اشاره به داستان هایی است که در عصر جاهلیت با کفار داشت).

ما هرگز مایل نیستیم این گونه حوادث ناگوار تاریخ اسلام را نقل کنیم ، (ترسم آزرده شوی ورنه سخن بسیار است!) و اگر اصرار برادران در تقدیس همه صحابه و همه کارهای آنها نبود ، شاید نقل این مقدار هم مصلحت نبود .

حال ، سؤال این است که آیا فحاشی و اذیت و آزار جسمانی درباره سه نفر از پاک ترین صحابه (سعد بن معاذ و عبدالله بن مسعود و عمار یاسر) قابل توجیه است ، آن قدر یک صحابی

بزرگ را بزنند که دنده اش بشکند ، و دیگری را بزنند تا بیهوش شود و نماز او از دست برود ؟

آیا این شواهد تاریخی که نمونه های آن کم نیست ، به ما اجازه می دهد که چشم بر حقایق ببندیم و بگوییم همه صحابه خوب بودند و تمام اعمالشان صحیح بود ، و سپاهی به نام «سپاه صحابه» تشکیل دهیم و از تمام کارهای آنها بی قید و شرط دفاع کنیم ؟

آیا هیچ خردمندی چنین افکاری را می پسندد ؟

این جاست که بار دیگر این سخن را برای چندمین بار تکرار می کنیم که در میان صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) افراد مؤمن و صالح و پارسا فراوان بودند ، ولی افرادی هم بودند که باید اعمال آنها را مورد نقد و بررسی قرار داد و با ترازوی عقل سنجید و درباره آنها حکم کرد .

۱ . صحیح بخاری ، جلد ۵ ، صفحه ۵۷ .

۲ . انساب الاشراف ، جلد ۶ ، صفحه ۱۴۷ و تاریخ ابن کثیر ، جلد ۷ ، صفحه ۱۶۳ و ۱۸۳ حوادث سنه ۳۲ (با تلخیص) .

۳ . انساب الاشراف ، جلد ۶ ، صفحه ۱۶۱ .

## ۹ اجرای حدّ بر بعضی از صحابه در عصر پیامبر (ص) یا بعد از آن !

در کتب صحاح یا دیگر کتب معروف برادران اهل سنت مواردی دیده می شود که بعضی از صحابه در عهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یا بعد از آن مرتکب گناهایی شدند که مستوجب حد شد و حد را بر آنها اجرا کردند .

آیا باز هم می گوئید همه آنها عادل بودند ؟ و هیچ خطایی از آنها سر نمی زند

؟ این چه عدالتی است که اگر مرتکب کبیره ای شوند که حدّ شرعی دارد و حدّ بر آنها اجرا شود ، باز هم عدالت بر سر جای خود محکم ایستاده است ؟

به چند مورد به عنوان نمونه ذیلا اشاره می کنیم :

(الف) نعیمان صحابی شرب خمر کرد و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داد او را با نعال زدند . (۱)

(ب) مردی از طایفه بنی اسلم زناى محصنه کرده بود ، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد او را رجم کردند . (۲)

(ج) در داستان افک پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داد چند نفر را حدّ قذف زدند . (۳)

(د) بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عبدالرحمان بن «عمر» و عقبه بن حارث بدری شرب خمر کردند و عمرو بن عاص امیر مصر حدّ شرعی بر آنها اجرا کرد . سپس عمر فرزندش را احضار کرد و بار دیگر حدّ بر او جاری ساخت . (۴)

(ه) داستان ولید بن عقبه معروف است که شرب خمر کرد و نماز صبح را در حال مستی چهار رکعت خواند ، به مدینه احضار شد و حدّ شرب خمر بر او اجرا شد . (۵)

و موارد دیگری که مصلحت ایجاب می کند از ذکر آنها خودداری کنیم . آیا باز هم چشم و گوش خود را بر واقعیات ببینیم و بگوییم همه عادل بودند ؟ !

۱ . صحیح بخاری ، جلد ۸ ، صفحه ۱۳ ، حدیث شماره ۶۷۷۵ ، کتاب الحدّ .

۲ . صحیح بخاری ، جلد ۸ ، صفحه ۲۲ ، حدیث شماره ۶۸۲۰ .

۳ . المعجم الکبیر ،

جلد ۲۳، صفحه ۱۲۸ و کتب دیگر .

۴. السنن الکبری، جلد ۸، صفحه ۳۱۲ و کتب بسیار دیگر .

۵. صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۲۶، حدیث شماره ۱۷۰۷ .

### ۱۰ توجیحات غیر وجیه!

۱ طرفداران نظریه تنزیه و قداست مطلق، هنگامی که در برابر انبوه تضادها قرار می گیرند، خود را با این توجیه قانع می کنند که صحابه همه «مجتهد» بودند، و هر کس مطابق اجتهاد خود عمل می کرد .

به یقین این یک نوع فریب وجدان است که این برادران در برابر چنان تضادهای آشکاری به آن متوسل می شوند .

آیا زدن یک صحابی مؤمن به خاطر یک انتقاد «نازکتر از گل» و یک امر به معروف و نهی از منکر ساده، نسبت به حیف و میل بیت المال تا آن جا که بیهوش شود و نمازش از دست رود، اجتهاد است؟

آیا شکستن دنده یک صحابی معروف دیگر به خاطر اعتراض به نصب یک مرد شرابخوار (ولید) به عنوان فرماندار کوفه، نوعی اجتهاد محسوب می شود؟

و از آنها مهمتر، افروختن آتش جنگ هایی که ده ها هزار نفر از مسلمین را به کشتن داد، آن هم به خاطر جاه طلبی و سیطره بر حکومت اسلامی، و در مقابل امام مسلمین که علاوه بر مقامات الهی، از سوی قاطبه مردم برگزیده شده بود، اجتهاد است؟

اگر این ها و مانند آن از شعب و شاخه های اجتهاد است، تمام جنایات را در طول تاریخ می توان

با آن توجیه کرد .

اضافه بر این ، آیا اجتهاد منحصر به صحابه بود یا لاقفل در چند قرن بعد نیز مجتهدان در امت اسلامی فراوان بودند و به اعتراف گروهی از اندیشمندان اهل سنت و تمام علمای شیعه ، امروز هم باب اجتهاد به روی همه علمای آگاه باز است ؟

آیا اگر کسانی مرتکب چنین اعمالی شوند ، حاضر هستید اعمال آنها را توجیه کنید ؟ ! به یقین ، نه .

۲ گاه می گویند ما وظیفه داریم درباره آنها سکوت کنیم ، «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ آنها امتی هستند که در گذشتند ، اعمال آنها برای خودشان است و اعمال شما هم برای خودتان و شما مسئول اعمال آنها نیستید» . (۱)

ولی سؤال این جاست ، اگر آنها در سرنوشت ما تأثیری نداشتند ، این سخن خوب بود ، ولی ما می خواهیم روایات پیامبر را به وسیله آنها دریافت داریم و آنها را الگوی خود قرار دهیم ، آیا نباید ثقه را از غیر ثقه و عادل را از فاسق بشناسیم تا به مضمون آیه شریفه «(إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا)؛ هر گاه شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد بدون تحقیق نپذیرید» (۲) ، عمل کنیم .

۱ . سوره بقره ، آیه ۱۳۴ .

۲ . سوره حجرات ، آیه ۶ .

## ۱۱ مظلومیت علی (علیه السلام)

هر کس تاریخ اسلام را مطالعه کند ، به این نکته پی می برد که با نهایت تأسف علی (علیه السلام) کوه علم و تقوا نزدیکترین افراد به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و بزرگترین مدافع اسلام



چنان مورد هتک و سب و ناسزا قرار گرفت و چنان دوستانش تحت فشار و بدترین اذیت و آزار واقع شدند که در تاریخ بی سابقه است آن هم از سوی کسانی که خود را صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) می نامیدند .

به عنوان نمونه :

الف) علی بن جهم خراسانی را دیدند که پدر خودش را لعن می کند ، گفتند : چرا ؟ گفت : برای این که نام مرا «علی» گذارده است ! (۱)

ب) معاویه در بخشنامه ای به تمام کارگزارانش نوشت : هر کس چیزی از فضایل ابوتراب (علیه السلام) و اهل بیتش را نقل کند از امان ما خارج است (جان و مال او مباح است) و به دنبال این بخشنامه خطبا در تمام نقاط بر منابر به صورت علنی سب علی (علیه السلام) می کردند و از او بیزاری می جستند و نسبت های ناروا به او و خاندانش می دادند . (۲)

ج) بنی امیه هر گاه می شنیدند نام نوزادی را علی گذاشته اند ، فوراً او را به قتل می رساندند ، این سخن را سلمه بن شیب از ابوعبدالرحمان عقری نقل می کند . (۳)

د) زمخسری و سیوطی نقل کرده اند که در ایام بنی امیه بر فراز بیش از هفتاد هزار منبر ، سب علی (علیه السلام) می کردند و این سنتی بود که معاویه گذارده بود . (۴)

ه ) هنگامی که عمر بن عبدالعزیز دستور داد این بدعت زشت را ترک کنند و در خطبه های نماز جمعه به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بدگویی نکنند و ناسزا نگویند ضجه و فریاد از اهل مسجد برخاست و به

عمر بن عبدالعزیز گفتند: «ترکت السنه ترکت السنه، سنت را ترک کردی، سنت را ترک کردی!» . (۵)

اینها همه در صورتی است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) طبق روایت صحیح در کتب معتبر آنها فرموده است: «من سب علیاً فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله، هر کس علی را سب کند (و دشنام دهد) مراسم کرده و هر کس مراسم کند، خدا را سب کرده است!!» . (۶)

پی نوشتها

۱. لسان المیزان، جلد ۴، صفحه ۲۱۰.

۲. النصایح الکافیة، صفحه ۷۲.

۳. تهذیب الکیمال، جلد ۲۰، صفحه ۴۲۹ و سیر اعلام النبلاء، جلد ۵، صفحه ۱۰۲.

۴. ربیع الابرار، جلد ۲، صفحه ۱۸۶ و النصایح الکافیة، صفحه ۷۹ عن السیوطی.

۵. النصایح الکافیة، صفحه ۱۱۶ و تهنئة الصدیق المحبوب، نوشته سقاف، صفحه ۵۹.

۶. اخرجہ الحاکم و صححه و اقره الذهبی (مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۱).

## ۱۲ یک داستان شنیدنی

بد نیست برای حُسن ختام، داستانی را که برای خود ما در مسجد الحرام اُتفاق افتاد، برای خوانندگان عزیز در این جا بیاوریم و این بحث را پایان دهیم:

در یکی از سفرهای عمره، شبی در مسجد الحرام در میان نماز

مغرب و عشا که فرصتی برای بحث بود با جمعی از علمای حجاز بحثی درباره قداست عموم صحابه داشتیم، آنها طبق معمول معتقد بودند نباید کم ترین انتقادی از آنها کرد، و

به اصطلاح نازکتر از گل هم نباید گفت .

به یکی از آنها گفتیم فرض کنید الان میدان جنگ صفین برپا شده ، شما به کدامیک از این دو صف ملحق می شوید ، صف علی (علیه السلام) یا صف معاویه ؟

گفت : مسلماً به صف علی (علیه السلام) .

گفتم : اگر علی (علیه السلام) به تو بگوید : این شمشیر را بگیر و معاویه را به قتل برسان ، چه می کنی ؟

فکری کرد و گفت معاویه را می کشم ولی کمترین انتقادی از او نمی کنم !!

آری این است نتیجه اصرار بر عقاید غیر منطقی که دفاع از آن هم غیر منطقی خواهد بود و انسان را گرفتار سنگلاخ ها می کند .

حق این است که بگوییم به شهادت قرآن مجید و تاریخ اسلام ، صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) از یک نظر چند گروه بودند : گروهی از صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند که از آغاز پاک و صادق و صالح بودند و تا آخر نیز چنین زیستند ، عاشوا ، سهداء ، ماتوا السهداء .

گروهی دیگر در عصر آن حضرت در صف صالحان و پاکان بودند

ولی بعداً به خاطر جاه طلبی و حبّ دنیا ، مسیر خود را عوض کردند و عاقبت کار آنها خیر و سعادت نبود (مانند آتش افروزان جنگ های جمل و صفین) .

و گروه سوم از آغاز در صف منافقان و دنیاپرستان بودند و برای مقاصد خاصی خود را در صف مسلمین جای داده بودند ، مانند ابوسفیان ها .

و در این جا به گروه

اول اشاره می کنیم و می گوئیم :

(رَبَّنَا اغْنُرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) . (۱)

۱ . سوره حشر ، آیه ۱۰ .

## فصل چهارم : احترام به قبور بزرگان

### دورنمای بحث

در این جا مخاطب ما فقط وهابیان تندرو هستند ، زیرا زیارت قبور بزرگان اسلام را همه فرق مسلمین جز این گروه اندک جایز می شمرند ، به هر حال گروهی از وهابیی ها به ما ایراد می کنند که چرا به زیارت پیشوایان دینی می روید ؟ و ما را «قبوریون» می نامند !

در حالی که در همه نقاط جهان برای آرامگاه های گذشتگان اهمیّت قائل هستند و به زیارت آن می روند .

مسلمین جهان نیز همیشه برای قبور بزرگان خود ارج قائل بوده و هستند و به زیارت آنها رفته و می روند ، تنها گروه کوچک وهابیون هستند که با آن مخالفت می کنند و در واقع مدّعی تمام مسلمین دنیا می باشند .

البته بعضی از علمای معروف وهابی نیز تصریح کرده اند که زیارت قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مستحب است ، ولی به نیت زیارت نباید «شدّ رحال» کرد ، یعنی به قصد زیارت مسجد النبی و عبادت در آن یا انجام عمره به مدینه بیایند ، در ضمن قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نیز زیارت کنند و به قصد زیارت بار سفر نیندند !

«بن باز» فقیه معروف وهابیی که چندی پیش درگذشت طبق گفته جریده «الجزیره» می گفت : «کسی که مسجد پیامبر را زیارت کند مستحب است در روضه پیامبر دو رکعت نماز بگذارد ،

سپس بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سلام بگویند و نیز مستحب است به قبرستان بقیع بروند و به شهدای مدفون در آن سلام بگویند». (۱)

فقهای چهارگانه اهل سنت طبق نقل «الفقه علی المذاهب الاربعه» زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بدون این قیود و شروط مستحب می دانستند، در این کتاب چنین می خوانیم: «زیارت قبر پیامبر از بالاترین مستحبات است و در مورد آن احادیث متعددی وارد شده است». سپس به نقل شش حدیث می پردازد. (۲)

این گروه از وهابیون به طور کلی در سه نقطه با دیگر مسلمانان جهان درگیر بوده و مخالفت دارند:

۱ بنای قبور.

۲ شدّ رحال برای زیارت قبور.

۳ زیارت زنان از قبور.

آنها به بعضی از روایات در هر سه موضوع تمسک جسته اند که یا سند درستی ندارد یا دلالت آن مردود است (و به زودی به خواست خدا شرح آن خواهد آمد).

به نظر می رسد انگیزه دیگری برای این حرکت نادرست دارند، آنها گرفتار وسوسه در مسأله توحید و شرکند و شاید چنین می پندارند زیارت قبور به مفهوم پرستش آنهاست و لابد همه مسلمین غیر از آنها مشرک و ملحدند!!

۱. جریده الجزیره، شماره ۶۸۲۶ (۲۲ ذی القعدة ۱۴۱۱).

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۱، صفحه ۵۹۰.

## سابقه تاریخی

احترام به قبور گذشتگان به خصوص قبور بزرگان سابقه ای بسیار طولانی دارد، از هزاران سال پیش، مردم جهان امواتشان را گرامی می داشتند، و

به قبور آنها به خصوص بزرگانشان احترام می گذاشتند ، که فلسفه و آثار مثبت این کار بسیار است .

نخستین فایده بزرگداشت گذشتگان ، نگهداری حرمت این عزیزان است و قدرشناسی از آنان ، یکی از نشانه های عزّت و شرف انسانی است ، و سبب تشویق جوانان به پیمودن راه آنهاست .

دومین اثر ، گرفتن درس های عبرت از قبور خاموش امّیا گویای آنها ، و زدودن زنگار غفلت از آینه قلب انسان و بیداری و هشیاری در برابر زرق و برق تخدیر کننده دنیا ، و کاستن از سیطره هوا و هوسهاست ، و به تعبیر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) مردگان بهترین واعظانند .

سومین اثر ، تسلی خاطر بازماندگان است ، چرا که مردم در کنار قبور عزیزان خود آرامش بیشتری احساس می کنند . گویی در کنار خود آنها هستند و این زیارت ها از شدّت آلام آنها می کاهد ، به همین دلیل حتی برای آنها که مفقودالامر هستند ، شبیه قبری درست می کنند و در کنار آن به یاد آنان هستند .

چهارم این که بزرگ شمردن قبور بزرگان پیشین یکی از طرق حفظ میراث فرهنگی هر قوم و ملت است ، و اقوام روزگار به فرهنگ کهن خود زنده اند . مسلمانان جهان فرهنگ غنی و عظیمی دارند که بخش مهمی از آن در قبور و آرامگاه های شهدا و علمای بزرگ و پیشروان علم و فرهنگ و به خصوص در مشاهد پیشوایان بزرگ دین نهفته است .

حفظ و یادآوری و بزرگداشت آنها سبب حفظ اسلام و سنت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

است .

چه بی سلیقه هستند کسانی که آثار پرافتخار بزرگان اسلام را در مکه و مدینه و بعضی مناطق دیگر از میان بردند و جامعه اسلامی را گرفتار خسارت عظیمی کردند . متأسفانه سلفی های نادان و عقب افتاده به بهانه های واهی ، ضربات سنگینی از این طریق بر پیکر میراث فرهنگی اسلام ، وارد آوردند که جبران آن ممکن نیست .

آیا این آثار تاریخی با عظمت ، فقط به این گروه اندک تعلق دارد که این گونه بیرحمانه نابود شود یا پاسداری از آن باید به دست گروهی از دانشمندان آگاه اسلامی از تمام کشورها سپرده شود ؟

پنجمین اثر این که زیارت قبور پیشوایان بزرگ دین ، و تقاضای شفاعت در پیشگاه خدا از آنان که آمیخته با توبه و انابه به درگاه الهی است ، اثر معنوی فوق العاده ای در تربیت نفوس و پرورش اخلاق و ایمان دارد و بسیاری از گنهکاران آلوده ، در جوار بارگاه ملکوتی آنان توبه کرده و می کنند ، و برای همیشه اصلاح می شوند ، و صالحان نیز به مقام های والاتری از صلاح می رسند .

### **توهم شرک در زیارت قبور**

گاه ناآگاهان ، به زوار قبور ائمه دین ، برچسب «شرک» می زنند ، به یقین اگر مفهوم زیارت و محتوای زیارت نامه ها را می دانستند ، از این سخن شرمنده می شدند .

هیچ آدم عاقلی پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا امامان (علیهم السلام) را پرستش نمی کند ، اصلاً به فکر کسی چنین مطلبی خطور نمی کند ، و همه مؤمنان آگاه برای ادای احترام و طلب شفاعت به زیارت می روند

اغلب قبل از خواندن زیارت نامه ها یکصد بار «الله اکبر» می گوئیم و به این ترتیب صدبار بر توحید تأکید می کنیم و هرگونه شائبه شرک را از خود دور می سازیم .

در زیارتنامه معروف «امین الله» در برابر قبور امامان می گوئیم :

«أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهِدْتَهُ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ عَمِلْتَ بِكِتَابِهِ وَ اتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ حَتَّى دَعَاكَ اللَّهُ إِلَى جِوَارِهِ / ما گواهی می دهیم تو در راه خدا جهاد کردی و حق جهاد را انجام دادی ، به کتاب خدا عمل نمودی و از سنت پیامبر پیروی نمودی ، تا زمانی که خداوند تو را از این جهان به جوار رحمتش فرا خواند» .

آیا توحید از این بالاتر می شود .

در زیارت معروف جامعه خطاب به آن بزرگواران می گوئیم :

«إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدْلُونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ تَرْشُدُونَ / (در این شش جمله تمام ضمیرها به خداوند بزرگ باز می گردد ، زائران می گویند : ) شما امامان به سوی خدا دعوت می کنید و به او دلالت می کنید و به او ایمان دارید و تسلیم او هستید و مردم را به سوی راه او ارشاد می نمایید» .

در این زیارت نامه ها همه جا سخن از خدا و دعوت به توحید است ، آیا این شرک است یا ایمان ؟

در جای دیگر این زیارتنامه می گوئیم :

«مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِكُمْ / من به وسیله شما شفاعت در پیشگاه خداوند عز و جل را می طلبم» ، و اگر



بر فرض ابهامی در بعضی تعبیرات زیارت ها باشد ، با این محکمت به طور کامل روشن می شود .

## آیا شفاعت خواستن ، با مبانی توحید سازگار است ؟

اشتباه مهم دیگری که در این جا برای وهّابی ها رخ داده این است که شفاعت طلبیدن از اولیا را در درگاه پروردگار ، با شفاعت طلبیدن از بت ها همان موجودات بی جان و بی عقل و شعور مقایسه می کنند !

حال آن که قرآن مجید بارها و بارها نشان می دهد که پیغمبران الهی در پیشگاه خدا برای گنهکاران شفاعت می کردند . به عنوان نمونه :

۱ برادران یوسف بعد از آگاهی از عظمت یوسف و اشتباهات خود ، از پدر پیرشان یعقوب تقاضای شفاعت کردند و او نیز به آنها قول مساعد داد : (قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ \* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) . (۱)

۱ . سوره یوسف ، آیات ۹۷ و ۹۸ .

آیا یعقوب پیامبر مشرک بود ؟

۲ قرآن گنهکاران را به توبه و شفاعت طلبیدن از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تشویق کرده و می گوید : «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا» ؛ هر گاه آنها زمانی که به خویش (به واسطه گناه) ستم می کردند ، به سراغ تو می آمدند و توبه می کردند و رسول خدا نیز برای آنها استغفار می کرد ، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند . (۱)

آیا این سخن تشویق به شرک است ؟

۳ قرآن در مذمت منافقان می گوید : «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ

تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُءُوسِهِمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصِيدُونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ) ؛ هنگامی که به آنها گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما طلب آمرزش کند ، سرهای خود را (به عنوان استهزا) تکان می دهند و آنها را می بینی که از سخنان تو اعراض می کنند و تکبر می ورزند». (۲) آیا قرآن کفار و منافقان را به شرک دعوت می کند؟

۴ می دانیم قوم لوط کثیف ترین امت ها بودند . ابراهیم (علیه السلام) شیخ الانبیاء درباره آنها شفاعت کرد (از خدا درخواست کرد که به آنها مهلت بیشتر دهد ، شاید توبه کنند) ولی چون قابلیت شفاعت را به خاطر وقاحت بسیار از دست داده بودند ، به ابراهیم گفته شد دست از شفاعت آنها بردار ! «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ \* إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ \* يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ) ؛ هنگامی که ترس ابراهیم (از مشاهده فرشتگان ناشناس) فرو نشست و بشارت (تولد فرزند) به او رسید ، درباره قوم لوط با ما گفتگو می کرد (و شفاعت می نمود) چرا که ابراهیم بردبار و دلسوز و توبه کار بود . (به او گفتیم) ای ابراهیم از این (درخواست) صرف نظر کن که فرمان پروردگارت رسیده و به طور قطع عذاب غیر قابل بازگشت به سراغ آنها می آید». (۳)

جالب این که خداوند از ابراهیم در برابر این شفاعت عجیب تمجید کرده و می گوید : (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ) ولی به او گوشزد می کند که

در این مورد کار از کار گذشته و جای شفاعت باقی نمانده است .

### شفاعت اولیاء الله مخصوص حال حیات نیست !

بهانه جویان با مشاهده آیات فوق که با صراحت قبول شفاعت پیامبران را نشان می دهد و چاره ای جز قبول آن نیست ، به بهانه دیگری دست زده و می گویند : این آیات مربوط به حال حیات آنهاست و نسبت به بعد از وفات دلیلی نداریم . به این ترتیب شاخه «شُرک» را رها کرده به شاخه دیگری می پرند .

ولی در این جا این سؤال مطرح می شود که مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) با رحلتش تبدیل به خاک و به کلی نابود می شود یا همان گونه که بعضی از علمای وهابی در حضور ما اقرار کردند حیات برزخی دارد ؟

اگر ندارد ، اولاً : آیا مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مقام شهدا که درباره آنها

(بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (۴) آمده ، پایین تر است ؟

ثانیاً : آیا در تشهد نماز که بر آن حضرت سلام می فرستیم و همه مسلمانان «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ . . .» می گویند ، به یک موجود خیالی سلام می کنند ؟

ثالثاً : آیا شما معتقد نیستید که در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و کنار قبر مطهر آن حضرت باید آهسته صحبت کرد ، زیرا قرآن می گوید : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ . . .) (۵) و این آیه را تابلو کرده و کنار قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آویزان نموده اید ؟

این سخنان ضدّ و نقیض را چگونه قبول کنیم

رابعاً: مرگ نه تنها پایان زندگی نیست، بلکه تولد ثانوی و گسترش حیات است، «وَالنَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» مردم خوابند هنگامی که مردند بیدار می شوند». (۶)

خامساً: در حدیث معروفی که در منابع معتبر اهل سنت آمده می خوانیم که «عبدالله بن عمر» از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که فرمود: «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي» کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من بر او حتمی است». (۷)

در حدیث دیگری از همان راوی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: «مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَيُوتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي» هر کس مرا بعد از رحلتم زیارت کند مثل این است که در حیاتم مرا زیارت کرده باشد». (۸)

بنابراین، فرضیه تفاوت زمان حیات و ممات، یک پندار واهی بیش نیست.

ضمناً از اطلاق این احادیث به خوبی استفاده می شود «شدّ رحال» و حرکت به قصد زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مدینه هیچ اشکالی ندارد.

پی نوشتها

۱. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲. سوره منافقون، آیه ۵.

۳. سوره هود، آیات ۷۴ تا ۷۶.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۵. سوره حجرات، آیه ۲.

۶. عوالی اللثالی، جلد ۴، صفحه ۷۳.

۷. دارقطنی محدّث معروف، این حدیث را در کتاب «سنن» خود آورده است. (جلد ۲، صفحه ۲۷۸) جالب این که مرحوم علامه امینی آن را از ۴۱ کتاب معروف اهل

سنت نقل کرده است! (الغدیر، جلد ۵، صفحه ۹۳).

۸. همان مدرک، علامه امینی آن را از ۱۳ کتاب نقل کرده است.

## زنان و زیارت قبور

زنان به خاطر عواطف رقیق تری که دارند، نیاز بیشتری به زیارت قبور عزیزان خود پیدا می کنند تا تسلی خاطر یابند، و تجربه نشان داده که نسبت به زیارت قبور اولیاء الله نیز علاقه بیشتری دارند.

اما متأسفانه گروه وهابیان افراطی، به خاطر حدیث مشکوکی، زنان را به شدت از زیارت این قبور باز می دارند و حتی در افواه عوام آنها در جنوب ایران مشهور است، زنی که بر سر قبری حاضر شود، میت آن زن را به صورت برهنه مادرزاد می بیند!

عالمی می گفت به آنها گفتم قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله) و خلیفه اول و دوم همه در خانه «عایشه» بود و مدت ها در آن حجره می زیست یا رفت و آمد داشت، گیرم برهنه او برای پیامبر(صلی الله علیه و آله) اشکالی نداشت، برای خلیفه اول و دوم چطور؟

به هر حال، دلیل آنها حدیث معروفی است که به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نسبت می دهند که فرمود: «لَعَنَ اللهُ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ» خداوند زنان زیارت کننده قبرها را لعنت کند.

و در بعضی از کتب به جای «زائرات» «زوارات القبور» آمده که صیغه مبالغه است.

جمعی از دانشمندان اهل سنت مانند ترمذی(۱) می گوید: این حدیث مربوط به زمانی است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) از آن نهی کرده بود، ولی بعداً

این حکم نسخ شد و فرمود: ...

بعضی دیگر از علمای آنها گفته اند، این مربوط به زنانی است که وقت زیادی را صرف زیارت قبور می کردند و حقوق شوهرانشان از میان می رفت و نسخه «زوّارات» که صیغه مبالغه است، دلیل آن است.

این برادران هر چه را انکار کنند، فعل عایشه را که قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خلیفه اول و دوم را در خانه خود جای داده بود، نمی توانند انکار کنند.

۱. سنن ترمذی، جلد ۳، صفحه ۳۷۱ (نامبرده عنوان باب را «باب ما جاء من الرخصة فی زیارة القبور» قرار داده است!).

### **شدّ رحال فقط برای سه مسجد!**

در تاریخ اسلام قرن ها مسلمانان برای زیارت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و قبور بزرگان بقیع «شدّ رحال» می کردند (به این قصد بار سفر می بستند) و حرکت می کردند و کسی مشکلی نداشت.

تا این که نوبت به ابن تیمیّه در قرن هفتم رسید. او پیروان خود را از این کار منع کرد و گفت: «شدّ رحال» فقط برای زیارت سه مسجد جایز و بقیّه ممنوع است و در این باره به حدیثی از «ابوهریره» استناد جست.

ابوهریره می گوید: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لا- تشدّ الرحال إلاّ إلى ثلاثة مساجد: مسجدي هذا و مسجد الحرام و مسجد الأقصی» بار سفر را جز برای سه مسجد نمی بندند، مسجد من و مسجد الحرام و مسجد الاقصی». (۱)

در حالی که اوّلاً: موضوع این حدیث مربوط به مساجد است

نه زیارت هر مکانی ، بنابراین مفهوم حدیث این است که برای هیچ مسجدی بار سفر نمی بندند ، جز برای این سه مسجد .

ثانیاً : این حدیث به گونه دیگری نیز نقل شده است که به هیچ وجه دلالت بر مقصود آنها ندارد و آن چنین است : «تشدّ الرّحال إلی ثلاث مساجد» برای سه مسجد شدّ رحال می شود» . (۲)

و این در حقیقت تشویق به این کار است ، بی آن که نفی موارد دیگر را کند ، و به اصطلاح اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند .

و از آن جا که معلوم نیست متن اصلی حدیث به صورت اوّل بوده یا دوّم ، حدیث مجمل می شود و غیر قابل استدلال .

ممکن است گفته شود در متن دیگری در همان کتاب آمده است «إنّما یسافر إلی ثلاثه مساجد» مسافرت فقط برای سه مسجد جایز است» . (۳)

بنابراین شدّ رحال فقط برای این سه مسجد جایز است !

جواب این سؤال هم روشن است ، اوّلاً : سفرهای دینی و غیر دینی برای مقاصد زیادی به اجماع امت جایز است و سفر منحصر به سفر به سوی این سه مسجد نیست ، در نتیجه حصر مزبور به اصطلاح «حصر اضافی» است ، یعنی در میان مساجد این سه مسجد است که برای آن شدّ رحال می شود .

ثانیاً : متن حدیث مشکوک است و معلوم نیست در واقع اوّلی بوده یا دوّمی یا سوّمی ، و بسیار بعید است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) سه بار این مطلب را با سه عبارت فرموده باشد . ظاهر این

است که راویان اخبار نقل به معنا کرده اند ، بنابراین حدیث مزبور در هاله ای از ابهام فرو می رود و با ابهام متن حدیث ، استدلال به آن فاقد اعتبار است .

۱ . صحیح مسلم ، جلد ۴ ، صفحه ۱۲۶ .

۲ . همان مدرک .

۳ . صحیح مسلم ، جلد ۴ ، صفحه ۱۲۶ .

### **آیا بنای قبور ممنوع است ؟**

قرن ها بر مسلمانان گذشت و بناهای تاریخی و معمولی فراوانی بر قبور بزرگان اسلام بنا کردند و به زیارت این قبور می آمدند و تبرک می جستند و هیچ کس ایرادی نداشت ، و در واقع یک اجماع و سیره عملی بر این کار بود و مخالفتی دیده نمی شد .

تاریخ نویسانی همچون مسعودی در مروج الذهب ، که در قرن چهارم هجری می زیست و جهانگردانی مانند ابن جبیر و ابن بطوطه که در قرون هفتم و هشتم می زیستند ، همگی از وجود این بناهای باشکوه و پر عظمت در سفرنامه های خود خبر داده اند .

تا این که ابن تیمیّه در قرن هفتم و شاگرد او محمّد بن عبدالوّهّاب در قرن دوازدهم پیدا شدند و بنای بر قبور را بدعت و حرام و شرک پنداشتند .

وّهّابیان بر اثر عدم قدرت کافی علمی بر تحلیل مسائل اسلامی به خصوص مسأله توحید و شرک ، گرفتار وسواس عجیبی در این مسأله شده و هر جا دستاویزی پیدا کردند به مخالفت برخاستند ، در مسأله زیارت ، در موضوع شفاعت ، در باب بنای بر قبور و امور دیگری از این قبیل ، همه را به نحوی مخالف شرع دانسته و



با مسأله «شرك» و «بدعت» پیوند زدند و با آن مخالفت نمودند و از مهم ترین آنها بنای بر قبور بزرگان دین بود. هم اکنون نیز در دنیای اسلام به جز حجاز بناهای عظیمی بر قبور انبیای پیشین و بزرگان اسلامی، در کشورهای مختلف اسلامی دیده می شود که یادآور مسائل بسیاری است؛ از مصر گرفته تا هندوستان و از الجزایر تا اندونزی همه به آثار اسلامی باقیمانده در کشورشان احترام می گذارند و برای قبور بزرگان دین اهمّیت ویژه ای قائل هستند.

ولی در حجاز هیچ خبری نیست، چرا؟ دلیلش عدم تحلیل صحیح نسبت به مفاهیم اسلامی است.

### **نابود شدن میراث های فرهنگی به دست وهابیان**

در یک قرن گذشته واقعه تلخی در سرزمین وحی روی داد که مسلمین را از آثار تاریخی اسلامی برای همیشه محروم ساخت و آن حادثه قدرت گرفتن وهابیت بود.

در حدود ۸۰ سال پیش (سنه ۱۳۴۴) هنگامی که وهابیی ها در حجاز به قدرت رسیدند، در یک حرکت هماهنگ ناپخته، تمام بناهای تاریخی اسلامی را به بهانه شرك یا بدعت ویران کرده، و با خاک یکسان نمودند.

ولی جرأت نکردند به سراغ قبر مطهر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بروند، مبادا عموم مسلمین بر ضد آنها قیام کنند و به اصطلاح این «مخالفتان تقیه» از دیگر مسلمانان «تقیه» کردند!

در بعضی از سفرهای زیارت بیت الله الحرام از بزرگان آنها در یک بحث دوستانه پرسیدم، دلیل این که همه قبور ویران شده جز قبر پاک پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) چیست؟ هیچ پاسخی برای آن نداشتند.

هر حال ، حیات ائمت ها با امور گوناگونی گره خورده است که یکی از آنها حفظ میراث های فرهنگی و آثار علمی و دینی است و با نهایت تأسّف سرزمین وحی به خصوص مکه و مدینه بر اثر سوء تدبیر مسلمانان به دست یک جمعیت عقب افتاده و کج سلیقه و متعصّب افتاد و ارزشمندترین میراث های فرهنگی اسلام با بهانه های واهی و بسیار سست بر باد رفت ، میراث هایی که هر کدام یادآور بخش های مهمی از تاریخ پرافتخار اسلام بود .

تنها قبور امامان و بزرگان خفته در بقیع از میان نرفت ، بلکه این «قوم» هر جا اثری گرانبها از تاریخ اسلام یافتند آن را از میان بردند و از این رهگذر خسارات غیر قابل جبرانی دامان مسلمین را گرفت .

این آثار تاریخی جاذبه عجیبی داشت و انسان را به اعماق تاریخ اسلام فرو می برد . قبرستان بقیع که روزی منظره باشکوهی داشت و هر گوشه آن یادآور حادثه تاریخی مهمی بود ، امروز به یک بیابان زشت و بسیار بد منظره ، آن هم در میان هتل های بسیار زیبا و ساختمان های پر زرق و برق ، در آمده است که درهای آهنین بی قواره آن فقط یکی دو ساعت از روز به روی زوّار گشوده می شود آن هم فقط مردها !

## بهانه ها

### ۱ قبور نباید مسجد باشد !

گاه می گویند ساختن بنا بر قبور سبب پرستش قبرها می شود و این حدیث نبوی گواه بر عدم جواز آن است : «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» خداوند یهود را لعن کرد زیرا قبور پیامبرانشان را مسجد قرار

ولی بر همه مسلمین روشن است که هیچ کس قبور اولیاء الله را پرستش نمی کند و میان «زیارت» و «عبادت» فرق واضح و روشنی است. ما همان گونه که به زیارت و دیدار احیا و زنده ها می رویم و بزرگان را احترام کرده و از آنها التماس دعا می کنیم، همین گونه به زیارت اموات می رویم و به بزرگان دین و شهدای راه اسلام احترام می گذاریم و از آنها التماس دعا داریم.

آیا هیچ عاقلی می گوید زیارت بزرگان در حیاتشان به صورتی که گفته شد، عبادت، کفر و شرک است؟ زیارت بعد از وفات نیز همین گونه است.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به زیارت قبور بقیع می رفت و روایات بسیاری در منابع اهل سنت در مورد زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و زیارت سایر قبور آمده است.

اگر خداوند یهود را لعن کرده به سبب این بوده که قبور انبیا را سجده گاه قرار دادند، در حالی که هیچ مسلمانی هیچ قبری را سجده گاه خود قرار نمی دهد.

قابل توجه این که هم اکنون قُبه و بارگاه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در کنار مسجد نبوی سر به آسمان کشیده و همه مردم مسلمان حتی وهابی ها در روضه مقدسه (آن قسمتی از مسجد نبوی که در کنار قبر آن حضرت و متصل به آن است) در پنج وقت نماز واجب می خوانند و در اوقات دیگر نمازهای مستحب، و در پایان هم قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را زیارت

می کنند .

آیا این کار پرستش قبور محسوب می شود و حرام است ؟ یا این که قبر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) مستثناست ، آیا ادله شرک و حرمت پرستش غیر خدا قابل استثناست ؟ !

به یقین زیارت قبور ربطی به عبادت ندارد ، و نماز در کنار قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و قبور سایر اولیاء الله هیچ مشکلی ندارد و حدیث بالا ناظر به کسانی است که واقعاً پرستش قبور می کردند .

کسانی که با زیارت شیعیان جهان از قبور امامان (علیهم السلام) آشنا هستند ، می دانند هنگام نمازهای واجب وقتی صدای مؤذن بلند می شود ، همه رو به قبله می ایستند و نمازهای واجب را به جماعت برگزار می کنند و موقع زیارت نخست صدبار تکبیر می گویند و بعد از زیارت نیز دو رکعت نماز مستحب رو به قبله بجا می آورند ، تا در آغاز و پایان روشن شود پرستش مخصوص خداست .

ولی متأسفانه باب تهمت و افترا و دروغ بر اثر انگیزه های خاصی گشوده شده و اقلیت و هابیها همه مخالفان خود را به انواع تهمت ها متهم می سازند .

بهترین راه حمل بر صحت این است که بگوییم ، آنها بر اثر قلت بضاعت علمی ، توان تحلیل مسائل را به خوبی ندارند و حقیقت شرک و توحید را در نیافتند و فرق میان زیارت و عبادت را به طور دقیق نمی دانند .

۱ . صحیح بخاری ، جلد ۱ ، صفحه ۱۱۰ ، همین معنا به اضافه «والنصاری» در صحیح مسلم نیز آمده است . (جلد ۲ ، صفحه ۶۷) .

حدیثی از صحیح مسلم نقل می کنند که ابوالهیّاج از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین روایت کرده است: «قال لی علی بن ابی طالب ألا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله (صلی الله علیه و آله) أن لا تدع تمثالا إلا طمسته و لا قبراً مشرفاً إلا سوّيته» آیا به تو مأموریتی بدهم که رسول خدا (در . . . .) به من مأموریت داد: هر تمثال (ذی روحی) دیدی محو کن و هر قبر بلندی دیدی صاف نما». (۱)

بر اثر برداشت کاملاً نادرستی که بعضی، از این حدیث داشتند، کلنگ به دست گرفته و تمام قبور بزرگان اسلام را ویران کردند، به استثنای قبر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قبر خلیفه اول و دوم که در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود به حال خود رها ساختند، استثناهایی که هیچ دلیلی برای آن نمی توان یافت.

ولی اولاً: در سند این حدیث افراد متعدّدی هستند که از نظر رجال اهل سنت نیز مورد تأیید نمی باشند و بعضی از آنها از ارباب تدلیس بوده اند، به خصوص «سفیان ثوری» و «ابن ابی ثابت».

ثانیاً: به فرض این که این حدیث صحیح بوده باشد مفهومش این است که روی قبر صاف باشد (و به صورت پشت ماهی که رسم کفار بود، نباشد) و بسیاری از فقهای اهل سنت نیز فتوا داده اند که باید روی قبر صاف و مسطح باشد، که این امر ارتباطی با بحث ما ندارد.

ثالثاً: فرض می کنیم که مفهوم حدیث این

است که باید قبر هم سطح زمین باشد و اصلاً برآمدگی نداشته باشد، این موضوع ربطی به مسأله بنای بر قبور ندارد؛ فرض کنیم روی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سنگی هم سطح زمین باشد در عین حال این گنبد و بارگاه را که امروز روی آن می بینیم منافاتی با حکم مزبور ندارد.

همان گونه که در قرآن مجید نیز می خوانیم، وقتی راز اصحاب کهف فاش شد، مردم گفتند بنایی بر قبور آنها بسازیم، سپس می فرماید: «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا»؛ کسانی که از وضع آنها آگاه بودند گفتند: مسجدی بر جایگاه آنها می سازیم». (۲)

قرآن مجید با لحن موافق این داستان را نقل می کند و ایرادی بر آن نمی گیرد، یعنی ساختن مسجد در کنار قبور بزرگان مانعی ندارد.

۱. صحیح مسلم، جلد ۳، صفحه ۶۱، در تعدادی از منابع دیگر اهل سنت نیز نقل شده است.

۲. سوره کهف، آیه ۲۱.

### ۳ تبرک جستن ممنوع است

بهانه دیگر: کسانی که به زیارت قبور بزرگان می روند از قبور آنان تبرک می جویند و گاه قبر یا ضریح را می بوسند و این بوی شرک می دهد، و به همین جهت زائران خانه خدا دیده اند که مأموران غلاظ و شداد، در کنار قبر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از هر طرف ایستاده اند و مردم را از نزدیک شدن به شبکه ها و پنجره های مشرف بر قبر مطهر مانع می شوند، و گاه این مطلب را به «ابن تیمیّه»

و «محمد بن عبدالوهاب» نسبت می دهند .

به یقین اگر این دو نفر که بنیانگذار مکتب وهابیت هستند در زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بودند و با چشم خود می دیدند که در جریان صلح حدیبیه یا فتح مکه هنگامی که آن حضرت مشغول وضو گرفتن بود ، اصحاب و یاران بر یکدیگر سبقت می گرفتند که آب وضوی او را بر بایند و قطره ای از آن بر زمین نیفتد (۱) ، اگر به زبان بر آن حضرت خرده نمی گرفتند ، در دل ایراد می کردند و می گفتند : این در شأن پیامبر (صلی الله علیه وآله) و یاران او نیست و این کار بوی شرک می دهد !

و یا اگر بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مدینه بودند و با چشم خود می دیدند که ابویوب انصاری ، نخستین میزبان آن حضرت ، صورت بر روی قبر آن حضرت گذارده و تبرک می جوید (۲) و یا بلال مؤذن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در کنار قبر آن حضرت نشسته و گریه سر داده و صورت بر آن قبر می مالد ، (۳) وهابی ها یقه بلال و ابویوب را گرفته و آنها را به کناری پرتاب می کردند که این کار شرک است ، همان کاری که الآن پیروان این مکتب با زائران قبر رسول خدا می کنند .

در حالی که تبرک جستن ، کمترین ارتباطی به پرستش ندارد ، بلکه مفهومی نوعی احترام توأم با ادب است ، به این امید که خدایی که رسول (صلی الله علیه وآله) را فرستاده به خاطر این احترام ، برکاتش را

بر زیارت کننده نازل گرداند .

## آثار مثبت زیارت قبور بزرگان

هر گاه به مردم آموزش کافی داده شود که از هر گونه افراط و تفریط بپرهیزند و در کنار این قبور مطهر به یاد خدا باشند و از گناهان خود توبه کرده ، و از افکار و برنامه های اولیاء الله الهام بگیرند ، به یقین مرقد های مطهر آنان کانونی برای تعلیم و تربیت و توبه و انابه به سوی خدا و تهذیب نفوس خواهد بود .

ما به تجربه دریافته ایم ، میلیون ها نفری که هر سال به زیارت قبور پاک ائمه دین می روند یا قبور شهدای راه حق را زیارت می کنند ، با روحیه ای بهتر ، و صفا و نورانیت بیشتر و قلبی پاک تر ، از کنار قبور آنان باز می گردند ، و آثار این امر در آنان مدّت ها نمایان است .

و هنگامی که آنها را به شفاعت بر درگاه خدا ، برای آمرزش گناهان و حلّ مشکلات دینی و دنیوی خود می طلبند ، ناگزیرند برای برقرار ساختن رابطه معنوی با آنان ، تا آن جا که در توان دارند از گناهان فاصله بگیرند و به سراغ نیکی و پاکی بروند .

اضافه بر این توجه و توسّل به آنان و طلب شفاعت از آنان بر درگاه خدا ، آنها را در برابر مشکلات پرتوان می سازد ، مانع یأس و ناامیدی می شود و از دردها و آلام روحی و جسمی آنها می کاهد و آثار و برکات فراوانی دیگر .

چرا ما ، با برداشت غلط از مسأله زیارت و شفاعت و توسّل ، مردم را از این



همه برکات معنوی و روحی و جسمی محروم می سازیم؟

کدام عقل اجازه چنین امری می دهد؟

جلوگیری از این سفرهای معنوی خسارتی عظیم به بار می آورد، افسوس که وسواس بی معنا در مسأله توحید و شرک، گروه عظیمی را از این برکات محروم ساخته است.

### وظیفه خطیر علمای اسلام

از آن جا که گاه کارهای بعضی از عوام بهانه هایی به دست مخالفان می دهد، سزاوار است همه علمای اعلام و دانشمندان اسلام، از حرکات نسنجیده بعضی از عوام در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا ائمه بقیع و سایر امامان معصوم و قبور شهدا و بزرگان اسلام جلوگیری کنند، و مفهوم واقعی زیارت و توسل و تبرک و شفاعت طلبیدن را به آنها تعلیم دهند.

به همه مردم بگویند، همه چیز و همه کار به دست خدا، و او مسبب الاسباب و قاضی الحاجات و کاشف الکربات و کافی المهمات است، و اگر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان متوسل می شویم، آنها به اذن پروردگار و با استمداد از ذات پاک او کاری انجام می دهند یا در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند و از او تقاضای بر آمدن حاجات می نمایند.

سجده کردن بعضی از عوام در برابر این قبور مقدّس، تعبیراتی که بوی الوهیت نسبت به آنان می دهد، گره زدن چیزی به ضریح آنان و مانند این ها، همه از امور ناشایست و مشکل آفرین است و چهره یک کار مثبت و بسیار سازنده (زیارت) را دگرگون می سازد، و بهانه به دست این

و آن می دهد تا مردم را از برکات زیارت محروم سازند .

## فصل پنجم : نکاح موقت

### متعه یا ازدواج موقت

همه علمای اسلام معتقدند که ازدواج موقت در برهه ای از زمان در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) وجود داشت . گروهی می گویند در عصر خلیفه دوّم ، و به وسیله او ، و گروه دیگری می گویند در عصر خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) تحریم شد و ما پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) به اتفاق معتقدیم که هرگز تحریم نشده و به قوّت خود باقی است (البته طبق شرایطی) .

در این عقیده عدّه کمی از اهل سنّت با ما موافقند و عدّه بیشتری مخالف ، و همیشه آن را به رخ ما می کشند و ایراد می کنند ، در حالی که نه تنها جای ایراد نیست ، بلکه نقطه قوّتی است برای حلّ بسیاری از مشکلات اجتماعی .

شرح این مطلب را در مباحث آینده می خوانید .

### ضرورت ها و نیازها

بسیاری از مردم به ویژه جوانان به ازدواج دائم دسترسی ندارند ، زیرا ازدواج دائم به طور معمول نیاز به مقدمات و هزینه ها و قبول مسئولیت های مختلفی دارد که آمادگی آن برای گروهی حاصل نیست ، به عنوان مثال :

۱ بسیاری از جوانان در دوران تحصیل به خصوص در عصر ما که زمان تحصیل طولانی شده قادر به ازدواج دائم نیستند ، زیرا نه شغلی دارند ، نه مسکن مناسبی و نه هزینه های دیگر و هر قدر بخواهند مراسم خود را ساده برگزار کنند ، باز وسایل لازم فراهم نیست .

۲ افرادی هستند که متأهل می باشند ، ولی در سفرهای خارج که گاهی به طول می انجامد ، گرفتار محرومیت شدید

جنسی می شوند ، نه همسران خود را می توانند با خود ببرند و نه قدرت ازدواج مجدد دائم در آن ديار دارند .

۳ کسانی هستند که همسران آنها گرفتار بیماری های مختلف و مشکلات دیگری می باشند و توان رفع نیاز جنسی همسران خود را ندارند .

۴ سربازانی هستند که به مأموریت های طولانی ، برای حفظ مرزها و مانند آن می روند و از خانواده های خود دورند و گرفتار مشکل جنسی هستند و چنان که خواهیم دید در عصر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همین مشکل برای بسیاری از سربازان اسلام پیش آمد و همان سبب تشریح ازدواج موقت شد .

۵ گاه در دوران بارداری و شرایط خاص آن ، مرد مجبور است با همسر باردارش روابط جنسی نداشته باشد و چه بسا جوان است و گرفتار مشکل محرومیت .

این گونه ضرورت های اجتماعی و مشکلات ، همیشه بوده و خواهد بود ، و مخصوص عصر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نبوده است ، بلکه در عصر ما با توجه به عوامل مختلف تحریک ، بسیار شدیدتر شده است .

در این گونه مواقع افراد بر سر دو راهی قرار دارند : آلودگی به فحشا (العیاذ بالله) یا استفاده از نوعی ازدواج ساده و موقت که مشکلات ازدواج دائم در آن نیست و به طور موقت پاسخگوی نیازهای جنسی می باشد .

پیشنهاد پارسایی و چشم پوشی از هر دو ، پیشنهاد خوبی است ، ولی برای بسیاری قابل عمل نیست و حداقل برای عده ای جنبه خیالی دارد .

## ازدواج مسیار!

جالب این که حتی منکران ازدواج موقت

(یعنی غالب برادران اهل سنت) هنگامی که تحت فشار جوانان و اقشار دیگر محروم قرار گرفته اند، تدریجاً به نوعی ازدواج شبیه ازدواج موقت تن در داده اند و آن را «ازدواج مسیار» می نامند، هر چند نام آن را ازدواج موقت نمی گذارند، ولی در عمل هیچ تفاوتی با ازدواج موقت ندارد؛ به این ترتیب که اجازه می دهند فرد نیازمند به ازدواج، با زنی ازدواج دائم کند در حالی که قصد دارد بعد از مدت کوتاهی او را طلاق دهد و با او شرط می کند که نه حق نفقه داشته باشد و نه شب خوابی و نه ارث! یعنی دقیقاً شبیه ازدواج موقت، با این تفاوت که در این جا با طلاق از هم جدا می شوند و در ازدواج موقت با بخشیدن باقیمانده مدت یا سرآمدن مدت و هر دو از آغاز زمان محدودی را در نظر دارند.

و جالب تر این که اخیراً بعضی از جوانان اهل سنت که گرفتار مشکل ازدواج شده و در فشار بوده اند، از طریق اینترنت با ما تماس گرفتند که ما می خواهیم در مسأله ازدواج موقت از فتوای شیعه پیروی کنیم، آیا مانعی دارد؟

گفتیم: هیچ مانعی ندارد!

آنها که ازدواج موقت را انکار می کنند، ولی به «نکاح مسیار» روی می آورند، در واقع اسمش را نمی آورند ولی خودش را می آورند!

آری «ضرورت ها» سرانجام انسان را وادار به پذیرش «واقعیت ها» می کند، هر چند نام آن را بر زبان نیاورد

بنابراین نتیجه می‌گیریم آنها که اصرار بر مخالفت با ازدواج موقت دارند، دانسته یا ندانسته جاده را برای فحشا صاف می‌کنند، مگر این که نوع مشابه آن، یعنی نکاح مسیّر را پیشنهاد کنند و به همین جهت در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده که «اگر با ازدواج موقت اسلامی مخالفت نکرده بودند، هیچ کس آلوده زنا نمی‌شد». (۱)

همچنین آنها که با سوء استفاده از «ازدواج موقت» که برای ضرورت‌ها و نیازهای واقعی محرومان تشریح شده، چهره آن را در نظرها زشت‌نشان داده و آن را وسیله هوس رانی خود ساختند، آنها نیز جاده را برای آلودگی جامعه اسلامی به زنا صاف کردند، و در گناه آلودگان شریک هستند، چرا که عملاً مانع استفاده صحیح از ازدواج موقت شدند.

به هر حال، اسلام که یک آیین الهی مطابق با فطرت آدمی است و تمام نیازهای واقعی انسان‌ها را پیش‌بینی کرده، ممکن نیست مسأله ازدواج موقت را در برنامه‌های احکام خود نگنجانیده باشد، و همان‌گونه که بعداً خواهد آمد، ازدواج موقت، هم در متون قرآن مجید آمده و اخبار نبوی، و عمل گروهی از صحابه نیز بر آن بوده است، منتها جمعی مدّعی نسخ این حکم اسلامی هستند که خواهیم دید دلیل قانع‌کننده‌ای بر نسخ آن ندارند.

### ازدواج موقت چیست؟

بعضی از ناآگاهان چنان ترسیم زشتی از ازدواج موقت کرده و می‌کنند که آن را چیزی مرادف «رسمیت بخشیدن به فحشا و اباحیگری و آزادی جنسی» می‌شمرند!

اگر این گروه همه از عوام بودند مشکلی نبود، ولی متأسفانه بعضی از کسانی که در سلک علمای دینی برادران اهل سنت هستند نیز، چنین نسبت هایی روا می دارند، به یقین تعصب های شدید مذهبی به آنها اجازه مطالعه کتب طرفداران ازدواج موقت را نداده است و شاید بعضی حتی یک خط از کتب شیعه را در این زمینه مطالعه نکرده اند و این بسیار مایه تأسف است.

ناچار در این مختصر شرایط ازدواج موقت و تفاوت آن را با ازدواج دائم به روشنی بیان می کنیم، تا بر همگان اتمام حجت الهی شود:

ازدواج موقت در غالب شرایط و احکام همچون ازدواج دائم است:

۱ زن و شوهر باید با کمال رضایت و اختیار، بدون اجبار یکدیگر را به همسری انتخاب کنند.

۲ صیغه عقد با لفظ «نکاح» و «ازدواج» یا لفظ «متعّه» باید جاری شود و الفاظ دیگر کارساز نیست.

۳ اگر زوجه باکره است اجازه ولی لازم است و در غیر باکره لازم نیست.

۴ مدت عقد و مهریه باید دقیقاً تعیین شود و اگر ذکر مدت فراموش شود، به فتوای بسیاری از فقها تبدیل به عقد دائم خواهد شد (و این خود دلیل بر آن است که ماهیت هر دو نوع از نکاح یکی است و تنها فرق در ذکر مدت و عدم ذکر آن است)، (دقت فرمایید).

۵ پایان مدت به منزله طلاق است و بلافاصله زن باید عده نگه دارد، (هرگاه آمیزش صورت گرفته باشد).

۶ عده عقد دائم سه بارعادت

ماهنامه دیدن است که با دیدن مرحله سوم عده تمام می شود ، ولی عده عقد موقت دوبار بیشتر نیست .

۷ فرزندان متولد شده از عقد موقت فرزندان مشروع هستند و تمام احکام فرزند متولد از عقد دائم را بدون استثنا دارند و از پدر و مادر و برادران و سایر بستگان ارث می برند ، و هیچ تفاوتی در سایر حقوق میان این دو گروه از فرزندان نیست .

فرزندان عقد موقت ، باید تحت تکفل پدر و مادر باشند و نفقه و تمام هزینه های آنها همانند فرزندان عقد دائم باید پرداخته شود .

شاید بعضی از شنیدن این سخنان در شگفتی فرو روند ، آنها حق دارند ، زیرا ذهیت نادرست و کاملاً عوامانه ای درباره عقد موقت دارند و شاید آن را یک ازدواج قاچاق و نیم بند و خارج از محدوده قوانین و در یک کلمه شبیه زنا می پندارند در حالی که ابداً چنین نیست .

آری تفاوت هایی در میان این دو نوع عقد در مورد دو همسر (زوج و زوجه) وجود دارد . اصولاً تعهدات آنها در برابر یکدیگر بسیار کمتر از عقد دائم است ، زیرا منظور از ازدواج موقت سهولت امر و نبودن مقدرات دست و پاگیر بوده ، از جمله :

۱ زن در عقد موقت نفقه و ارث ندارد ، ولی جمعی از فقها گفته اند این در صورتی است که شرط نفقه و ارث نکنند و اگر شرط کنند باید بر طبق آن عمل شود .

۲ زن در عقد موقت آزاد است که کاری در خارج خانه برای

خود انتخاب کند و اجازه همسر برای او شرط نیست مادام که مزاحم حق شوهر نباشد، ولی در عقد دائم بدون توافق این امر جایز نیست.

۳ بر مرد لازم نیست شب ها نزد همسر موقت خود باشد.

با دقت در شرح احکامی که در بالا گفته شد، پاسخ بسیاری از پرسش ها و داوری های ظالمانه و شبهات و افتراها داده خواهد شد، و ذهیت های کاذب و نادرست، در مورد این حکم مقدس و حکیمانه اسلامی مرتفع می شود، این حقیقت نیز آشکار است که ازدواج موقت هیچ نسبتی با زنا و اعمال منافی عفت ندارد و آنها که این دو را با هم مقایسه می کنند، به یقین افرادی ناآگاهند که هیچ اطلاعی از ماهیت نکاح موقت و شرایط آن ندارند.

### سوء استفاده ها

همیشه سوء استفاده از امور مثبت، زبان بدگویان را باز می کند و بهانه به دست بهانه جویان می دهد، تا با استناد به آن بر کارها و برنامه های مثبت بتازند و ضربات خویش را بر آن وارد سازند.

ازدواج موقت از مصادیق روشن این گونه بحث هاست.

با نهایت تأسف بعضی از هوسبازان، ازدواج موقت را که در اصل برای گشودن گره ضرورت ها و حلّ معضلات مهمّ اجتماعی، تشریح شده ملعبه خود ساخته و چهره آن را در نظر بی خبران دگرگون ساخته و بهانه ای به دست مخالفان داده که این حکم حکیمانه را به باد انتقاد بگیرند.

ولی سؤال این جاست، کدام حکم است که روزی از آن سوء



استفاده نشده و کدام سرمایه نفیس است که ناهلان از آن بهره گیری نادرست نکردند؟!

اگر روزی قرآن ها را به دروغ و نیرنگ بر سر نیزه کردند تا حکومت ظالمان و خودکامگان را توجیه کنند ، مفهومش این است که قرآن را کنار بگذاریم؟!

یا اگر روزی گروهی از منافقان مسجد ضرار را ساختند و پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) دستور ویران کردن یا سوزاندن آن را صادر کرد ، معنایش این است که از مسجد به کلی کناره گیری کنیم؟

به هر حال ما اعتراف می کنیم که بعضی ، از این حکم حساب شده اسلامی سوء استفاده کرده اند ، ولی هرگز نمی توان به خاطر جمعی بی نماز ، در مسجد را بست یا به خاطر دستمالی قیصریه ای را آتش زد .

باید راه را بر هوسبازان ببندیم و برای ازدواج موقت برنامه ریزی صحیحی کنیم .

به خصوص در عصر و زمان ما ، انجام این کار بدون برنامه ریزی دقیق و صحیح امکان پذیر نیست . لازم است جمعی از نخبگان و خبرگان آیین نامه ای کاربردی و اجرایی برای آن بنویسند تا دست شیاطین را از آن قطع کنند و چهره زیبای این حکم حکیمانه را آشکار سازند ، تا راه را بردو گروه ببندند : گروه هوسباز ، و گروه منتقد کینه توز!

### ازدواج موقت در کتاب و سنت و اجماع امت

در کتاب الله ازدواج موقت به عنوان «متعّه» در آیه ۲۴ سوره نساء آمده است ، می فرماید : «فَمَا اسِيَّتَمَتَّعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» / زنانی را که متعه می کنید باید مهر آنها را

نکته مهم این جاست که در روایات زیادی که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نقل شده ، تعبیر به متعه به معنای ازدواج موقت است (و در بحث های آینده بسیاری از این روایات از نظر محترم شما می گذرد) .

به علاوه در کتب فقهای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت همه جا از ازدواج موقت تعبیر به «متعه» شده و انکار این مطلب از قبیل انکار مسلمت است (بخشی از کلمات فقها نیز در آینده از نظر شما می گذرد) .

با این حال بعضی اصرار دارند که استمتاع در آیه را به معنای لذت بردن و نزدیکی کردن تفسیر کنند و گفته اند مفهوم آیه این است که هنگامی که از زنان بهره گیری جنسی کردید مهر آنها را بدهید .

این سخن دو ایراد روشن دارد :

اولاً : وجوب ادای مهر به مقتضای عقد است یعنی همین که عقد حاصل شد زن می تواند تمام مهریه خود را مطالبه کند ، هر چند دخولی حاصل نشده و حتی ملاعبه ای صورت نگرفته باشد (آری اگر طلاق قبل از دخول واقع شد ، بعد از طلاق مهر نصف می شود) . (دقت فرمایید)

ثانیاً : واژه متعه چنان که گفتیم در عرف شرع و کلمات فقهای شیعه و اهل سنت و در لسان روایات به معنای عقد موقت است که مدارک آن را به طور گسترده خواهید دید .

مفسر معروف مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه تصریح می کند که در آیه دو نظریه وجود دارد ، نظریه کسانی که استمتاع را در این جا

به معنای لذت بردن تفسیر کرده اند و گروهی از صحابه یا تابعین و مانند آنها را می شمرد ، و نظریه کسانی که می گویند مراد از این آیه عقد متعه و ازدواج موقت است و آن را عقیده ابن عباس و سدی و ابن مسعود و جماعتی از تابعین می داند . او در ادامه می گوید : نظریه دوم واضح است ، زیرا لفظ متعه و استمتاع در عرف شرع اشاره به ازدواج موقت است ، به علاوه وجوب مهر برای زنان مشروط به لذت بردن نیست . (۱)

قرطبی در تفسیر خود می گوید : منظور از این آیه به عقیده جمهور همان نکاح موقت است که در صدر اسلام بوده است . (۲)

سیوطی در تفسیر درالمنثور و ابوحیان و ابن کثیر و ثعالبی نیز در تفاسیر خود به این معنا اشاره کرده اند .

این مسأله میان تمام علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت مسلم است که ازدواج موقت در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وجود داشته ، ولی گروه زیادی از فقهای تسنن معتقدند که این حکم بعداً نسخ شده است ، و این که در چه زمانی نسخ شده ، اختلاف زیادی وجود دارد که قابل توجه است ، از جمله به گفته دانشمند معروف «نووی» در شرح صحیح مسلم :

۱ بعضی می گویند در غزوه خیبر نخست حلال شد و سپس تحریم گردید .

۲ فقط در عمره القضاء حلال بود .

۳ در روز فتح مکه نخست حلال و سپس تحریم شد .

۴ در غزوه تبوک (در سال نهم هجری) تحریم شد .

۵ فقط در جنگ اوطاس (در سال هشتم هجری) مباح شد .

۶ در حجّه الوداع (در سال دهم هجری) حلال شد . (۳)

و جالب این که روایات متناقض و متعارضی در این زمینه نقل شده ، به خصوص روایت تحریم آن در خبیر و تحریم آن در حجّه الوداع معروف است که جمعی از فقهای اهل سنت برای جمع میان این روایات به زحمت افتاده و راه حلّ مناسبی هم ارائه نداده اند . (۴)

و از آن جالب تر سخنی است که از شافعی نقل شده ، او می گوید : «لا- أعلم شيئاً أحل الله ثم حرمه ثم أحله ثم حرمه إلا المتعه من چیزی نمی شناسم که خداوند آن را روزی حلال کند ، سپس حرام نماید ، بار دیگر حلال کند و سپس حرام بشمرد مگر متعه !!» . (۵)

این در حالی است که ابن حجر از سهیلی نقل می کند که تحریم متعه در روز خبیر چیزی است که احدی از ارباب تاریخ و راویان اخبار نقل نکرده است . (۶)

۷ قول دیگر این که متعه در عصر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حلال بود و سپس عمر از آن نهی کرد ، چنان که در صحیح مسلم که از معتبرترین کتب حدیث نزد برادران اهل سنت است ، می خوانیم : «ابن ابی نضره» می گوید : نزد جابر بن عبدالله انصاری بودم ، گفت : ابن عباس و ابن زبیر با هم در مسأله متعه زنان و متعه حج (حج تمتع که میان عمره و حج فاصله باشد) ، اختلاف دارند (تو چه می گویی ؟

(گفت: ما هر دو را در زمان رسول خدا انجام دادیم تا عمر از آن دو نهی کرد، و ما خودداری کردیم!) . (۷)

با وجود این نصّ صریح آن هم در صحیح مسلم، باز هم می توان گفت متعه در عصر رسول الله (صلی الله علیه وآله) تحریم شده است .

پی نوشتها

۱. مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۶۰ .

۲. تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۱۲۰ و فتح الغدیر، جلد ۱، صفحه ۴۴۹ .

۳. شرح صحیح مسلم، جلد ۹، صفحه ۱۹۱ .

۴. شرح صحیح مسلم، جلد ۹، صفحه ۱۹۱ .

۵. المغنی ابن قدامه، جلد ۷، صفحه ۵۷۲ .

۶. فتح الباری، جلد ۹، صفحه ۱۳۸ .

۷. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۵۹، حدیث ۳۳۰۷، دارالفکر بیروت .

**چه کسی متعه را تحریم کرد؟**

**توضیح**

سخنی را که در بالا از جابر بن عبدالله نقل کردیم اشاره به حدیث معروفی است که بسیاری از محدّثان و مفسّران و فقیهان اهل سنّت در کتاب های خود از خلیفه دوّم نقل کرده اند . متن حدیث چنین است :

«متعتان کانتا مشروعیتین فی عهد رسول الله (صلی الله علیه وآله) و أنا أنهی عنهما

متعه الحجّ و متعه النساء» دو نوع متعه در عصر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مشروع و جایز بود ولی من از آنها نهی می کنم : حجّ به صورت تمّّع و ازدواج موقت» .

و در بعضی از طرق حدیث آمده است : «و اعاقب

عليهما و مجازات بر آن می کنم» .

منظور از متعه حج آن است که نخست عمره را بجا آورده و از احرام خارج شوند و بعد از مدتی کوتاه یا طولانی مجدداً احرام به حج ببندند .

این حدیث از احادیث مشهور است که با مختصر تفاوتی از عمر نقل شده که در بالای منبر در حضور مردم بیان کرد که ذیلاً به هفت منبع از منابع حدیث ، فقه و تفسیر اهل سنت اشاره می کنیم :

۱ مسند احمد ، جلد ۳ ، صفحه ۳۲۵ .

۲ سنن بیهقی ، جلد ۷ ، صفحه ۲۰۶ .

۳ المبسوط سرخسی ، جلد ۴ ، صفحه ۲۷ .

۴ المغنی ابن قدامه ، جلد ۷ ، صفحه ۵۷۱ .

۵ محلی ابن حزم ، جلد ۷ ، صفحه ۱۰۷ .

۶ کنز العمال ، جلد ۱۶ ، صفحه ۵۲۱ .

۷ تفسیر کبیر فخر رازی ، جلد ۱۰ ، صفحه ۵۲ .

این حدیث پرده از روی مسائل متعددی بر می دارد :

### **الف) حلیت متعه در دوران خلیفه اول**

متعه (ازدواج موقت) در تمام دوران حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) حتی در دوران خلیفه اول مباح بوده و خلیفه دوم از آن نهی کرده است !

### **ب) اجتهاد در مقابل نصّ**

خلیفه به خود اجازه می داد که در برابر نصّ صریح پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) قانونگذاری کند ، حال آن که قرآن می گوید : «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» آنچه را پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای شما آورده بگیرید و آنچه را نهی کرده خودداری کنید» . (۱)

آیا کسی جز پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) حقّ تصرف در احکام الهی را دارد ؟ آیا کسی می تواند بگوید رسول خدا چنین کرد و من چنین می کنم ؟

آیا اجتهاد مقابل نصّ صریح پیامبر(صلی الله علیه و آله) که برگرفته از کلام خدا است ، جایز است ؟

حقیقت این است که کنار گذاشتن دستور رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با این صراحت واقعاً حیرت انگیز است .

اضافه بر این اگر راه برای اجتهاد در مقابل نصّ گشوده شود ، چه دلیلی دارد که دیگران دست به چنین کاری نزنند ؟ آیا اجتهاد مخصوص یک نفر بوده و دیگران مجتهد نیستند ؟ این مسأله بسیار مهمی است ، زیرا با گشوده شدن باب اجتهاد در برابر نص ، چیزی از احکام الهی مصونیت پیدا نمی کند ، و هرج و مرج غریبی در احکام جاودانه اسلام پدید می آید و در واقع کلّ احکام اسلام به خطر می افتد .

### **ج) علت مخالفت عمر**

چرا عمر با این دو دستور به مخالفت برخاست ؟ در مورد حجّ تمتّع تصوّرش این بود ، مسلمانانی که به حج می آیند باید حج و عمره را تمام کنند و از احرام به در آیند ، و بعد مثلاً با همسران خود آمیزش کنند ، و این که

عمره تمتع را بجا آورند و چند روزی از احرام به درآیند و آزاد باشند ، این کار خوبی نیست و با روح حج نمی سازد !

در حالی که این پندار نادرستی است ، چون حج و عمره دو برنامه جداگانه است که ممکن است حتی بیش از یک ماه میان آنها فاصله شود ، مسلمانان در سؤال یا ذی القعدة به مکه مشرف می شوند و عمره را بجا می آورند و تا روز هشتم ذی الحجّه آزاد می باشند و سپس برای مراسم حج محرم می شوند و به عرفات می روند . این چه ایرادی دارد که او نسبت به آن از خود حساسیت نشان داد .

و اما در مورد متعه و ازدواج موقت ، به پندار بعضی تصور او بر این بود که اگر عقد موقت جایز شود ، شناختن نکاح از زنا مشکل می شود ، چرا که هر مردی را با زنی دیدیم ، ممکن است ادعا کنند که ما ازدواج موقت داریم ! و زنا گسترش پیدا می کند !

این پندار از پندار اول سست تر است ، چرا که به عکس ، ممنوع کردن عقد متعه موجب گسترش زنا و بی عفتی است ، زیرا همان گونه که پیش از این هم اشاره شد ، بسیاری جوانانی که قادر بر ازدواج دائم نیستند یا کسانی که از همسران خود دورند و بر سر دوراهی ازدواج موقت و زنا قرار دارند . بدیهی است جلوگیری از ازدواج موقتی که با برنامه ریزی صحیحی انجام می شود ، آنها را در وادی پرگناه و آلوده زنا



و بی عفتی می افکند .

و به همین جهت در حدیث معروفی از علی (علیه السلام) نقل شده است که «اگر عمر از متعه نهی نکرده بود ، هیچ فردی جز بی بند و باران آلوده زنا نمی شد»؛ (لَوْ لَا أَنَّ عُمَرَ نَهَى النَّاسَ عَنِ الْمُتْعَةِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِيًّا) . (۱)

۱ . تفسیر کبیر فخر رازی ، جلد ۱۰ ، صفحه ۵۰ .

#### **(د) غوغای عجیب در مورد «زمان تحریم متعه»**

#### **(د) غوغای عجیب در مورد «زمان تحریم متعه»**

از روایت فوق که گروه عظیمی از محدثان و مفسران و فقیهان اهل سنت آن را نقل کرده اند ، به خوبی استفاده می شود که تحریم متعه در زمان عمر بود نه در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و روایات متعدّد دیگری که در همان منابع نقل شده نیز آن را تأیید می کند ، به عنوان نمونه :

۱ ترمذی محدث معروف نقل می کند که مردی از اهل شام از عبدالله بن عمر از متعه زنان سؤال کرد ، گفت : حلال است . سؤال کننده گفت : پدرت عمر از آن نهی کرده ، عبدالله گفت : «أرأيت إن كان أبي قد نهى عنها وقد سنّها رسول الله ، أنترك السنّه و نتبع قول أبي ؟ !» آیا اگر پدرم از آن نهی کند ولی رسول خدا آن را سنت قرار داده باشد ، ما سنت آن حضرت را ترک کنیم و از سخن پدرم پیروی کنیم ؟ ! . (۱)

۲ در حدیث دیگر (در صحیح مسلم) از جابر بن عبدالله می خوانیم که می گوید ما در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) با مهریه مختصری از خرما و آرد برای چند

روز متعه می کردیم و در عصر ابوبکر نیز ادامه داشت تا آن که عمر آن را به خاطر جریان «عمرو بن حریث» نهی کرد. (۲)

۳ در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است که ابن عباس و ابن زبیر در مورد متعه زنان و متعه حج اختلاف کردند (و از جابر بن عبدالله داوری خواستند)، جابر گفت: ما، هر دو را در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) انجام دادیم، سپس عمر ما را نهی کرد و ما خودداری کردیم! (۳) ابن عباس که او را «حبر الأمة» (عالم و دانشمند امت اسلام) نامیده اند نیز، از طرفداران عدم نسخ حکم متعه در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، شاهد آن مشاجره ای است که میان او و عبدالله بن زبیر رخ داد، که در صحیح مسلم آمده است:

عبدالله بن زبیر در مکه اقامت کرده بود. روزی (در میان جمعی از مردم که ابن عباس هم در میان آنها بود) گفت: بعضی از کسانی که خداوند چشم و دل آنها را، مانند چشم سر آنها کور کرده، فتوا به جواز متعه می دهند منظور او ابن عباس بود که در آن زمان نابینا شده بود ابن عباس که این سخن را شنید، گفت: تو آدم جلف نادانی هستی، به جانم سوگند در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ما این کار را می کردیم.

ابن زبیر (بی اعتنا به نام رسول خدا) گفت: تو آزمایش کن، به خدا سوگند اگر انجام دهی

تو را سنگسار می کنم! (۴) یعنی منطق را با زور و تهدید پاسخ گفت!

احتمالا این سخن در زمانی بود که عبدالله بن زبیر قدرت را در مکه به دست گرفته بود، و به خود اجازه می داد که در برابر مرد دانشمندی همچون ابن عباس، چنین جسورانه سخن بگوید، در حالی که ابن عباس از نظر سن، پدر او محسوب می شد و از نظر علم قابل مقایسه با او نبود، و به فرض که توان علمی او را می داشت، حق نداشت چنین سخنی بگوید، زیرا اگر کسی به فتوای خود در این گونه احکام عمل کند به فرض که اشتباه باشد «وطی به شبهه» محسوب می شود و می دانیم که وطی به شبهه حد ندارد و تهدید به سنگسار کردن یک سخن بی معنا و جاهلانه است.

البته چنین موضع گیری زشتی، از سوی جوان نادان و جسوری مثل عبدالله بن زبیر بعید نیست!

جالب این که راغب در کتاب محاضرات... نقل می کند که فرزند عبدالله بن زبیر با لحنی آمیخته به سرزنش به ابن عباس گفت: چرا «متعّه» را حلال می شمری. ابن عباس گفت از مادرت بپرس! به سراغ مادر آمد مادرش گفت: «ما ولدتک الا فی المتعّه» تولد تو در زمانی بود که من متعه پدرت بودم!». (۵)

۵ در مسند احمد می خوانیم که «ابن حصین» می گوید: آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و ما به آن عمل کردیم و آیه

ای که آن را نسخ کند ، نازل نشد تا پیامبر (صلی الله علیه وآله) چشم از دنیا فروبست . (۶)

اینها نمونه روایاتی است که با صراحت عدم نسخ حکم متعه را بیان می کند .

در برابر این روایات ، روایات دیگری نقل کرده اند که نشان می دهد این حکم در عصر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نسخ شده ، ولی ای کاش این روایات یکصدا و متفق بودند ، مع الأسف هر کدام زمانی غیر از دیگری را نقل می کند :

۱ در بعضی از این روایات آمده است که حکم تحریم متعه در روز جنگ خیبر (در سال هفتم هجری) صادر شده است . (۷)

۲ در بعضی دیگر از روایات می خوانیم : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در عام الفتح (سال فتح مکه ، سال ۸ هجری) در مکه اجازه متعه داد و بعد از مدت کوتاهی در همان سال از آن نهی فرمود . (۸)

۳ در بعضی دیگر آمده است که در غزوه اوطاس (بعد از فتح مکه) در سرزمین هوازن (در نزدیکی مکه) سه روز اجازه داد و سپس نهی کرد . (۹)

اما اگر حوصله بررسی اقوال مختلف در این بحث را داشته باشیم مسأله از این هم فراتر می رود ، زیرا فقیه معروف اهل سنت «نَوَوِي» در «شرح صحیح مسلم» شش قول ، در مسأله نقل می کند که هر کدام با روایتی هماهنگ است :

۱ متعه در جنگ خیبر حلال و سپس (بعد از چند روز) تحریم شد .

۲ در عمره القضاء حلال شد ، (سپس تحریم شد) .

۳ در روز فتح

مکه حلال و سپس تحریم شد .

۴ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آن را در غزوه تبوک تحریم فرمود .

۵ در جنگ هوازن (در سرزمین اوطاس) حلال شد .

۶ در حجّه الوداع در سال آخر عمر پیامبر(صلی الله علیه وآله) حلال شمرده شد . (۱۰)

و از همه شگفت انگیزتر کلام شافعی است که می گوید : «من نیافتم چیزی را که خداوند آن را حلال کند ، سپس حرام نماید ، باز هم حلال کند و سپس حرام نماید ، مگر «متعّه» را !» . (۱۱)

هر محققی با مشاهده این روایات ضدّ و نقیض به مجعول بودن آنها مطمئن می شود و آن را نشانه یک حرکت سیاسی می داند .

### پی نوشتها

۱ . این حدیث در صحیح ترمذی که امروز در دسترس ماست به این صورت وجود ندارد بلکه به جای متعه النساء متعه الحج آمده ، ولی زین الدین معروف به شهید ثانی از علمای قرن دهم در کتاب شرح اللمعه الدمشقیه ، و سید بن طاووس از علمای قرن هفتم هجری در کتاب الطرائف آن را در مورد متعه النساء آورده اند و به نظر می رسد در نسخه های قدیمی صحیح ترمذی به همین صورت بوده و در نسخه های بعد به علل معلومی آن را تغییر داده اند ! (و کم له من نظیر !)

۲ . صحیح مسلم ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۱ .

۳ . صحیح مسلم ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۱ .

۴ . صحیح مسلم ، جلد ۴ ، صفحه ۵۹ ، حدیث ۳۳۰۷ ، چاپ دارالفکر .

۵ . محاضرات

، جلد ۲ ، صفحه ۲۱۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، جلد ۲۰ ، صفحه ۱۳۰ .

۶ . مسند احمد ، جلد ۴ ، صفحه ۴۳۶ .

۷ . درّ المنثور ، جلد ۲ ، صفحه ۴۸۶ .

۸ . صحیح مسلم ، جلد ۴ ، صفحه ۱۳۳ .

۹ . همان مدرک ، صفحه ۱۳۱ .

۱۰ . شرح صحیح مسلم ، از نووی ، جلد ۹ ، صفحه ۱۹۱ .

۱۱ . المغنی ابن قدامه ، جلد ۷ ، صفحه ۵۷۲ .

### بهترین راه حل

به راستی که این اقوال مختلف و متعارض ، هر کسی را وادار به مطالعه جدّی می کند ، مگر چه چیزی رخ داده که در این مسأله این قدر روایات ضدّ و نقیض است و چرا هر محدّث یا فقیهی راهی برای خود برگزیده است ؟

چگونه می توان میان این روایات متعارض را جمع کرد ؟

آیا این همه اختلاف دلیل بر آن نیست که یک مسأله حسّاس سیاسی در این جا مطرح بوده که بعضی از جااعلان حدیث را وادار کرده ، روایاتی جعل کنند و از نام یاران و صحابه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) سوء استفاده کرده به آنها نسبت دهند که آنها از آن حضرت چنین و چنان نقل کرده اند .

آن مسأله سیاسی چیزی جز آن نبود که خلیفه دوّم جمله ای گفت که «دو چیز در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) حلال بود و من آنها را حرام می کنم که یکی از آن دو متعه زنان است» .

این سخن اثر منفی عجیبی داشت که اگر

افراد امت یا خلفا بتوانند احکام اسلام را با صراحت دگرگون سازند، دلیلی ندارد که این کار مخصوص به خلیفه دوم باشد، دیگران نیز چنین حقی دارند که در برابر نصّ پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجتهاد کنند. در این صورت هرج و مرج عجیبی در احکام اسلام، واجبات و محرمات پیدا می شود و با گذشت زمان چیزی از اسلام باقی نمی ماند.

ناچار برای برچیدن آثار منفی آن، گروهی دست به کار شدند و گفتند که تحریم این دو، در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) صورت گرفته است، هر کس حدیثی ساخت و آن را به صحابه محترم پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داد، و چون هیچ کدام واقعیت نداشت، ضدّ و نقیض از آب درآمد!!

و گرنه چگونه ممکن است این همه روایات ضدّ و نقیض باشد و حتی بعضی از فقها برای جمع میان آنها بگویند متعه زمانی مباح بود بعد حرام شد، بعد مباح شد، بعد حرام شد! مگر احکام الهی بازیچه است.

از همه اینها گذشته مباح بودن متعه در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) حتماً به خاطر ضرورتی بوده و این ضرورت در اعصار دیگر نیز حاصل می شود، به خصوص در عصر ما به طور شدیدتر، در مورد بعضی از جوانان یا مسافران بلاد غرب در سفرهای طولانی وجود دارد، پس چرا حرام باشد؟

در آن زمان این همه عوامل تحریک در محیط اسلامی وجود نداشت، زنان بی حجاب یا بدحجاب، فیلم ها و برنامه های بدآموز

، تلویزیون و اینترنت و ماهواره ها ، و مجالس فسادانگیز ، مطبوعات فاسد و مفسد که دامن بسیاری از جوانان را می گیرد ، مفهومی نداشت .

آیا در آن عصر متعه به عنوان یک ضرورت مجاز شمرده شده سپس از آن تا ابد نهی شده است ؟ آیا این سخن قابل قبول است ؟

از همه این ها که بگذریم و فرض را بر این بگیریم که جمع کثیری از فقهای اسلام آن را حرام می دانند ، ولی گروهی نیز آن را مجاز شمرده اند و مسأله اختلافی است ، پس با این حال سزاوار نیست طرفداران حلال بودن ، مخالفان خود را متهم به عدم پایبندی به احکام دین کنند و یا طرفداران حرمت ، خدای ناکرده و العیاذ بالله طرفداران اباحه متعه را ، طرفدار زنا بدانند ، پاسخ خدا را در قیامت چه می دهند ؟ ! بنابراین حدّا کثر ، یک اختلاف در اجتهاد است .

فخر رازی با تعصّب خاصّی که در این گونه مسائل دارد ، در تفسیر خود می گوید : «ذهب السواد الأعظم من الأئمة إلى أنّها صارت منسوخة و قال السواد منهم أنّها بقیة کما كانت ؛ اکثریت امت قائل به نسخ این حکم هستند ولی گروهی نیز می گویند حکم اباحه متعه همچنان به حال خود باقی است» ، (۱) یعنی این یک مسأله اختلافی است .

در این جا بحث ازدواج موقت را پایان می دهیم و از همگان انتظار داریم که بدون پیش داوری ها و نسبت های ناصواب ، بار دیگر این بحث را مورد دقت قرار دهند و داوری کنند . به



یقین مطمئن می شوند که متعه هنوز هم یک حکم الهی و با حفظ شرایطش ، حلال بسیاری از مشکلات است .

۱ . تفسیر کبیر فخر رازی ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۹ .

## فصل ششم : سجده بر زمین

### ۱ اهمیت سجده در میان عبادات

از دیدگاه اسلام سجده برای خداوند مهمترین عبادت ، یا از مهم ترین عبادات است و همان گونه که در روایات آمده ، انسان در حال سجده از هر حال دیگر به خدا نزدیکتر است ، پیشوایان بزرگ به خصوص رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت(علیهم السلام)سجده های طولانی داشتند . سجده های طولانی برای خدا ، روح و جان انسان را پرورش می دهد و بارزترین نشانه های عبودیت و خضوع در پیشگاه پروردگار است . به همین دلیل در هر رکعت نماز دستور دو سجده داده شده است ، و سجده شکر و سجده های واجب و مستحب تلاوت قرآن نیز از بارزترین مصادیق سجده است .

انسان در حال سجده همه چیز جز خدا را فراموش می کند ، و خود را به او بسیار نزدیک می بیند و بر بساط قرب او جای می گیرد .

استادان سیر و سلوک و عرفان ، و معلّمان اخلاق بر مسأله سجده تأکید فراوان دارند .

مجموع آنچه در بالا گفته شد ، دلیل روشنی بر حدیث مشهوری است که هیچ کار انسان برای شیطان ناراحت کننده تر از سجده نیست ، و در حدیث دیگری می خوانیم : «پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)به یکی از یاران خود فرمود : اگر می خواهی در قیامت با من محشور شوی برای خداوند قهار سجده های طولانی بجا آور»؛

«وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُخْشَرَكَ اللَّهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَطِلِ الشُّجُودَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ». (۱)

۱. سفینه البحار ، ماده سجود .

## ۲ سجده برای غیر خدا جایز نیست

ما معتقدیم سجده برای غیر ذات پاک خداوند واحد یکتا جایز نیست ، زیرا سجده نهایت خضوع و مصداق بارز پرستش است و عبودیت مخصوص خداست .

تعبیر (وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱) با توجه به مقدم شدن «لله» در جمله مزبور ، آیه دلالت بر حصر دارد یعنی همه و همه در آسمان و زمین فقط برای خدا سجده می کنند !

همچنین جمله (لَهُ يَسْجُدُونَ) در آیه ۲۰۶ اعراف نشان دیگری از انحصار سجده برای خداست .

اصولاً- سجده آخرین درجه خضوع است و آن مخصوص خدا است و اگر برای شخص یا چیز دیگری سجده کنیم او را همسان و هم شأن خدا قرار داده ایم و این کار درست نیست .

ما یکی از معانی توحید را «توحید در عبادت» می دانیم ، یعنی پرستش مخصوص خداست و بدون آن توحید کامل نمی شود و به تعبیر دیگر : پرستش غیر خدا از شعبه های شرک است و سجده نوعی پرستش است ، بنابراین سجده برای غیر خدا جایز نیست .

اما سجده فرشتگان برای آدم که در چندین آیه از قرآن آمده ، همان گونه که مفسران گفته اند یا سجده به معنای احترام و تعظیم و تکریم آدم بوده ، نه سجده به معنای پرستش ، بلکه مقصود فرشتگان این بوده که ما در لباس شعر می گوییم :

زیبنده ستایش آن آفریدگاری است \* کارد چنین دل آویز نقشی

یا این که سجده چون به فرمان خدا بوده در واقع عبودیت پروردگار بوده است و یا این که سجده شکر برای خدا بوده است .  
و سجده یعقوب و همسر و فرزندانش برای یوسف که در قرآن آمده است : «وَحَرُّوا لَهُ سُجُوداً» همگی در برابر او به سجده افتادند . (۲) نیز همان سجده شکر برای پروردگار متعال یا به معنای نوعی احترام و تکریم و تعظیم بوده است .

جالب توجه این که در کتاب «وسائل الشیعه» که از منابع معروف حدیث ماست ، در ابواب سجده نماز ، بابی تحت عنوان «عدم جواز السجود لغير الله» ذکر شده و در آن هفت حدیث از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم نقل شده است که سجده برای غیر خدا جایز نیست . (۳) این سخن را خوب به خاطر داشته باشید تا در بحث های آینده از آن نتیجه گیری کنیم .

۱ . سوره رعد ، آیه ۱۵ .

۲ . سوره یوسف ، آیه ۱۰۰ .

۳ . وسائل الشیعه ، جلد ۴ ، صفحه ۹۸۴ .

### ۳ بر چه چیز باید سجده کرد ؟

پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) متفقاً بر این عقیده هستند که بر غیر زمین نمی توان سجده کرد ، البته عقیده دارند که بر آن چه از زمین می روید نیز می توان سجده کرد ، به شرط آن که خوردنی و پوشیدنی نباشد مانند برگ و چوب درختان و حصیر و بوریا و امثال آنها .

در حالی که فقهای اهل سنت عموماً معتقد به جواز سجده بر همه چیز هستند . البته گروهی از آنان سجده بر

آستین لباس یا گوشه عمامه و مانند آن را استثنا کرده و جایز ندانسته اند .

پیروان اهل بیت (علیهم السلام) به استناد روایاتی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و عمل صحابه نقل شده ، بر این عقیده اصرار دارند ، لذا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ترجیح می دهند روی فرش ها سجده نکنند بلکه روی سنگ ها سجده کنند و گاه حصیری همراه خود می آورند و روی حصیر سجده می کنند .

در مساجد ایران و عراق و کشورهای شیعه نشین که تمام مساجد مفروش است ، قطعه خاکی را به نام «مهر نماز» درست کرده و آن را روی فرش گذارده و بر آن سجده می کنند تا پیشانی که اشرف اعضای انسان است ، در پیشگاه خداوند به خاک ساییده شود و نهایت تواضع در پیشگاه خدا به عمل آید . گاه این قطعه خاک را از تربت شهیدان انتخاب می کنند که یادآور جانفشانی های آنها در راه خدا باشد و حضور قلب بیشتری در نماز حاصل کنند ، و تربت شهیدان کربلا را بر دیگران ترجیح می دهند ، ولی نه همیشه مقتید به تربت هستند و نه خاک ، بلکه همان طور که گفته شد بر سنگ های کف مساجد مانند مسجد الحرام و مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) به راحتی سجده می کنند . (دقت کنید)

به هر حال پیروان اهل بیت (علیهم السلام) برای اثبات وجوب سجده بر زمین دلایل فراوانی دارند ، از جمله احادیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و سیره صحابه

که در بحث های آینده خواهد آمد و روایاتی از امامان اهل بیت (علیهم السلام) که به زودی اشاره خواهیم کرد .

با این حال جای تعجب است که چرا بعضی از برادران اهل سنت در برابر این فتوا این همه عکس العمل شدید نشان می دهند ، گاه آن را بدعت و گاه حتی آن را کفر و بت پرستی می شمرند .

اگر ما با کتاب های مورد قبول این برادران ثابت کنیم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و یارانش بر زمین سجده می کردند ، باز هم بدعت است؟!!

اگر ما ثابت کنیم بعضی از یاران آن حضرت مانند جابر بن عبدالله انصاری به هنگامی که هوا گرم بود و سنگها و ریگ ها داغ و سوزان می شدند مقداری ریگ را در دست خود گرفته و از این دست به آن دست می دادند تا قدری خنک شود و بتوانند پیشانی خود را بر آن بگذارند ، (۱) آیا جابر بن عبدالله را بت پرست یا بدعت گذار می دانند؟!!

آیا کسی که بر حصیر سجده می کند یا ترجیح می دهد روی سنگ های کف مسجد الحرام و مسجد النبی (صلی الله علیه وآله) سجده کند ، حصیر را می پرستد یا سنگ های کف مسجد را پرستش می کند؟!!

آیا لازم نیست این برادران یکی از هزاران کتاب فقهی ما را در باب اشیایی که می توان بر آن سجده کرد ، مطالعه کنند و ببینند این نسبت های ناروا کمترین بویی از حقیقت ندارد؟

آیا متهم ساختن به بدعت یا کفر و بت پرستی

چیزی است که خداوند در قیامت به آسانی از آن می گذرد؟

برای این که روشن شود چرا شیعیان بر زمین سجده می کنند ، توجه به این حدیث امام صادق (علیه السلام) کافی است : هشام بن حکم که از یاران دانشمند آن حضرت است سؤال کرد ، بر چه چیزی می توان سجده کرد و بر چه چیزی نمی توان سجده کرد ؟ امام فرمود : «السُّجُودُ لِأَنَّ الْجُوزُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ مَا أُتْبِتَتْ الْأَرْضُ إِلَّا مَا أَكَلَ أَوْ لَبَسَ ۚ سَجُودَ جَائِزٌ نِيسْتِ مَكْرُورِ زَمِينِ يَأْ چيزی که از زمین می روید ، مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها» .

هشام می گوید : گفتم فدایت شوم حکمت آن چیست ؟

فرمود : «لِأَنَّ السُّجُودَ هُوَ الْخُضُوعُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ عَلَى مَا يُؤْكَلُ وَيَلْبَسُ لِأَنَّ أُنْبَاءَ الدُّنْيَا عَيْبٌ مَا يَأْكُلُونَ وَيَلْبَسُونَ وَالسَّاجِدُ فِي سُجُودِهِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ فَلَا يَتَّبِعِي أَنْ يَضَعَ جَبْهَتَهُ فِي سُجُودِهِ عَلَى مَعْبُودِ أُنْبَاءِ الدُّنْيَا الَّذِينَ اعْتَرَّوْا بِغُرُورِهَا ۚ زيرا سجود خضوع برای خداوند متعال است و سزاوار نیست بر خوردنی ها و پوشیدنی ها سجده کرد ، زیرا دنیاپرستان بنده خوردنی ها و پوشیدنی ها می باشند و کسی که سجده می کند در حال سجود مشغول عبادت خداست . بنابراین سزاوار نیست پیشانی را در سجده اش بر چیزی بگذارد که معبود دنیاپرستانی است که فریفته زرق و برق دنیا هستند .

سپس امام افزود : «وَالسُّجُودُ عَلَى الْأَرْضِ أَفْضَلُ لِأَنَّهُ أَبْلَغُ لِلتَّوَضُّعِ وَالْخُضُوعِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ۚ سجده بر زمین افضل است ، چرا که تواضع و خضوع در

برابر خدا را بهتر نشان می دهد». (۲).

۱. مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۳۲۷ و سنن بیهقی، جلد ۱، صفحه ۲۳۹.

۲. علل الشرایع، جلد ۲، صفحه ۳۴۱.

#### ۴ مدارک مسأله

حال به سراغ مدارک این مسأله می رویم و نخست از کلام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شروع می کنیم:

الف) حدیث معروف نبوی در مورد سجده بر زمین

این حدیث را شیعه و اهل سنت از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند که فرمود: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا / زمین برای من محلّ سجده و طهارت (تیمّم) قرار داده شده است». (۱)

بعضی گمان کرده اند معنای حدیث آن است که سراسر روی زمین محلّ عبادت پروردگار است و انجام عبادات، مخصوص محلّ معینی نیست، آن گونه که یهود و نصاری گمان می کرده اند که عبادت حتماً باید در کلیسا و معابد خاص انجام گردد، ولی این تفسیر با کمی دقت با معنای واقعی حدیث سازگار نیست، زیرا پیامبر فرمود: «زمین هم طهور است و هم مسجد» و می دانیم آنچه طهور است و با آن می توان تیمّم کرد، خاک و سنگ زمین است، بنابر این سجده گاه نیز باید همان خاک و سنگ باشد.

اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خواست آن معنا را که جمعی از فقهای اهل سنت از حدیث استفاده کرده اند، بیان کند باید بگوید: «جعلت لي الارض مسجداً و ترابها طهوراً / سرتاسر زمین برای من مسجد است و خاک آن وسیله طهارت

و تیمم» ولی چنین نفرمود .

بنابراین شکی نیست که مسجد در این جا به معنای سجده گاه است و سجده گاه باید همان چیزی باشد که بتوان بر آن تیمم کرد .

پس اگر شیعیان مقید هستند بر زمین سجده کنند و سجده بر فرش و مانند آن را مجاز نمی دانند ، کار خطایی نکرده اند ، چون به دستور رسول الله (صلی الله علیه و آله) عمل می کنند .

(ب) سیره پیامبر

(صلی الله علیه و آله) از روایات متعددی استفاده می شود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز بر زمین سجده می کرد ، نه بر فرش ، لباس و مانند آن .

در حدیثی از ابوهریره می خوانیم که می گوید : «سجد رسول الله فی یوم مطیر حتی أتت لانیظر إلی أثر ذلک فی جبهته و ارنبته» رسول خدا را در یک روز بارانی دیدم که بر زمین سجده می کرد و اثر آن بر پیشانی و بینی او نمایان بود . (۲)

اگر سجده بر فرش و پارچه جایز بود ، لزومی نداشت آن حضرت در روز بارانی بر زمین سجده کند .

عایشه نیز می گوید : «ما رأیت رسول الله متقیاً وجهه بشیء» من هرگز ندیدم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (به هنگام سجده) پیشانی خود را به چیزی بپوشاند . (۳)

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید : این حدیث اشاره به این است که اصل در سجده این است که پیشانی به زمین برسد ولی در موقع عدم توانایی واجب نیست . (۴)

در روایت دیگری از میمونه (همسر دیگر رسول خدا) آمده است : «و رسول الله



یصلی علی الخُمره فیسجد؛ پیامبر بر قطعه حصیری نماز می خواند و سجده می کرد». (۵)

بدیهی است مفهوم حدیث این است که پیامبر بر همان سَجاده حصیری سجده می کرد .

روایات متعددی در منابع معروف اهل سنت آمده است که پیامبر بر «خمره» نماز می خواند ، (خُمره حصیر کوچک یا سَجاده ای است که از برگ درخت نخل می بافتند) .

عجب این است که اگر شیعیان به این صورت عمل کنند و به هنگام نماز خواندن سَجاده های حصیری زیر پا بیندازند ، از سوی بعضی از متعصبین به بدعت متَّهم می شوند و با چشم خشم به آنها می نگرند در حالی که این احادیث می گوید این کار سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است .

و چقدر دردناک است که سنت ها بدعت شمرده شود !

فراموش نمی کنم که در یکی از سفرهای زیارت خانه خدا هنگامی که در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی سَجاده حصیری کوچکی می خواستم نماز بخوانم ، فرد متعصبی از علمای وهابی آمد و حصیر را گرفت و با قیافه ای خشمگین به گوشه ای پرتاب کرد ، لابد «سنت» را «بدعت» می شمرد !

(ج) سیره صحابه و تابعین

از موضوعات جالب در این بحث این است که دقت در حالات صحابه و گروهی که بعد از آنها روی کار آمدند (و به نام تابعین معروفند) نشان می دهد که آنها هم بر زمین سجده می کردند ، به عنوان نمونه :

۱ جابر بن عبدالله انصاری می گوید : «كنت اصلي مع النبي (صلی الله علیه و آله) الظهر فأخذ قبضه من الحصى فاجعلها في كفي ثم احوّلها إلي

الكف الأخرى حتى تبرد ثم اضعها لجبینی حتى اسجد علیها من شدّه الحرّ؛ من با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نماز ظهر می خواندم، مقداری از سنگریزه ها را در یک کف دست می گرفتم و آن را از این دست به آن دست می کردم تا خنک شود و بر آن سجده کنم، این کار به خاطر شدت گرما بود». (۶)

این حدیث به خوبی نشان می دهد که اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) مقید بودند بر زمین سجده کنند، حتی برای موقع گرما چاره می اندیشیدند. اگر سجده بر زمین لازم نبود این کار پر زحمت لزومی نداشت.

۲ انس بن مالک می گوید: «کنا مع رسول الله (صلی الله علیه وآله) فی شدّه الحرّ فیأخذ أحدنا الحصباء فی یده فإذا برد وضعه و سجد علیه؛ ما در شدت گرما در خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودیم بعضی از ما سنگریزه را در دستش می گرفت تا خنک شود سپس آن را بر زمین می نهاد و بر آن سجده می کرد». (۷) این تعبیر نیز نشان می دهد که این کار در بین اصحاب رایج بوده است.

۳ ابو عبیده نقل می کند «أنّ ابن مسعود لا یسجد أو قال لا یصلی إلاّ علی الأرض؛ عبدالله بن مسعود نماز نمی خواند یا گفت: سجده نمی کرد، مگر بر زمین». (۸)

اگر منظور از زمین، فرش باشد احتیاج به گفتن ندارد، بنابراین زمین به همان معنای خاک، سنگ، شن و مانند اینهاست.

۴ در حالات مسروق بن

اجدع از یاران ابن مسعود آمده است: «کان لا یرخص فی السجود علی غیر الأرض حتی فی السفینه و کان یحمل فی السفینه شیئاً یسجد علیه» او اجازه نمی داد بر غیر زمین سجده کنند، حتی هنگامی که به کشتی سوار می شد، چیزی با خود به کشتی می برد و بر آن سجده می کرد». (۹)

۵ علی بن عبدالله بن عباس به «رزین» نوشت: «ابعث إلیّ بلوح من أحجار المروه علیه اسجد» قطعه صافی از سنگ های «مروه» برای من بفرست تا بر آن سجده کنم». (۱۰)

۶ در نقل دیگری در کتاب فتح الباری (شرح صحیح بخاری) آمده است: «کان عمر بن عبدالعزیز لا یکتفی بالخمرة بل یضع علیها التراب و یسجد علیه» عمر بن عبدالعزیز قناعت به سجده بر حصیر نمی کرد بلکه مقداری خاک بر آن می گذارد و بر آن سجده می کرد». (۱۱)

از مجموع این اخبار چه می فهمیم؟ آیا جز این است که سیره اصحاب و بعد از اصحاب، در قرون نخستین این بوده است که بر زمین یعنی خاک و سنگ و شن و مانند آن سجده می کردند.

حال اگر کسانی از مسلمین در عصر ما بخواهند این سنت را زنده کنند باید به عنوان بدعت از آن یاد شود؟!!

آیا نباید فقهای اهل سنت پیشقدم شوند و این سنت نبوی (صلی الله علیه و آله) را زنده کنند، همان کاری که حکایت از نهایت خضوع در پیشگاه خدا می کند و با حقیقت سجده سازگارتر است؟ به امید آن روز.

**پی نوشتها**

صحیح بخاری، جلد ۱، صفحه ۹۱ و سنن بیهقی، جلد ۲، صفحه ۴۳۳ (در کتب بسیار دیگری نیز این حدیث نقل شده است)

۲. مجمع الزوائد، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.

۳. مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۱، صفحه ۳۹۷.

۴. فتح الباری، جلد ۱، صفحه ۴۰۴.

۵. مسند احمد، جلد ۶، صفحه ۳۳۱.

۶. مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۳۲۷؛ سنن بیهقی، جلد ۱، صفحه ۴۳۹.

۷. السنن الکبری بیهقی، جلد ۲، صفحه ۱۰۶.

۸. مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۱، صفحه ۳۹۷.

۹. طبقات الکبری، ابن سعد، جلد ۶، صفحه ۵۳.

۱۰. اخبار مکه ازرقی، جلد ۲، صفحه ۱۵۱.

۱۱. فتح الباری، جلد ۱، صفحه ۴۱۰.

## فصل هفتم: جمع میان دو نماز

### طرح مسأله

نماز مهمترین رابطه خلق با خالق، عالی ترین برنامه تربیت، وسیله تهذیب نفوس و خودسازی، ناهی از فحشا و منکر و سبب قرب الی الله است، و نماز با جماعت سبب قوت و قدرت مسلمین و وحدت صفوف آنها و سرزندگی و بالندگی جامعه اسلامی است.

نماز به طور اصولی در هر شبانه روز پنج بار انجام می شود، و قلب و روح انسان به طور مداوم در این چشمه زلال فیض الهی شستشو می گردد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نماز را مایه روشنی چشم خود می دانست و «قَرَّه»

عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» (۱) می فرمود . آن را معراج مؤمن می شمرد و ندای «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» (۲) سر می داد ، و آن را وسیله تقرب پرهیزگاران به خدا معرفی می کرد «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ» . (۳)

در این جا سخن در این است که آیا جدا ساختن پنج نماز در پنج وقت یک حکم الزامی است که بدون آن نماز باطل است (مانند نماز قبل از وقت) یا می توان نماز را در سه وقت نیز انجام داد ، (ظهر و عصر با هم و مغرب و عشا نیز با هم انجام گیرد)

علمای تشیع به پیروی از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) عموماً اتفاق نظر دارند که انجام نماز در سه وقت جایز است هر چند افضل و برتر انجام نماز در پنج وقت است .

ولی فقهای اهل تسنن غالباً جز عده کمی انجام نماز را در پنج وقت واجب می شمردند ، (تنها جمع میان نماز ظهر و عصر روز عرفه در عرفات ، و مغرب و عشا شب عید قربان را در مشعر الحرام جایز می دانند ، و بسیاری از آنان ، در سفر یا در مواقع بارانی که آمد و رفت به مسجد برای نماز جماعت مشکل است نیز ، جمع میان دو نماز را جایز شمرده اند) .

از نظر فقهای شیعه همان گونه که گفته شد در عین تأکید بر افضلیت نماز در پنج وقت و جدا از هم ، مسأله ترخیص و اجازه در انجام نمازها در سه وقت یک عطیه الهی برای تسهیل در امر نماز و توسعه

بر مردم محسوب می شود، و آن را هم آهنگ با روح اسلام که «شریعت سمحه سهله» است، می دانند.

و تجربه نشان داده که تأکید بر نماز در پنج وقت، گاه سبب می شود که اصل نماز به فراموشی سپرده شود و گروهی از مردم نماز را ترک کنند.

۱. مکارم الاخلاق، صفحه ۴۶۱.

۲. هر چند این جمله را در جوامع روایی نیافتیم، ولی به قدری معروف است که علامه مجلسی در لایه لای بیاناتش به آن استشهاد می کند. (بحارالانوار، جلد ۷۹، صفحه ۲۴۸ و ۳۰۳)

۳. کافی، جلد ۳، صفحه ۲۶۵، حدیث ۲۶.

### **آثار اصرار بر پنج وقت در جوامع اسلامی**

چرا اسلام اجازه جمع میان نماز ظهر و عصر عرفه، و مغرب و عشاء شب مشعر، را داده است؟

چرا بسیاری از فقهای اهل سنت جمع میان دو نماز را در سفر و در مطر (باران) طبق روایات نبوی مجاز شمرده اند؟ به یقین برای تسهیل بر امت است.

این تسهیل ایجاب می کند که در مشکلات دیگر نیز اجازه جمع داده شود، چه در گذشته چه در حال.

زندگی مردم در عصر ما دگرگون شده و وضع بسیاری از کارگران در کارخانه ها، و کارمندان در ادارات، و محصلین و دانشجویان در کلاس های درس اجازه نماز در پنج وقت را نمی دهد، یعنی کار بر آنها بسیار مشکل و پیچیده می شود.

هر گاه طبق روایاتی که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده و ائمه

شیعه(علیهم السلام) بر آن تأکید دارند ، به مردم اجازه داده شود که جمع میان دو نماز کنند گشایشی در کار آنها در امر نماز واقع می شود و نمازخوان فراوان خواهد شد .

در غیر این صورت ترک نماز فراوان و تارک الصلوه رو به فزونی می رود و شاید به همین دلیل گفته می شود که بسیاری از جوانان اهل سنت نماز را ترک گفته اند ، در حالی که تارک الصلوه در میان پیروان تشیع کمتر است .

حق این است که به مقتضای «بُعِثْتُ إِلَى الشَّرِيعَةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ» و به مقتضای روایات متعددی که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل شده ، در عین تأکید بر فضیلت نماز در پنج وقت ، آن هم به جماعت ، اجازه دهیم که مردم نمازهای خود را در سه وقت ، حتی به صورت فرادی انجام دهند ، تا مشکلات زندگی سبب ترک نماز نشود .

اکنون به قرآن مجید و روایات رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و معصومین(علیهم السلام) باز می گردیم و مسأله را با بی طرفی و ترک تعصب مورد بررسی قرار می دهیم .

### روایات جمع میان دو نماز

در منابع معروف مانند صحیح مسلم ، بخاری ، سنن ترمذی ، موطأ مالک ، مسند احمد ، سنن نسائی ، مصنف عبدالرزاق و کتب دیگر ، که همه از منابع مشهور و شناخته شده اهل سنت است ، حدود سی روایت درباره جمع میان نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا بدون سفر و مطر (باران) و خوف ضرر نقل شده است . این روایات عمدتاً به پنج راوی معروف بر می گردد

۱ ابن عباس

۲ جابر بن عبدالله انصاری

۳ ابویوب انصاری

۴ عبدالله بن عمر

۵ ابوهریره

که بخشی از آنها ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می گذرد :

۱ ابوالزبیر از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند : «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا بِالْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ؛ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نماز ظهر و عصر را هر دو با هم به جا آورد در حالی که نه ترسی بود و نه سفری». .

ابوالزبیر می گوید از سعید بن جبیر پرسیدم چرا پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چنین کاری را کرد ؟

سعید گفت : من نیز همین سؤال را از ابن عباس پرسیدم ، در جواب گفت : «أَرَادَ أَنْ لَا يَخْرُجَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِهِ؛ مَقْصُودُ حَضْرَتِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي هَذِهِ الْحَدِيثِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرَبِ وَالْعِشَاءِ فِي الْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا مَطَرٍ؛ بَلَّغَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي بَيْنِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرَبِ وَالْعِشَاءِ فِي الْمَدِينَةِ بِدُونِ خَوْفٍ وَبَارَانَ جَمَعَ كَرْدٍ وَدَرِ ذِيْلِ حَدِيثِهِ دَارِدٌ : اَزْ ابْنِ عَبَّاسٍ پَرَسِيدَنْد ، مَقْصُودِ پِيَامْبَرِ اَزْ اَيْنِ كَارِ چِه بُوْد ؟

۲ در حدیث دیگری از ابن عباس می خوانیم : «جمع رسول الله (صلى الله عليه وآله) بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء في المدينة في غير خوف ولا مطر؛ بلغ رسول الله (صلى الله عليه وآله) في بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء في المدينة بدون خوف و باران جمع کرد و در ذیل حدیث دارد : از ابن عباس پرسیدند ، مقصود پیامبر از این کار چه بود ؟

در جواب گفت : «أَرَادَ أَنْ لَا يَخْرُجَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِهِ؛ مَقْصُودُ حَضْرَتِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي هَذِهِ الْحَدِيثِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرَبِ وَالْعِشَاءِ فِي الْمَدِينَةِ بِدُونِ خَوْفٍ وَبَارَانَ جَمَعَ كَرْدٍ وَدَرِ ذِيْلِ حَدِيثِهِ دَارِدٌ : اَزْ ابْنِ عَبَّاسٍ پَرَسِيدَنْد ، مَقْصُودِ پِيَامْبَرِ اَزْ اَيْنِ كَارِ چِه بُوْد ؟

۳ عبدالله بن شقیق می گوید : «خَطَبَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ يَوْمًا بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ وَبَدَتِ النُّجُومُ وَجَعَلَ النَّاسُ يَقُولُونَ الصَّلَاةَ الصَّلَاةَ»



! قال فجاءه رجل من بني تميم لا يفتر ولا يتنى : الصلوه ، الصلوه فقال : ابن عباس أتعلمني بالسنة ، لا أم لك ثم قال : رأيت رسول الله (صلى الله عليه وآله) جمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء قال عبد الله بن شقيق : فحاك في صدري من ذلك شيء فأتيت ابهريره فسألته ، فصدق مقالته ؛ عبد الله بن شقيق می گوید : روزی ابن عباس برای ما بعد از نماز عصر خطبه خواند تا آفتاب غروب کرد و ستاره ها ظاهر شد . مردم صدا زدند نماز نماز ، سپس مردی از طایفه بنی تمیم آمد و پیوسته می گفت : نماز نماز ! ابن عباس گفت : تو می خواهی سنت پیامبر (صلى الله عليه وآله) را به من یاد بدهی ، ای بی ریشه ! رسول خدا (صلى الله عليه وآله) میان نماز ظهر و عصر (همچنین) مغرب و عشا را جمع کرد . عبد الله بن شقيق می گوید : در دل من شکمی پیدا شد نزد ابهريره آمدم ، از او پرسیدم ، او سخن ابن عباس را تصدیق کرد ! (۳)

۴ جابر بن زید می گوید : ابن عباس گفت : «صلى النبي (صلى الله عليه وآله) سبعا جميعاً و ثمانياً جميعاً» پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) هفت رکعت با هم ، و هشت رکعت با هم (اشاره به جمع میان نماز مغرب و عشا ، و نماز ظهر و عصر است) . (۴)

۵ سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند : «جمع رسول الله (صلى الله عليه وآله) بين الظهر والعصر و بين المغرب والعشاء بالمدينه من غير

خوف و لا مطر قال : فقيل لابن عباس : ما أراد بذلك ؟ قال : أراد أن لا يخرج أُمَّته ﷺ بيغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مدینه میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا جمع کرد ، بی آن که خوف (از دشمن) یا باران وجود داشته باشد ، از ابن عباس پرسیدند ، مقصود حضرت از این کار چه بود ؟ گفت : می خواست امتش به زحمت نیفتد . (۵)

۶ احمد حنبل شبیه همین معنا را در کتاب مسند خود از ابن عباس نقل کرده است . (۶)

۷ مالک امام معروف اهل سنت در کتاب «موطأ» بی آن که سخنی از «مدینه» به میان آورد از ابن عباس نقل می کند : «صلی رسول الله (صلی الله علیه وآله) الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً فی غیر خوف و لا سفر ﷺ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشا را با هم بجا آورد ، بی آن که خوف (از دشمن) یا باران وجود داشته باشد» . (۷)

۸ در کتاب «مصنف عبدالرزاق» آمده است که عبدالله بن عمر گفت : «جمع لنا رسول الله (صلی الله علیه وآله) مقيماً غير مسافر بين الظهر والعصر والمغرب فقال رجل لابن عمر : لم ترى النبي (صلی الله علیه وآله) فعل ذلك ؟ قال : لأن لا يخرج أُمَّته ان جمع رجل ﷺ بيغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حالی که مسافر نبود ، ظهر و عصر را با هم خواند ، کسی از ابن عمر پرسید ، فکر می کنی چرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) این

کار را کرد؟ گفت: برای این که اگر شخصی میان این دو جمع کرد، کسی از اّمت به زحمت نیفتد، (و مورد ایراد واقع نشود). (۸)

۹ جابر بن عبدالله می گوید: «جمع رسول الله (صلی الله علیه وآله) بین الظهر والعصر والمغرب والعشاء فی المدینه للرخص من غیر خوف و لا- عله رسول خدا (صلی الله علیه وآله) میان نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را جمع کرد تا اجازه و ترخیص برای اّمت باشد، حتّی در آن جا که خوف یا مشکل دیگری در کار نباشد». (۹)

۱۰ ابوهریره نیز می گوید: «جمع رسول الله (صلی الله علیه وآله) بین الصلوتین فی المدینه من غیر خوف رسول خدا (صلی الله علیه وآله) میان دو نماز در مدینه بدون ترس (از دشمن) جمع کرد». (۱۰)

۱۱ عبدالله بن مسعود نیز نقل می کند: «جمع رسول الله (صلی الله علیه وآله)، بین الأولى و العصر و المغرب و العشاء فقیل له فقال: صنعته لئلا تكون اّمتی فی حرج رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مدینه میان نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشا جمع کرد، کسی از علّت آن سؤال کرد، حضرت فرمود: من این کار را کردم تا اّمت من به زحمت نیفتند». (۱۱)

و احادیث دیگر:

در این جا دو سؤال مطرح است:

۱ عصاره احادیث بالا

تقریباً در تمام احادیث بالا که در کتب معروف و منابع درجه اول اهل سنّت نقل شده و سند آنها به جمعی از بزرگان صحابه می رسد، روی دو نکته تأکید شده است

نخست این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جمع میان دو نماز را در حالی انجام داد که مشکل خاصی مانند باران یا سفر، یا ترس از دشمن، وجود نداشت.

دیگر این که هدف آن حضرت «توسعه بر امت» و «رفع عسر و حرج» بوده است.

آیا با این حال سزاوار است بعضی اشکال تراشی کنند و بگویند این جمع ها مربوط به موارد اضطراری بوده است؟ چرا چشم خود را روی حقایق ببندیم، و پیش داوری های خود را بر سخنان صریح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مقدم بشمریم؟!

خدا و رسولش بخشیده اند، ولی متأسفانه متعصبان امت نمی بخشند! آخر چرا؟!

چرا نمی خواهند جوانان مسلمان، در هر حال و در همه جا، در داخل کشورهای اسلامی و خارج آن، در دانشگاه و در ادارات و کارخانه ها، به مهمترین وظیفه اسلامی (نمازهای یومیّه) عمل کنند؟

ما معتقدیم اسلام برای هر زمان و هر مکان تا پایان دنیاست.

به یقین پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با نظر وسیعش همه مسلمین جهان را در تمام اعصار و قرون می دیده و می دانسته، اگر بخواهد همه را مقتید به نماز در پنج وقت کند، گروهی تارک الصلوه خواهند شد (همان گونه که امروز چنین می بینیم) به همین جهت بر امت خود منت نهاد و کار را وسعت بخشید تا همگان در هر زمان و هر مکان بتوانند به آسانی نمازهای روزانه را انجام دهند.

قرآن می گوید: (وَمَا جَعَلْ

عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ). (۱۲)

۲ قرآن و اوقات سه گانه نماز!

از شگفتی های این مسأله آن است که در قرآن مجید در دو آیه هنگامی که سخن از اوقات نماز به میان می آید، فقط سه وقت برای نمازهای شبانه روز ذکر شده با این حال تعجب است چرا گروهی از این برادران اصرار در وجوب پنج وقت دارند. فضیلت داشتن پنج وقت جای انکار نیست. ما هم هر زمان توفیق رفیقمان شود رعایت پنج وقت را می کنیم، سخن در وجوب آن است.

آیه اول در سوره هود است: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ» در دو طرف روز و بخشی از شب نماز را بر پای دار. «...». (۱۳)

تعبیر «طرفی النهار» اشاره به نماز صبح است که در آغاز روز انجام می شود و نماز ظهر و عصر است که وقت آنها تا غروب ادامه دارد، به عبارت دیگر استمرار وقت نماز ظهر و عصر تا غروب آفتاب به روشنی از این آیه استفاده می شود.

اما «زلفاً من اللیل» با توجه به این که «زلف» به گفته «مختار الصحاح» و راغب در کتاب مفردات جمع «زلفه» است که به معنای بخشهایی از اوایل شب می باشد، آن هم اشاره به وقت نماز مغرب و عشاء است.

بنابراین اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نماز را معمولاً در پنج وقت انجام می داده است حتماً جنبه وقت فضیلت داشته که همه ما به آن معتقدیم، چرا ظاهر آیه قرآن را نادیده

بگیریم و سراغ تأویلهای دیگر برویم؟!

آیه دوّم در سوره اسراست: «(أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا)» نماز را از آغاز زوال ظهر تا تاریکی شب بر پا دار، همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را...». (۱۴)

«دلوک» به معنای متمایل شدن است و در این جا اشاره به تمایل آفتاب از خط نصف النهار یعنی زوال ظهر است.

غسق اللیل به معنای تاریکی شب است که بعضی آن را به اوایل شب تفسیر کرده اند و بعضی به نصف شب، زیرا همان گونه که «راغب» در «مفردات» گفته است «غسق» به معنای شدت تاریکی شب می باشد که همان نیمه شب است.

بنابراین دلوک شمس اشاره به آغاز وقت نماز و ظهر و غسق اللیل اشاره به پایان وقت نماز مغرب و عشاءست و قرآن فجر نیز اشاره به نماز صبح است.

و در هر صورت در آیه شریفه تنها سه وقت برای نمازهای یومیّه بیان شده است نه پنج وقت، و این دلیل بر جواز نماز در سه وقت است.

فخر رازی در تفسیر این آیه بیان جالبی دارد و آن این است که می گوید: «إن فسرنا الغسق بظهور أول الظلمه و حکاه عن ابن عباس و عطا و النضر بن شميل كان الغسق عبارة عن أول المغرب و على هذا التقدير يكون المذكور في الآية ثلاث اوقات وقت الزوال و وقت أول المغرب و وقت الفجر، و هذا يقتضى أن يكون الزوال وقتاً للظهر و العصر

فیکون هذا الوقت مشترکاً بین الصلوتین و أن یکون أول المغرب وقتاً للمغرب والعشاء فیکون هذا الوقت مشترکاً أيضاً بین هاتین الصلوتین فهذا یقتضی جواز الجمع بین الظهر والعصر و المغرب و العشاء مطلقاً؛ هر گاه «عسق» را به ظهور نخستین تاریکی آغاز شب تفسیر کنیم که ابن عباس و عطا و نصر بن شمیم نیز قائل شده اند عسق عبارت از اول مغرب می شود، و بنابراین آنچه در آیه آمده بیان سه وقت است: وقت زوال و وقت اول مغرب و وقت فجر».

سپس می افزاید: این اقتضا می کند که زوال، وقت نماز ظهر و عصر باشد، پس این وقت مشترک میان این دو نماز است، و نیز اول مغرب وقت «نماز مغرب و عشا» است. بنابراین، دو نماز مذکور نیز وقت مشترک دارند و نتیجه همه اینها آن است که جمع میان نماز ظهر و عصر و میان مغرب و عشا مطلقاً جایز است». (۱۵)

فخر رازی تا این جا راه را به خوبی طی می کند و مفهوم آیه شریفه را به خوبی درک می کند و نشان می دهد، ولی به دنبال آن می گوید چون دلیل داریم که جمع میان دو نماز بدون عذر و سفر جایز نیست بنابراین آیه را به حال عذر محدود می کنیم. (۱۶)

باید به او یادآور شد که نه تنها دلیلی بر اختصاص آیه به حال عذر نداریم، بلکه روایات متعددی داریم (که سابقاً به آنها اشاره شد) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گاه نماز ظهر و

عصر یا مغرب و عشا را بدون عذر و در غیر سفر جمع می کرد تا بر ائمت خود توسعه دهد و بتوانند از این رخصت بهره گیرند؛ به علاوه چگونه می توان اطلاق آیه را به موارد بسیار محدودی اختصاص داد، در حالی که در علم اصول آمده است که تخصیص اکثر جایز نیست.

و به هر حال هرگز نمی توان از مفهوم واضح آیه شریفه در بیان سه وقت دست برداشت.

از آنچه در این مقال گفته شد نتیجه می گیریم:

۱ قرآن مجاز بودن اوقات سه گانه برای پنج نماز را به وضوح بیان کرده است.

۲ روایات اسلامی که در کتب فریقین آمده نشان می دهد که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بارها جمع میان دو نماز کردند، بی آن که در سفر باشند یا عذر دیگری وجود داشته باشد، و این امر را رخصتی برای مسلمین شمردند تا به زحمت نیفتند.

۳ گرچه خواندن نماز در پنج وقت، فضیلت است ولی اصرار بر این فضیلت و جلوگیری از رخصت، سبب می شود که بسیاری از مردم به خصوص نسل جوان از نماز چشم پوشند و این مسئولیت سنگینی بر دوش مخالفان رخصت می افکند.

حدّ اقل علمای اهل سنّت بپذیرند که جوانانشان در این مسأله از فتوای ما پیروان اهل بیت (علیهم السلام) تبعیت کنند، همان گونه که عالم بزرگوار شیخ الازهر «شیخ محمود شلتوت» عمل به فتاوی مذهب جعفری را مجاز شمرد.

مجدداً تأکید می کنیم باید قبول کنیم که در دنیای امروز خواندن نماز در



پنج وقت برای بسیاری از کارگران ، کارمندان ، دانش آموزان و دانشجویان و قشرهای دیگر کار بسیار دشواری است ، آیا نباید از رخصت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) که برای چنین روزهایی پیش بینی شده استفاده کنیم تا جوانان و قشرهای مختلف تشویق به ترک نماز نشوند ؟!

آیا اصرار بر «سنت» به قیمت ترک «فریضه» صحیح است ؟!

### پی نوشتها

۱. صحیح مسلم ، جلد ۲ ، صفحه ۱۵۱ .
۲. صحیح مسلم ، جلد ۲ ، صفحه ۱۵۲ .
۳. همان مدرک .
۴. صحیح بخاری ، جلد ۱ ، صفحه ۱۴۰ (باب وقت المغرب) .
۵. سنن ترمذی ، جلد ۱ ، صفحه ۱۲۱ ، حدیث ۱۸۷ .
۶. مسند احمد ، جلد ۱ ، صفحه ۲۲۳ .
۷. موطأ مالک ، جلد ۱ ، صفحه ۱۴۴ .
۸. مصنف عبدالرزاق ، جلد ۲ ، صفحه ۵۵۶ .
۹. معانی الآثار ، جلد ۱ ، صفحه ۱۶۱ .
۱۰. مسند البزاز ، جلد ۱ ، صفحه ۲۸۳ .
۱۱. المعجم الکبیر طبرانی ، جلد ۱۰ ، صفحه ۲۱۹ ، حدیث ۱۰۵۲۵ .
۱۲. سوره حج ، آیه ۷۸ .
۱۳. سوره هود ، آیه ۱۱۴ .
۱۴. سوره اسراء ، آیه ۷۸ .
۱۵. تفسیر کبیر فخر رازی ، جلد ۲۱ ، صفحه ۲۷ .
۱۶. همان مدرک .

## فصل هشتم : مسح پاها در وضو

### قرآن و مسح بر پاها

مسح پاها در وضو ، یکی دیگر از ایرادهایی است که جمعی از علمای اهل سنت بر شیعه و پیروان مکتب اهل بیت(علیهم السلام) گرفته اند . آنها اغلب شستن پاها را واجب می دانند و مسح پا را کافی نمی شمرند .

این در حالی است که قرآن مجید به وضوح دستور به مسح پاها داده و عمل پیروان مکتب اهل بیت(علیهم السلام) موافق قرآن و بسیاری از احادیث پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) است که متجاوز از ۳۰ حدیث می باشد .

عمل بسیاری از صحابه

و تابعین (گروهی که بعد از دوران صحابه روی کار آمدند) نیز بر مسح بوده است نه شستن .

ولی متأسفانه جمعی از مخالفان چشم بر این ادله بسته و بدون دقت کافی حمله را بر ما آغاز کرده و با الفاظ تند و زننده و دور از حق و عدالت ، پیروان این مکتب را سرزنش کرده اند .

ابن کثیر از علمای معروف اهل سنت در کتاب خود «تفسیر القرآن العظیم» می گوید :

روافض (منظورش پیروان اهل بیت (علیهم السلام) است) در مسأله شستن پاها در وضو مخالفت کرده اند و از روی جهل و ضلالت بی آن که مستندی داشته باشند مسح را کافی دانسته اند ، در حالی که آیه شریفه قرآن و جوب شستن را می رساند و عمل رسول خدا نیز مطابق آیه بوده و آنها با همه امور مخالفت کرده و در واقع هیچ دلیلی بر گفته خود ندارند !! (۱)

جمع دیگری نیز چشم و گوش بسته دنبال سخنان او را گرفته ، و بی آن که تحقیقی روی مسأله کرده باشند ، هر نسبتی که خواسته اند به شیعه داده اند .

آنها گویا همه مخاطبان خود را عوام می دانسته ، و فکر نکرده اند روزی محققان و دانشمندان سخنان آنها را نقد می کنند و آنها در برابر تاریخ اسلام شرمنده خواهند شد .

اکنون قبل از هر چیز به سراغ کتاب الله قرآن مجید می رویم . قرآن در آیه ۶ سوره مائده (آخرین سوره ای که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل گردید) چنین می گوید : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ

إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ) ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز بر می خیزید ، صورت ها و دست هایتان را تا مرفق بشوید و چیزی از سر و پاهایتان را مسح کنید .

روشن است که کلمه «أرجلكم» (پاهای خود) عطف بر «رؤوسکم» (سرهايتان) شده است و برای این است که در هر دو ، مسح لازم است (نه شستن) خواه «أرجلكم» را به نصب بخوانیم یا به جرّ (دقت کنید) . (۲)

ولی به یقین هیچ تفاوتی میان این دو اعراب از نظر معنوی نیست .

زیرا اگر به «کسر» خوانده شود واضح است که عطف بر «رؤوس» شده و مفهومش این است که پاها را در وضو مسح کنید (همان گونه که سرها را مسح می کنید) .

آیا اگر شیعه مطابق این قرائت عمل کرده باشد که جمع کثیری طرفدار دارد ، عیبی بر او هست ؟

از این گذشته اگر آن را به فتح بخوانیم باز هم عطف بر محلّ «برؤوسکم» می باشد و می دانیم محلّ آن نصب است ، زیرا مفعول «وامسحوا» می باشد ، بنابراین در هر دو صورت مفهومش این است که پاها را مسح کنید .

ولی گروهی چنین پنداشته اند که اگر «أرجلكم» را مفتوح بخوانیم عطف بر «وجوهکم» می باشد یعنی صورت و دست ها را بشوید و همچنین پاها را !

در حالی که این سخن هم بر خلاف قواعد ادبیات عرب است و هم با فصاحت قرآن نمی سازد .

اما مخالفت آن با ادبیات عرب به خاطر آن است

که میان معطوف و معطوف علیه جمله اجنبی واقع نمی شود و به گفته دانشمند معروف اهل سنت محال است «أرجلكم» عطف بر «وجوهکم» بوده باشد، چون هرگز در کلام فصیح عربی شنیده نشده است کسی بگوید: «ضربت زیداً و مررت بیکر و عمراً» به این معنا که زید را زدم و از کنار بکر گذشتم و عمر را، یعنی عمر را نیز زدم! (شرح منیه المصلی، صفحه ۱۶).

حتی افراد عادی چنین سخن نمی گویند تا چه رسد به قرآن مجید که نمونه اکمل و اتم فصاحت است.

بنابراین همان گونه که بعضی از محققان اهل سنت گفته اند، شکی نیست که کلمه «أرجلكم» بنا بر نصب، عطف بر محلّ «برؤوسکم» می باشد و در هر حال مفهوم آیه یکی است، یعنی سر و پاها را هنگام وضو مسح کنید.

به هر حال قرآن مجید در مورد پاها دستور مسح داده است.

۱. تفسیر القرآن العظیم، جلد ۲، صفحه ۵۱۸.

۲. توضیح این که در اعراب کلمه «أرجلكم» دو قرائت معروف است. قرائت جرّ که جمعی از قراء مشهور مانند حمزه و ابو عمرو و ابن کثیر و حتی عاصم (مطابق روایت ابوبکر) به کسر «ل» خوانده اند و جمعی دیگر از مشاهیر قراء به نصب خوانده اند و همه قرآن های فعلی را مطابق آن نوشته اند.

### توجیحات عجیب

ولی گروهی که دستور قرآنی را هماهنگ با پیشداوری خود ندیدند به سراغ توجیحاتی رفته اند که انسان را در شگفتی فرو می برد از جمله

۱ این آیه به وسیله سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و احادیثی که از آن حضرت نقل شده، منسوخ گشته است! ابن حزم در کتاب «الأحكام فی أصول الأحكام» می گوید: «چون در سنت شستن پاها آمده باید قبول کنیم که مسح منسوخ شده است».

در حالی که اولاً: همه مفسران قبول دارند که سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شده و هیچ آیه ای از آن منسوخ نیست.

ثانیاً: همان گونه که بعد از این خواهد آمد، در برابر روایاتی که دلالت می کند پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هنگام وضو پاهای خود را می شست، روایات متعددی داریم که می گوید حضرت (صلی الله علیه وآله) هنگام وضو پاهای خود را مسح می فرمود.

چگونه ممکن است يك اصل قرآنی را با روایاتی که وضع آن چنین است نسخ کرد.

از این گذشته در باب تعارض روایات گفته شده، هر گاه روایات متعارض باشند باید بر قرآن عرضه شوند، روایاتی که موافق قرآن است مقبول و آنچه مخالف قرآن است مردود می باشد.

۲ بعضی دیگر مانند «جصاص» در کتاب أحكام القرآن می گوید آیه وضو مجمل است و ما به احتیاط عمل می کنیم و پاها را می شویم که هم «غسل» حاصل شده باشد و هم «مسح»! (۱)

در حالی که همه می دانیم «غسل» و «مسح» دو مفهوم متباین دارند و هرگز غسل شامل مسح نمی شود.

ولی چه باید کرد که پیشداوری ها اجازه عمل به ظاهر

قرآن را نمی دهد .

۳ فخر رازی می گوید ، حتی اگر آیه را طبق قرائت «جرّ» بخوانیم یعنی «أرجلکم» عطف بر «رؤوسکم» باشد که به روشنی دلالت بر مسح پاها دارد ، باز هم منظور مسح پاها نیست ، بلکه منظور از مسح کردن پاها این است که به هنگام شستن پاها در ریختن آب زیاده روی نکنید ! (۲)

در حالی که اگر پای این گونه اجتهادات و تفسیر به رأی ها در آیات قرآن باز شود ، چیزی از ظواهر قرآن برای عمل باقی نمی ماند ، اگر ما مجاز باشیم «مسح» را به معنای «عدم اسراف در شستن» بگیریم ، همه ظواهر آیات را می توان طور دیگری تفسیر کرد .

۱ . أحكام القرآن ، جلد ۲ ، صفحه ۴۳۴ .

۲ . تفسیر کشاف ، جلد ۱ ، صفحه ۶۱۰ .

### اجتهاد در مقابل نص و تفسیر به رأی

قراین بسیاری نشان می دهد که اجتهاد در مقابل نص آن گونه که در عصر و زمان ما امر قبیح و غیر قابل قبولی شمرده می شود ، در اعصار نخستین اسلام چنین نبوده ، و به تعبیر دیگر آن تعدّی و تسلیم مطلق که ما امروز در برابر سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و آیات قرآن مجید داریم در آن اعصار به این قوّت و شدّت نبوده است .

مثلاً هنگامی که «عمر» این سخن معروف خود را گفت : «متعّتان کانتا محللتان فی زمن النبی (صلی الله علیه وآله) و أنا احرمهما و اعاقب علیهما متعه النساء و متعه الحجّ ؛ دو متعه در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) حلال بود و من آن دو را

تحریم می‌کنم و هر که مخالفت کند او را مجازات خواهم کرد، متعه زنان و متعه حج (۱) (حج تمتع به صورت خاص آن)». کمتر شنیده ایم یا نشنیده ایم کسی از صحابه بر او خرده گرفته باشد که اجتهاد در برابر نص آن هم با این شدت و غلظت جایز نیست.

حال آن که اگر در زمان ما بزرگترین دانشمندان و فقهای اسلام چنین سخنی بگویند که «فلان عمل در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) حلال بوده و من آن را تحریم می‌کنم»، همه از او تعجب می‌کنند و سخنش را بی ارزش و غیر قابل قبول می‌دانند و می‌گویند هیچ کس حق ندارد حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کند، زیرا نسخ احکام یا اجتهاد در برابر نصوص برای هیچ کس معنا ندارد.

ولی در عصر نخستین چنین نبود، به همین دلیل مواردی را می‌بینیم که بعضی از فقها در برابر احکام الهی به خود اجازه مخالفت می‌دادند و احتمالاً مسأله انکار مسح بر پاها و تبدیل آن به غسل از این قبیل بوده است.

شاید بعضی فکر می‌کردند، چه بهتر که پاهایی که غالباً در معرض آلودگی است بشویند، مسح کردن آن چه فایده ای دارد، به خصوص این که گروهی در آن اعصار اصلاً پا برهنه بودند و کفش به پا نمی‌کردند، به همین دلیل یکی از احترامات میهمان این بوده که به هنگام ورود، آب می‌آوردند و پاهای او را می‌شستند!

شاهد این



سخن گفتاری است که نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه وضو برای توجیه کلمات قائلین به غسل گفته است ، او می گوید : «کشیدن دست تر روی پاهایی که غالباً غبار آلود یا کثیف است نه تنها فایده ای ندارد ، بلکه آن را کثیف تر می کند و دست هم آلوده و کثیف می شود .

و فقیه معروف اهل سنت ابن قدامه (متوفای ۶۲۰ قمری) از بعضی نقل می کند که پاها در معرض آلودگی هستند ولی سر چنین نیست بنابراین مناسب است پاها شسته شود و سر مسح گردد . (۲) به این ترتیب اجتهاد و استحسان خود را بر ظاهر آیه قرآن ترجیح داده و مسح را رها کرده و آیه را توجیه غیر وجیه کرده اند .

ولی این گروه گویا فراموش کرده اند که وضو ترکیبی است از نظافت و عبادت ، مسح کردن سر آن هم با یک انگشت که بعضی فتوی داده اند نقشی در نظافت ندارد ، همچنین مسح پاها .

در واقع مسح سر و پاها اشاره ای است به این نکته که شخص وضو گیرنده از فرق تا قدم مطیع فرمان خداست و الا نه مسح سر موجب نظافت است نه مسح پا .

به هر حال ما تابع فرمان خدا هستیم و حق نداریم با عقل قاصر خود دستورات الهی را تغییر دهیم ، هنگامی که قرآن در آخرین سوره ای که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده دستور می دهد دست و صورت را بشوییم و سر و پاها را مسح کنیم ، نباید با فلسفه چینی های عقول قاصر انسانی

با آن مخالفت نماییم و برای توجیه مخالفت ها دست به تفسیرهای غیر موجهی برای کلام خدا بزنیم .

آری تفسیر به رأی و اجتهاد در مقابل نص ، دو بلای عظیم است که متأسفانه چهره فقه اسلامی را در بعضی از موارد مخدوش کرده است .

۱ . مدارک این حدیث در بحث نکاح موقت گذشت .

۲ . المغنی ابن قدامه ، جلد ۱ ، صفحه ۱۱۷ .

### مسح بر روی کفش ها !

و از عجایب روزگار که هر محقق بی طرفی را شگفت زده می کند این که این برادران که اصرار بر عدم جواز مسح پاها در وضو و لزوم شستن پاها دارند ، اغلب تصریح می کنند که می توان به جای شستن پاها روی کفش را مسح نمود ، نه در حال اضطرار که در حال اختیار ، نه در سفر بلکه در حضر و در هر حال .

به راستی انسان از چنین حکمی کلافه می شود ، یا شستن پاها یا مسح روی کفش ها !

البته گروه دیگری که متأسفانه از نظر فقه اهل سنت در اقلیت قرار گرفته اند ، مسح بر کفش ها را جایز نمی شمردند مانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ابن عباس و مالک یکی از ائمه اهل سنت (طبق یکی از فتاوی او) .

جالب این که «عایشه» که برادران اهل سنت برای فتاوا و روایات او اهمیت فراوان قائل اند در حدیث معروفی می گوید : «لئن تقطع قدمای أحبّ إلی من أن امسح علی الخفین ؛ هرگاه دو پای من قطع شود برای من بهتر از آن است که (هنگام وضو)

مسح بر روی کفش ها کنم!». (۱)

با این که شب و روز با پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده و وضوی آن حضرت را دیده است .

به هر حال اگر این برادران از احادیث اهل بیت (علیهم السلام) که مطابق ظاهر قرآن است ، پیروی می کردند ، جز مسح بر پاها را نمی پذیرفتند .

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حدیث صحیح معتبر فرمود : از میان شما می روم و دو چیز گران بها در میان شما می گذارم : کتاب خدا و عترتم ، اهل بیتم را که اگر به آنها تمسک جوید هرگز گمراه نمی شوید .

امام باقر (علیه السلام) در روایت معتبری می فرماید : سه چیز است که در آن از هیچ کس تقیه نمی کنم : شرب مسکرات (بعضی شرب نیذ را جایز می شمردند) ، مسح بر خفین (کفش ها) و حج تمتع ، «ثَلَاثَةٌ لَا أَتَّقِي فِيهِنَّ أَحَدًا شُرْبُ الْمُشْكَرِ ، وَ مَسْحُ الْخُفَّيْنِ وَ مُتْعَةُ الْحَجِّ» . (۲)

۱ . مبسوط سرخسی ، جلد ۱ ، صفحه ۹۸ .

۲ . کافی ، جلد ۳ ، صفحه ۳۲ .

### روایات اسلامی و مسح بر پاها

فقهای امامیه در این عقیده متفق هستند که چیزی جز مسح بر پاها در وضو پذیرفته نیست ، و روایات وارده از طرق اهل بیت (علیهم السلام) نیز در این معنا صراحت دارد و حدیث امام باقر (علیه السلام) را در بالا ملاحظه کردید ، و احادیث در این زمینه بسیار است .

ولی احادیثی که در منابع اهل سنت آمده است ، کاملاً با هم متفاوت است . ده ها حدیث به مسأله مسح بر

پاها اشاره می کند یا می گوید ، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از مسح سر ، پاها را مسح می فرمود ، در حالی که در احادیث دیگری شستن پاها را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت می دهد و در بعضی مسح بر روی کفش ها !

احادیث گروه اول که فقط مسح را می گوید ، از کتب معروفی مانند :

۱ صحیح بخاری

۲ مسند احمد

۳ سنن ابن ماجه

۴ مستدرک حاکم

۵ تفسیر طبری

۶ در المنثور

۷ کنز العمال و غیر آن ، که اعتبار آن ها نزد برادران اهل سنت مسلم است .

و راویان این روایات افرادی همچون :

۱ امیرمؤمنان علی(علیه السلام)

۲ ابن عباس

۳ انس بن مالک (خادم مخصوص پیامبر(صلی الله علیه وآله))

۴ عثمان بن عفان

۵ بسر بن سعید

۶ رفاعه

۷ ابوظبیان ، و غیر آنها از روایات معروف دیگر هستند .

و در این جا به ذکر پنج روایت از آن روایات قناعت می کنیم ، و چه عجیب است سخن کسانی مانند آلوسی مفسر معروف ، که می گوید مسح بر پاها فقط یک روایت بیشتر ندارد که دستاویز شیعه شده است !! (۱)

۱ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ : كُنْتُ أَرَى أَنَّ بَاطِنَ الْقَدَمَيْنِ أَحَقُّ بِالْمَسْحِ مِنْ ظَاهِرِهِمَا حَتَّى رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَمْسَحُ ظَاهِرَهُمَا ۖ اميرمؤمنان علي (عليه السلام) مي گويد : من فكر مي كردم كف پاها براي مسح كردن از روي پاها سزاوارتر است تا اين كه ديدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) روي پاها را مسح مي كند. (۲)

اين حديث با صراحت مسح روي پاها را از پيامبر (صلي الله عليه وآله) آن

هم به وسیله شخصی مانند علی (علیه السلام) ذکر می کند .

۱ . روح المعانی ، جلد ۶ ، صفحه ۸۷ .

۲ . مسند احمد ، جلد ۱ ، صفحه ۱۲۴ .

۲ «عن ابی مطر قال : بینما نحن جلوس مع علی (علیه السلام) فی المسجد جاء رجل إلى علی (علیه السلام) و قال : أرنی وضوء رسول الله (صلی الله علیه و آله) فدعا قنبر فقال : اتیتنی بکوز من ماء ، فغسل یدیه و وجهه ثلاثاً فأدخل بعض أصابعه فی فیہ و استنشق ثلاثاً و غسل ذارعیه ثلاثاً و مسح رأسه واحده . . . و رجليه إلى الکعبین / ابی مطر می گوید : هنگامی که ما خدمت علی (علیه السلام) در مسجد نشسته بودیم مردی آمد و به حضرتش عرض کرد : وضوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به من نشان بده ، حضرت قنبر را صدا زد و فرمود کوزه ای از آب بیاور ، سپس دست و صورتش را سه بار شست و انگشت در دهان کرد (و مسواک نمود) و سه بار استنشاق کرد و (صورت و) دست ها را سه بار شست و یک بار سر و پاها را تا بر آمدگی پشت پا مسح نمود» . (۱)

گرچه هر دو حدیث به وسیله امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است ، ولی از دو جریان مختلف خبر می دهد که قدر مشترک آنها مسح بر پاها به هنگام وضو گرفتن رسول خداست .

۱ . کنز العمال ، جلد ۹ ، صفحه ۴۴۸ .

۳ «عن بسر بن سعید قال : أتى عثمان المقاعد فدعا بوضوء فتمضمضوا استنشق

ثمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا وَ يَدَيْهِ ثَلَاثًا ثَلَاثًا ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ ثَلَاثًا ثَلَاثًا ، ثُمَّ قَالَ : رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هَكَذَا تَوَضَّأَ ، يَا هَؤُلَاءِ أَكْذَلِكُ ؟ قَالُوا : نَعَمْ ، لِنَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عِنْدَهُ بَسْرٌ بِنِ سَعِيدٍ مِىَ كُوَيْدٍ : عَثْمَانُ بِهِ مَحَلٌّ جُلُوسِ آمِدٍ ، آبٍ وَضُو خَوَاسْتِ وَ مَضْمُضَةٍ وَ اسْتِنْشَاقِ كَرْدِ (دِر دِهَانِ وَ بِيْنِي كِرْدَانِدِ) سِپِسِ صَوْرَتَشِ رَا سَه بَارِ وَ دَسْتِ هَا رَا هَر كِدَامِ سَه بَارِ شَسْتِ وَ سَرِ وَ پَاها رَا سَه بَارِ مَسَحِ كَرْدِ وَ بَعْدِ كَفْتِ : پِيَامِبِرِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رَا دِيدِمِ اَيْنِ كَوْنِه وَضُو مِىَ كِرْفَتِ (سِپِسِ اَز حَاضِرَانِ كِه جَمَاعَتِي اَز صَحَابِه رَسُولِ خُدَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بُوْدِنِدِ ، تَصْدِيْقِ خَوَاسْتِ وَ كَفْتِ) آيَا هَمِيْنِ طَوْرِ اسْتِ اِي حَاضِرَانِ ؟ هَمِه كَفْتِنِدِ : آرِي ! . (۱)

این حدیث نشان می دهد نه تنها عثمان ، بلکه جماعت دیگری از صحابه نیز با صراحت گواهی می دادند که مسح بر پاها برنامه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در وضو بوده است . (هر چند سه بار مسح سر و پا دارد که ممکن است در نظر بعضی از آنان مستحب باشد ، یا از اشتباه راوی) .

۱ . مسند احمد ، جلد ۱ ، صفحه ۶۷ .

۴ «عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ : أَنَّهُ لَا تَتَمَّ صَلَوَةٌ لِأَحَدٍ حَتَّى يَسْبِغَ الْوَضُوءَ ، كَمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَغْسِلُ وَجْهَهُ وَ يَدَيْهِ إِلَى الْمَرْفِقَيْنِ وَ يَمْسَحُ بِرَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ رِفَاعَةَ مِىَ

گوید از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود نماز هیچ یک از شما صحیح نیست تا وضو را آن گونه که خداوند متعال دستور داده انجام دهد: صورت و دست ها را تا مرفق بشوید و سر و پاها را تا برآمدگی روی پا مسح نمایید». (۲)

۲. سنن ابن ماجه ، جلد ۱ ، صفحه ۱۵۶ .

۵ «عن ابی مالک الأشعری أنه قال لقومه : اجتمعوا اصلي بكم صلوه رسول الله (صلی الله علیه و آله) فلما اجتمعوا قال : هل فيكم أحد من غيركم ؟ قالوا : لا ، إلا ابن اخت لنا ، قال : ابن اخت القوم منهم ، فدعا بجفنه فيها ماء فتوضأ و مضمض و استنشق و غسل وجهه ثلاثاً و ذراعيه ثلاثاً ثلاثاً و مسح برأسه و ظهر قدميه ثم صلي بهم ؛ از ابی مالک اشعری نقل شده که به قوم خود گفت : جمع شوید تا نمازی همچون نماز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای شما بخوانم ، هنگامی که اجتماع کردند ، گفت : آیا در میان شما از کسی از غیر شما هست ؟ گفتند : نه ، مگر یکی از خواهرزاده های ما (که شوهرش از قبیله دیگر است) گفت : خواهرزاده نیز جزء قبیله محسوب می شود (این تعبیر نشان می دهد که نظام حاکم مانع از این بوده که نماز یا وضوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنچنان که بوده به دلایل سیاسی توضیح داده شود) در این هنگام ظرف آبی خواست و وضو گرفت ، مضمضه و استنشاق کرد و صورتش را سه



بار شست ، همچنین دست ها را سه بار ، و سر و پشت پاها را مسح کرد ، سپس با آنها نماز خواند» . (۱)

آنچه در بالا آمد تنها بخش کوچکی از روایاتی است که در کتب معروف اهل سنت ، به وسیله راویان معروف نقل شده است

بنابراین آنها که می گویند حدیثی در این باره نقل نشده یا فقط یک حدیث بیشتر دلالت بر مسح بر پاها ندارد ، افراد ناآگاه و متعصبی هستند که گمان می کنند چشم پوشی و انکار واقعیت ها می تواند واقعیت ها را از میان بردارد .

این ها مانند کسانی هستند که دلالت آیه سوره مائده را بر وجوب مسح انکار کرده اند ، حتی گفته اند آیه مزبور صریح در غسل به معنای شستن است که شرح آن گذشت .

۱ . مسند احمد ، جلد ۵ ، صفحه ۳۴۲ .

## روایات مخالف

انکار نمی کنیم که دو دسته روایت معارض با روایات سابق در منابع معروف برادران اهل سنت وجود دارد .

نخست روایاتی است که می گویند پیامبر (صلی الله علیه وآله) پاهای خود را هنگام وضو می شست ، و دیگر روایاتی که می گویند نه پاها را می شست و نه مسح می کرد ، بلکه مسح بر کفش ها می نمود !!

ولی نباید این قاعده مسلم علم اصول را فراموش کرد که اگر دو گروه از روایات درباره یک مسأله با هم تعارض داشته باشند ، باید نخست به سراغ جمع دلالتی رفت یعنی آنها را طوری تفسیر کرد که هر دو با هم سازش داشته باشد (البته با

موازین فهم عرفی).

و اگر ممکن نشد باید آنها را بر کتاب الله عرضه کرد یعنی باید دید کدام یک مطابق قرآن است آن را گرفت و دیگری را رها کرد، این دستوری است که با ادله معتبر ثابت شده است.

بنابراین می توان میان روایات مسح و غسل (شستن پاها) چنین جمع کرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وظیفه مسح را در وضو انجام می داده، و بعد برای نظافت پاها، گاهی پاها را می شسته است، بی آن که جزء وظیفه وضو باشد، بعضی از راویان که ناظر این صحنه بوده اند چنین پنداشته اند که شستن پاها جزء وظیفه وضوست.

اتفاقاً در میان شیعیان نیز بسیاری چنین کاری را می کنند و بعد از آن که وظیفه وضو یعنی «مسح» را انجام دادند، پاهای خود را به طور کامل برای نظافت می شویند.

این کار در آن محیط که به خاطر گرمی هوا از نعلین استفاده می شد نه از کفش های پوشیده، لازم تر به نظر می رسید، زیرا نعلین پاها را به طور کامل از آلودگی حفظ نمی کند.

به هر حال وظیفه واجب یعنی مسح، امری جدا از شستشوی متعارف پاها بوده است.

این احتمال نیز وجود دارد، که اجتهاد در مقابل نص، جمعی از فقیهان را به فتوای به غسل و شستن پاها وادار کرده، چون فکر کرده اند آلودگی پاها تنها با شستن از بین می رود، سپس ظاهر آیه سوره مائده را که دستور به مسح

می دهد رها ساخته اند ، همان گونه که در کلمات بعضی از دانشمندان اهل سنت در بحث های سابق گذشت که می گفتند بهتر آن است که پاها را به خاطر آلودگی که دارند بشوئیم و مسح کافی نیست .

## شریعت سهل و آسان

به یقین اسلام یک دین جهانی و برای تمام مناطق روی زمین در تمام اعصار و قرون است و در عین حال شریعت سمحه و سهله و کاملاً آسان می باشد ، فکر کنید پنج بار شستن پاها در شبانه روز در نقاط مختلف دنیا چه مشکلات مهمی ایجاد می کند و گروهی را به سبب این سخت گیری ، از وضو و نماز بیزار می سازد .

و این است نتیجه اجتهاد در برابر نص و رها ساختن روایات مسح .

این احتمال نیز منتفی نیست که قسمتی از روایات غسل (البته نه همه آنها) در عصر بنی امیه که بازار جعل احادیث رونق گرفت و معاویه مبالغ کلانی برای بعضی جااعلان حدیث قرار داد ، جعل شده باشد ، زیرا همه می دانستند که علی (علیه السلام) طرفدار مسح پاهاست و معاویه اصرار داشت در همه چیز بر خلاف آن حضرت عمل کند .

لطفاً به دو حدیث زیر دقت کنید :

۱ در صحیح مسلم آمده است که معاویه به سعد بن ابیوقاص دستور داد نسبت به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) سب و لعن کن ! (زیرا سعد جداً از این کار خودداری می کرد) سعد گفت : از رسول خدا سه فضیلت درباره علی (علیه السلام) شنیدم که هرگز آن را فراموش نمی کنم و ای کاش یکی از آنان از آن من بود

که آن را بر ثروت های عظیم ترجیح می دادم . سپس داستان جنگ تبوک و جمله «اما ترضی أن تکون لی بمنزله هارون من موسی» و داستان جنگ خیبر و جمله مهمی را که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) درباره علی (علیه السلام) فرمود و داستان مباحله را بیان کرد . (۱)

این حدیث به خوبی نشان می دهد که معاویه برای مخالفت با امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تا چه حد اصرار داشت .

۲ از روایات زیادی استفاده می شود که دو گروه در قرون اول اسلام اقدام به جعل احادیث کرده اند .

گروه اول جمعی از افراد به ظاهر صالح و زاهد (امّیا ساده لوح) بودند که به قصد قربت جعل حدیث می کردند ، از جمله گروه ظاهراً دینداری بودند که برای ایجاد رغبت در مردم به تلاوت قرآن ، احادیث عجیب و غریبی در فضایل سوره ها وضع کرده و به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نسبت دادند و متأسفانه تعداد آنها کم نبود !

دانشمند معروف اهل سنت قرطبی در کتاب تذکار (صفحه ۱۵۵) می گوید : اعتباری به روایاتی که جاعلان احادیث دروغین در فضیلت سوره های قرآن جعل کرده اند نیست . این کار را جماعت کثیری درباره فضایل سور قرآن (بلکه) درباره فضایل سایر اعمال نیز مرتکب شدند . به قصد قربت وضع حدیث کردند و گمان بردند از این طریق مردم را به فضایل اعمال دعوت می کنند (و هیچ گونه منافاتی میان دروغ که بدترین گناهان است با زهد و فقاوت نمی دانستند !!) .

همین دانشمند (قرطبی) در صفحه بعد کتاب خود از «حاکم»

و بعضی دیگر از شیوخ محدّثین نقل می کند که یکی از زهّاد ، داوطلبانه (و به قصد قربت) احادیثی در فضیلت قرآن و سوره های آن جعل کرد . هنگامی که از او پرسیدند چرا این کار را کردی ؟ گفت : من دیدم مردم نسبت به قرآن کم توجه شده اند ، دوست داشتم رغبت آنها را به قرآن زیاد کنم ، و هنگامی که به او گفتند پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : «من کذب علی فلیتبوء مقعده من النار» هر کس به من دروغ ببندد ، جایگاه خود را در آتش آماده کرده است» در جواب گفت : پیغمبر فرموده «من کذب علی . . .» یعنی کسی که بر ضدّ من دروغی بگوید ، من این دروغ ها را به نفع پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می گویم !!

قرطبی در نقل این گونه احادیث تنهائست ، جمع دیگری از دانشمندان اهل سنّت نیز آن را نقل کرده اند (برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس الغدیر جلد پنجم بحث «کذّابین و وضّاعین» مراجعه کنید) .

گروه دوّم کسانی بودند که در برابر گرفتن پول های کلان به وضع حدیث به نفع معاویه و بنی امیه و ذمّ امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پرداختند . از جمله «سمره بن جندب» بود که مبلغ چهارصد هزار درهم از معاویه گرفت و این حدیث را در ذمّ علی (علیه السلام) و مدح قاتل او وضع کرد و گفت آیه شریفه (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهِ اللَّهِ . . .) (۲) درباره عبدالرحمان بن ملجم قاتل علی (علیه السلام) نازل شده و آیه شریفه (وَمِنَ النَّاسِ مَن

يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... (۳) درباره علی (علیه السلام). (۴) نعوذ بالله من هذه الأكاذيب .

بنابراین جای تعجب نیست که برای مخالفت با علی (علیه السلام) روایاتی درباره شستن پاها در وضو جعل کرده باشند .

۱. صحیح مسلم ، جلد ۷ ، صفحه ۱۲۰ .

۲. سوره بقره ، آیه ۲۰۷ .

۳. سوره بقره ، آیه ۲۰۴ .

۴. ابن ابی الحدید معتزلی ، طبق نقل منتهی المقال ، شرح حال «سمره» .

### مسح بر کفش ها در ترازی عقل و شرع !!

همان گونه که در سابق نیز اشاره شد آنها که اصرار بر نفی مسأله مسح پاها در وضو دارند و شستن را واجب می دانند ، در عین حال اجازه می دهند که به هنگام وضو روی کفش ها را مسح کنند و به بعضی از احادیث منقول از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) استناد می نمایند .

در حالی که احادیث اهل بیت (علیهم السلام) عموماً آن را نفی می کند و احادیث متعدّد معتبری نیز از طرق اهل سنت صریحاً خلاف آن را می گوید .

توضیح این که : اجماع فقهای امامیه به پیروی از احادیث اهل بیت (علیهم السلام) این است که مسح بر کفش مطلقاً جایز نیست ، ولی بسیاری از فقهای اهل سنت آن را در حضر و در سفر به طور مطلق مجاز می شمردند ، هر چند بعضی آن را منحصر به موارد ضرورت دانسته اند .

در این جا سؤالاتی پیش می آید ، از جمله :

۱ چگونه مسح کردن بر پاها جایز نیست ، ولی مسح بر کفش ها جایز است با این

که هنگامی که سخن از شستن پاها به میان می آید، می گویند پا آلودگی دارد، آن را بشوید بهتر است، تا این که آن را مسح کنید.

آیا مسح کردن کفش های آلوده، می تواند جانشین شستن شود؟ بسیاری به تخییر میان شستن پا و مسح بر کفش ها قائل شده اند.

۲ چرا ظاهر قرآن مجید را که می گوید سر و پاها را مسح کنید، رها کرده و به سراغ مسح کفش ها رفته اید؟

۳ چرا روایات اهل بیت (علیهم السلام) را که متفقاً مسح بر کفش را نفی می کند و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آنها را در کنار کتاب الله مایه نجات شمرده در نظر نمی گیرید؟

۴ درست است که روایاتی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد شده که آن حضرت مسح بر کفش کردند، ولی در مقابل آن روایات معتبری نیز داریم که می گویند پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پاها را مسح می فرمود، چرا به هنگام تعارض روایات به سراغ آیه قرآن نمی رویم و آن را حاکم در این اختلاف روایات نمی کنیم و مرجع قرار نمی دهیم؟

و هر قدر در این مسأله بیشتر غور و بررسی کنیم به شگفتی های بیشتری برخورد می کنیم:

در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» می خوانیم: مسح بر کفش در مقام ضرورت و اضطرار واجب و بدون ضرورت جایز است هر چند شستن پاها افضل می باشد.

سپس از «حنابله» نقل می کند که مسح بر کفش ها از درآوردن

آن و شستن پاها افضل می باشد که اخذ به رخصت و شکر نعمت است و بعضی از اتباع ابوحنیفه نیز با آن موافقت کرده اند .  
(۱)

سپس ادعا می کند که مسح بر کفش ها با روایات زیادی ثابت شده که قریب به تواتر است . (۲)

و از همه جالب تر این که بحث گسترده ای درباره شروط چنین کفش ها و مقدار مسح و مدّت مسح (چند روز جایز است ادامه داشته باشد) و مستحبات و مکروهات و مبطلات مسح بر کفش ها و احکام کفشی را که روی کفش دیگر پوشند و جنس کفش و این که حتماً از چرم باشد یا غیر چرم هم کافی است و حکم کفش های شکاف دار و بی شکاف و . . . که بخش مهمی از این کتاب را در بر می گیرد . (۳)

۵ چرا روایات مسح بر کفش ها را به موارد ضرورت و مسافرت ها و جنگ ها و مواقعی که امکان بیرون آوردن کفش از پا نبوده ، یا بسیار مشکل بوده ، حمل نمی کنید . این ها سؤالاتی است که پاسخی ندارد ، جز این که پیش داوری ها سبب این غوغا در یک مسأله ساده شده است .

من خود در فرودگاه جدّه ناظر بودم که یکی از این برادران برای وضو آمد و پاها را به جای مسح به دقت شست ، دیگری آمد صورت و دست ها را شست و دستی بر کفش خود کشید و به سراغ نماز رفت .

در حیرت فرو رفتم و گفتم مگر ممکن است شخص حکیمی مانند پیامبر(صلی الله



علیه و آله) چنین دستوری داده باشد که نمی توان توجیهی برای آن یافت .

بعد از این سؤالات لازم است به سراغ مدارک اصلی مسأله برویم و از لابه لای روایات نکته اصلی این فتوا و همچنین راه حل عقلایی آن را پیدا کنیم :

روایات چند گروه است :

الف) روایاتی که در منابع اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده و آنها عموماً و متفقاً مسح بر کفش را نفی می کنند ، به عنوان نمونه :

۱ شیخ طوسی از ابی الورد نقل می کند ، می گوید : به امام ابو جعفر (الباقر) علیه السلام عرض کردم ، ابوظبیان نقل می کند که علی (علیه السلام) را دیدم که آب را ریخت و بر کفش های خود مسح کرد ، فرمود : ابوظبیان دروغ می گوید : «أَمَا بَلَّغَكُمْ قَوْلُ عَلِيٍّ (علیه السلام) فِيكُمْ : سَبَقَ الْكِتَابُ الْخُفَّيْنِ ؟ فَقُلْتُ : هَلْ فِيهِمَا رُخْصَةٌ ؟ فَقَالَ : لَا إِلَّا مِنْ عَيْدٍ وَتَقِيَّةٍ أَوْ تَلَجُّ تَخَافُ عَلَيَّ رَجُلَيْكَ ؛ آیا به تو نرسیده است که علی (علیه السلام) فرمود قرآن مجید (آیه سوره مائده درباره مسح پاها در وضو) بر مسح بر کفش ها پیشی گرفته است ، عرض کردم آیا رخصتی برای مسح کردن بر کفش ها وجود دارد ؟ فرمود : نه ! مگر در برابر دشمنی قرار بگیری و بخواهی تقیه کنی یا برف زمین را فرا گرفته باشد و بر پاهای خود بترسی» . (۴)

از این حدیث چند نکته استفاده می شود :

اولاً : با این که مشهور در روایات اهل سنت این است که علی (علیه السلام) مسح بر کفش را جایز نمی شمرد ، چگونه

ابوظبیان و امثال او به خود اجازه می دهند ، به آن حضرت دروغ ببندند ، آیا توطئه ای در کار بوده ؟ پاسخ این سؤال را بعداً خواهیم دانست .

ثانیاً : علی (علیه السلام) راه را نشان می دهد و می گوید : قرآن مجید بر همه چیز پیشی می گیرد و چیزی بر قرآن پیشی نمی گیرد . اگر روایتی هم برخلاف قرآن دیده شود ، باید توجیه و تفسیر گردد . آن هم در مورد سوره مائده (سوره ای که آیه وضو در آن آمده است) که آیات آن هرگز نسخ نشده است .

ثالثاً : امام باقر (علیه السلام) نیز راه را نشان می دهد که اگر روایتی درباره مسح بر کفش ها وارد شده باشد ، بر ضرورت مانند سرمای شدید که خوف بر پاها وجود داشته باشد حمل می شود .

۲ مرحوم صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» در حدیثی از

امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل می کند که فرمود : «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ . . . لَا نَمَسُّحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ فَمَنْ كَانَ مِنْ شَيْعَتِنَا فَلْيَقْتَدِ بِنَا وَلْيَسْتَنَّ بِسُنَّتِنَا ؛ ما خاندانی هستیم که روی کفش مسح نمی کنیم ، هر کس از پیروان ماست به ما اقتدا کند و سنت ما را بپذیرد» . (۵)

۳ در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) تعبیر عجیبی نقل شده که فرمود : «مَنْ مَسَّحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ فَقَدْ خَالَفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَكِتَابَهُ وَوُضُوءَهُ لَمْ يَتَمَّ وَصَلَاتُهُ غَيْرُ مُجْزِيَةٍ ؛ کسی که بر کفش مسح کند مخالفت با خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و قرآن مجید کرده و وضویش

تمام نیست و نمازش مجزی نمی باشد». (۶)

با توجه به روایاتی که از علی (علیه السلام) درباره عدم جواز مسح بر کفش ها رسیده به یاد سخنی از فخر رازی می افتیم که در مورد مسأله جهر و اخفات در بسم الله، با توجه به این که گروهی آهسته خواندن بسم الله را لازم می دانستند و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) جهر را لازم می شمرد، چنین می گوید: «من اتخذ علیاً إماماً لدینه فقد استمسک بالعروه الوثقی فی دینه و نفسه؛ هر گاه کسی علی (علیه السلام) را پیشوای دین خود قرار دهد به دستگیره محکمی در دین و نفس خود دست زده است». (۷)

ولی با این حال به سراغ روایات دیگر می رویم.

ب) روایاتی که مسح بر روی کفش ها را اجازه می دهد دو گونه است:

گروه اول: روایاتی که به طور مطلق چنین اجازه ای می دهد، مانند:

حدیث مرفوعه سعد بن ابیوقاص از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره وضو (مسح) بر کفش ها: «أَنَّه لَا بَأْسَ بِالْوُضُوءِ عَلَی الْخُفَّینِ». (۷)

در حدیث دیگری که طبق نقل بیهقی در صحیح بخاری و صحیح مسلم از حدیفه چنین نقل شده است: «مشی رسول الله (صلی الله علیه وآله) إلی سباطه قوم فبال قائماً ثم دعا بماء فجثته بماء فتوضأ و مسح علی خفیه».

با نهایت معذرت و شرمندگی و به حکم اجبار به ترجمه حدیث می پردازیم: «رسول خدا به محلّ زباله قومی رفت و ایستاده بول کرد. سپس آبی خواست و من (حدیفه) آبی برای او بردم و

او وضو گرفت و مسح بر کفش خود کرد!!» . (۸)

ما اطمینان داریم که این حدیث مجعول است و از سوی بعضی از منافقان برای ضربه زدن به قداست رسول خدا(صلی الله علیه و آله) جعل شده و سپس به کتاب هایی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم (بر اثر سادگی نویسندگان آنها) راه یافته است .

آیا کسی که کمترین شخصیتی داشته باشد ، دست به چنین کاری می زند که لوازم عدیده بسیار نامطلوبی دارد که قلم از شرح آن شرم دارد ؟ چقدر جای تأسف است که در کتاب صحاح این قبیل روایات آمده و هنوز هم به آن استدلال می کنند .

به هر حال این روایات و مانند آنها قید و شرط خاصی برای مسح بر کفش ها ندارد .

گروه دوّم : از این روایات ، استفاده می شود که مسح بر کفش ها (اگر جایز بوده) منحصر به موارد ضرورت بوده است ، مانند :

روایتی که مقدم بن شریح از عایشه نقل می کند ، می گوید از وی درباره مسح بر کفش ها سؤال کردم ، گفت : به سراغ علی(علیه السلام) برو که با رسول خدا(صلی الله علیه و آله)مسافرت می کرد ، من به سراغ آن حضرت آمدم و در این باره سؤال کردم ، فرمود : «کنّا إذا سافرنا مع رسول الله(صلی الله علیه و آله) یامرنا بالمسح علی خفافنا ؛ هنگامی که با رسول خدا مسافرت می کردیم به ما دستور می داد روی کفش ها مسح کنیم» . (۹)

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که مسأله مسح کردن بر کفش

ها مربوط به موارد ضرورت بوده است ، لذا می فرماید : در سفرها چنین به ما دستور می داد .

و روایات دیگری از این قبیل .

دقت در مجموع روایاتی که در منابع معروف اهل سنت وارد شده ، بدون پیش داوری های قبلی نشان می دهد :

اولاً : طبق قاعده شناخته شده در علم اصول ، (قاعده جمع میان مطلق و مقید به تقييد مطلقات) باید روایاتی را که مطلقاً اجازه مسح بر کفش ها را می دهد ، حمل بر موارد ضرورت کنیم ، مانند سفر یا میدان نبرد ، یا موارد مشابه دیگر و جالب این که در سنن بیهقی یک باب مفصل درباره مقدار زمانی که جایز است بر کفش ها مسح کنند عنوان کرده و با چندین روایت ، محدود بودن آن را به سه روز در سفر و یک روز در حضر و مانند آن بیان می کند . (۱۰)

آیا این همه روایات ، دلیل روشنی بر این حقیقت نیست که تمام آنچه در روایات راجع به مسح بر کفش ها ذکر شده ، مخصوص حالات ضرورت است و در حال عادی معنا ندارد که کفش را از پا بیرون نکنیم و مسح بر پا نکشیم .

و این که بعضی می گویند این برای رفع عسر و حرج از امت است ، سخن قابل قبولی نیست ، زیرا در آوردن کفش های معمولی کمترین زحمتی ندارد .

ثانیاً : با توجه به روایات متعدّد از علی (علیه السلام) در منابع معروف اهل بیت (علیهم السلام) و اهل سنت که علی (علیه السلام) می فرمود این مسح مربوط به قبل

از نزول آیه ۶ سوره مائده درباره وضو بوده ، نشان می دهد که اگر اجازه ای هم بوده ، مربوط به قبل از نزول این آیه بوده است . بعد از نزول این آیه حتی در جنگ ها و مسافرت نیز مسح بر کفش ها جایز نبوده ، زیرا در صورت وجود مشکل از جهت کندن کفش ، به جای وضو تیمم می کرده اند ، زیرا دستور تیمم هم به طور کلی در ذیل همان آیه آمده است .

ثالثاً: اگر بعضی در حضر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را دیده اند که مسح بر کفش می کند ، از جهت این بوده که روی کفش پیامبر(صلی الله علیه وآله) شکافی داشت که مسح کردن از لای آن ممکن بوده است .

مرحوم صدوق از محدثان معروف امامیه در اثر معروف خود «من لایحضره الفقیه» می گوید : نجاشی کفشی برای پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) هدیه داده بود که روی آن شکافی داشت . پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در حالی که کفش را برپا داشت روی پای خود را مسح فرمود . جمعی از ناظران گمان کردند آن حضرت روی کفش ها مسح کرده است . (۱۱)

محدث معروف بیهقی در «السنن الکبری» یک باب تحت عنوان «باب الخف الذی مسح علیه رسول الله(صلی الله علیه وآله)» عنوان کرده ، و از بعضی از احادیث این باب استفاده می شود که کفش های غالب مهاجران و انصار دارای شکاف بود «و کانت کذلک خفاف المهاجرین و الأنصار مخرقه مشققه» . (۱۲)

بنابراین بسیار محتمل است که آنها هم روی خود پاها مسح می کردند .

از شگفتی های این بحث آن است که راویان احادیث مسح بر روی کفش ها ، کسانی هستند که گاه توفیق تشرّف خدمت حضرت را داشتند ، ولی علی (علیه السلام) که دائماً در محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود ، طبق احادیث معروف اهل سنت این سخن را هرگز قبول نداشت .

و از آن شگفت انگیزتر این که از عایشه که غالباً با آن حضرت (صلی الله علیه وآله) بوده نقل کرده اند که می گفت : «لئن تقطع قدمای أحبّ إلیّ من أنْ أمسح علی الخفین ؛ اگر پاهای من قطع شود از این خوش تر دارم که روی کفش هایم مسح کنم !» . (۱۳)

۱ . الفقه علی المذاهب الاربعه ، جلد ۱ ، صفحه ۱۳۵ .

۲ . همان مدرک ، صفحه ۱۳۶ .

۳ . همان مدرک ، از صفحه ۱۳۵ تا ۱۴۷ .

۴ . من لا یحضره الفقیه ، جلد ۴ ، صفحه ۴۱۵ .

۵ . وسائل الشیعه ، جلد ۱ ، صفحه ۲۷۹ .

۶ . تفسیر کبیر فخر رازی ، جلد ۱ ، صفحه ۲۰۷ .

۷ . السنن الکبری ، جلد ۱ ، صفحه ۲۶۹ .

۸ . همان مدرک ، صفحه ۲۷۰ .

۹ . السنن الکبری ، جلد ۱ ، صفحه ۲۷۲ .

۱۰ . السنن الکبری ، جلد ۱ ، صفحه ۲۷۵ و ۲۷۶ .

۱۱ . من لا یحضره الفقیه ، جلد ۱ ، صفحه ۴۸ .

۱۲ . السنن الکبری ، جلد ۱ ، صفحه ۲۸۳ .

۱۳ . مبسوط سرخسی ، جلد ۱ ، صفحه ۹۸ .

**نتیجه نهایی بحث**

وظیفه اصلی را در وضو به وضوح ، مسح بر پاها شمرده است ، (آیه ۶ سوره مائده) و تمام روایات اهل بیت (علیهم السلام) و فتاوی فقهای پیروان آنها بر همین امر استقرار یافته است .

۲ فقهای اهل سنت وظیفه اصلی را غالباً شستن پاها می دانند ولی اکثر آنها اجازه می دهند که در حال اختیار روی کفش ها را مسح کنند ! و بعضی آن را منحصر به موارد ضرورت می دانند .

۳ روایاتی که درباره مسح بر کفش ها در کتب منبع برادران اهل سنت آمده به قدری ضدد و نقیض است که هر محققى را به شک می اندازد . بعضی مطلقاً اجازه مسح بر کفش ها را می دهد و بعضی مطلقاً نفی می کند و بعضی محدود به حال ضرورت می کند و مقدار آن را در سفر سه روز و در حضر یک روز تعیین می نماید .

۴ بهترین طریق جمع میان روایات آن است که مدار اصلی ، مسح بر خود پاهاست (و به عقیده آنها شستن پاها) و به هنگام ضرورت مانند جنگ و سفرهای سخت که آنها به جای نعلین ، کفش و به تعبیر آنها خفّ می پوشیدند و بیرون آوردن آن از پا مشکلاتی داشت بر روی کفش (شبهه جیره) مسح می کردند .

## فصل نهم : بسم الله جزء سوره حمد است

### یک نکته شگفت آور

هنگامی که پیروان اهل بیت (علیهم السلام) به زیارت خانه خدا مشرف می شوند و برای حفظ وحدت ، طبق دستوری که ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به آنها داده اند ، در نماز جماعت برادران اهل سنت شرکت می کنند و به فضیلت نماز



در مسجد الحرام و مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) نائل می شوند ، نخستین چیزی که توجه آنها را به خود جلب می کند این است که می بینند ائمه محترم جماعت آنها یا «بسم الله الرحمن الرحیم» در آغاز سوره حمد مطلقاً نمی گویند یا آهسته و مخفی می گویند حتی در نمازهای جهریه مانند مغرب و عشا .

این در حالی است که مشاهده می کنند در تمام قرآن های موجود که غالباً در مکه چاپ شده است ، سوره حمد هفت آیه دارد که یکی از آنها بسم الله است و این سبب تعجب همه می شود که چرا بسم الله مهمترین آیه قرآن به چنین سرنوشتی گرفتار شده است .

ولی هنگامی که از ما سؤال می کنند و داستان اختلاف روایات و مذاهب اهل سنت را در بسم الله برای آنها نقل می کنیم ، تعجب آنها افزون می شود . لازم است در این جا نخست به فتاوی موجود در این مسأله و سپس به روایات مختلفی که در این بحث وارد شده است ، مراجعه کنیم .

به طور کلی فقهای اهل سنت سه گروه شده اند :

۱ گروهی می گویند بسم الله در آغاز سوره حمد باید خوانده شود . در نمازهای جهریه به صورت جهر و در نمازهای اخفائیه به صورت آهسته ، اینها امام شافعی و اتباع او هستند .

۲ کسانی که می گویند خوانده شود ولی مطلقاً آهسته بخوانند و آنها حنابله (پیروان احمد حنبل) هستند .

۳ گروه دیگری خواندن بسم الله را مطلقاً ممنوع می دانند و آنها پیروان امام مالک هستند .

قول پیروان ابوحنفیه نیز نزدیک به مالک است .

عبارت ابن قدامه فقیه مشهور اهل سنت در کتاب مغنی چنین است :

«إنَّ قراءه بسم الله الرحمن الرحيم مشروعه فی أوّل الفاتحه و أوّل کلّ سوره فی قول أكثر أهل العلم و قال مالک و الأوزاعی لا یقرؤها فی أوّل الفاتحه . . . و لا تختلف الروایه عن أحمد أنّ الجهر بها غیر مسنون . . .

و یروی عن عطاء و طاووس و مجاهد و سعید بن جبیر الجهر بها و هو مذهب الشافعی . . . قرائت بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز سوره حمد و در آغاز هر سوره ای نزد اکثر اهل علم مشروع است ولی مالک و اوزاعی (از فقهای اهل سنت) گفته اند در آغاز سوره حمد خوانده نشود ، و (در مورد جهر به بسم الله) روایاتی که از احمد حنبل نقل شده همه می گوید ، جهر به بسم الله مستحب نیست . . . و از عطا و طاووس و مجاهد و سعید بن جبیر روایت شده که جهر به بسم الله شود و مذهب شافعی نیز همین است» . (۱)

در این عبارت هر سه قول از آنان نقل شده است .

و در تفسیر «المنیر» از وهبه زحیلی چنین آمده است :

«قال المالکیه و الحنفیه لیست البسمله بآیه من الفاتحه و لا غیرها إلا من سوره النمل . . .

إلا أنّ الحنفیه قالوا یقرء المنفرد بسم الله الرحمن الرحيم مع الفاتحه فی کلّ رکعه سرّاً . . .

و قال الشافعیه و الحنابله البسمله آیه من الفاتحه یجب قرائتها فی الصلوه

إلاَّ أَنْ الحنابله قالوا كالحنفيّه يقرؤ بها سرّاً و لا- يجهر بها و قال الشافعيّه : يسرّ بها في الصلاه السريّه و يجهر بها في الصلاه الجهريه ;

پيروان مالک و ابوحنفيه مي گویند که بسم الله جزء آیات سوره حمد و ساير سوره های قرآن نیست ، تنها آیه ای است در (داخل) سوره نمل . . . ولی پيروان ابوحنفيه مي گویند : کسی که فرادی نماز می خواند بسم الله الرحمن الرحيم را در هر رکعت آهسته با سوره حمد می خواند . . . ولی پيروان شافعی و احمد حنبل می گویند : بسم الله آیه ای از سوره فاتحه است که واجب است در نماز خوانده شود ، با این تفاوت که حنبلی ها همچون حنفی ها می گویند آهسته خوانده شود و جهر در آن جایز نیست ، ولی شافعی ها می گویند در نمازهای اخفایی آهسته می خواند (نماز ظهر و عصر) و در نمازهای جهری (مغرب و عشا و صبح) بلند می خواند . (۲)

بنابراین قول شافعی ها از همه اقوال به قول فقهای شیعه نزدیک تر است ، جز این که اصحاب ما در همه نمازها جهر به بسم الله را مستحب می دانند و خواندن بسم الله را در سوره حمد به اتفاق واجب می شمردند و در ساير سوره ها مشهور و معروف جزئیت است .

به راستی یک محقق بی نظر در حیرت فرو می رود ، چرا که می بیند پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ۲۳ سال تمام ، اکثر نمازهای خود را به جماعت در حضور همه خوانده است و همه نماز حضرت را

با گوش خود شنیده اند ، اما با گذشت یک مدّت کوتاه این اختلاف وحشتناک پیدا شده ، بعضی می گویند خواندن بسم الله ممنوع است ، بعضی می گویند واجب است ، گروهی می گویند باید آهسته خوانده شود ، گروه دیگری می گویند در نمازهای جهریّه باید بلند خوانده شود !!

آیا این اختلاف عجیب و باورنکردنی نشان نمی دهد که مسأله عادی نیست و دست یک گروه سیاسی ، در پشت این برنامه کار می کرده که احادیث ضدّ و نقیضی را جعل کرده اند و به آن حضرت نسبت داده اند (این سخن سر بسته بماند تا آن را شرح دهیم) .

بخاری در صحیح خود حدیثی آورده که می تواند پرده از روی رازهایی بردارد ، می گوید : مُطَرِّف از «عمران بن حصین» نقل می کند که هنگامی که با علی (علیه السلام) در بصره نماز خواند ، گفت : «ذُكِّرْنَا هَذَا الرَّجُلَ صَلَاةً كُنَّا نَصَلِّيْهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ؛ این مرد نمازی را که ما با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خواندیم ، به یاد ما آورد !» . (۳)

آری معلوم می شود همه چیز ، حتی نماز را تغییر دادند !

«شافعی» در کتاب معروف «الامّ» از «وهب بن کیسان» نقل می کند : «كُلُّ سَنَنِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَدْ غَيَّرَتْ حَتَّى الصَّلَاةِ ؛ تمام سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را تغییر دادند حتی نماز را !» . (۴)

۱ . المغنی ابن قدامه ، جلد ۱ ، ص ۵۲۱ .

۲ . تفسیر المنیر ، جلد ۱ ، صفحه ۴۶ .

. صحیح بخاری ، جلد ۱ ، صفحه ۱۹۰ .

. ۴ . الامّ ، جلد ۱ ، ص ۲۶۹ .

## احادیث نبوی در جهر به بسم الله

### احادیث نبوی در جهر به بسم الله

دو گروه حدیث کاملاً متفاوت درباره این مسأله در کتب معروف اهل سنت آمده و همان سبب اختلاف فتاوی آنها شده و عجیب این که گاه یک راوی معین چندین حدیث ضدّ و نقیض دارد که نمونه آن را در میان احادیث آینده ملاحظه خواهید کرد .

### گروه اول

روایاتی است که نه تنها بسم الله را جزء سوره حمد می شمرد بلکه بلندگفتن را مستحب (یا لازم) می داند .

در این گروه به پنج حدیث از پنج راوی معروف بسنده می کنیم :

۱ حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که مقام والايش بر همه معلوم است که در سفر و حضر و خلوت و جلوت با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همراه بود . دارقطنی در کتاب سنن خود از آن حضرت نقل می کند که فرمود : «کان النبی (صلی الله علیه و آله) یجهر ببسم الله الرحمن الرحیم فی السورتین جمعاً پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بسم الله الرحمن الرحیم را با صدای جهر در هر دو سوره (حمد و سوره) می خواند» . (۱)

۲ انس بن مالک که خادم مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و از جوانی در خدمتش قرار گرفت طبق نقل حاکم در مستدرک می گوید : «صلیة خلف النبی (صلی الله علیه و آله) و خلف أبی بکر و خلف عمر و خلف عثمان و خلف علی کلهم کانوا یجهرون بقرائته بسم الله الرحمن الرحیم» . (۲)

۳ عایشه که به طور طبیعی شب ها و روزها با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود مطابق نقل «دارقطنی» می گوید : «إن رسول الله (صلی الله علیه و آله) کان یجهر ببسم الله الرحمن الرحیم»

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بسم الله الرحمن الرحيم را با صدای بلند می خواند». (۳)

۴ ابوهریره راوی معروف برادران اهل سنت که بسیاری روایات خود را در کتب صحاح و غیر آن به وسیله او نقل کرده اند ، می گوید : «کان رسول الله(صلی الله علیه وآله) یجهر بسم الله الرحمن الرحيم فی الصلوه رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بسم الله را در نماز با صدای بلند می خواند» .

این حدیث در سه کتاب معروف السنن الکبری(۴) و مستدرک حاکم(۵) و سنن دارقطنی(۶) آمده است .

۵ در حدیث دیگری می خوانیم که جبرئیل نیز در مقام تعلیم نماز به پیامبر(صلی الله علیه وآله) بسم الله را بلند خواند . نعمان بن بشیر طبق نقل دارقطنی می گوید : رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود : «أَمَنَى جِبْرِئِيلُ عِنْدَ الْكَعْبَةِ فَجَهَرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ جِبْرِئِيلُ فِي نَزْدِ كَعْبَةِ إِمَامَتِ مَرَا دَاشَتْ وَ بِسْمِ اللَّهِ رَا بَلَنْدِ خَوَانْدَ» . (۷) و روایات بسیار دیگری .

جالب این که بعضی از دانشمندان معروف که احادیث جهر به بسم الله را در کتب خود آورده اند ، ذیل بعضی از آنها تصریح کرده اند که روایت حدیث عموماً از ثقات هستند ، مانند حاکم در مستدرک .

باید در این جا اضافه کنیم که بسم الله در منابع فقه و حدیث اهل بیت(علیهم السلام) به عنوان یک آیه از سوره حمد ، آمده و روایات در این زمینه تقریباً متواتر است و در روایات کثیری تصریح به جهر به بسم الله شده است .

برای آگاهی بیشتر از این روایات به کتاب وسائل الشیعه

ابواب قرائت در نماز «باب ۱۱، ۱۲، ۲۱ و ۲۲» مراجعه شود. ده ها روایت از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در این زمینه در کتاب هایی مثل کافی، عیون اخبار الرضا (علیه السلام) و مستدرک الوسائل (ابواب مربوط به قرائت قرآن در نماز) نقل شده است.

آیا با توجه به حدیث ثقلین که فریقین آن را نقل کرده اند که می فرماید بعد از من دست به دامان قرآن و اهل بیتم بزنید تا گمراه نشوید نباید در چنین مسأله اختلاف برانگیزی به سراغ مذهب اهل بیت (علیهم السلام) رفت و از آنان پیروی نمود؟!

## گروه دوم

روایاتی که یا بسم الله را جزء سوره حمد نمی شمرد یا از بلند کردن صدا و جهر به بسم الله منع می کند از جمله :

۱ در حدیثی که در صحیح مسلم از قتاده نقل شده است، می خوانیم که انس می گوید: «صلیت مع رسول الله (صلی الله علیه وآله) و ابی بکر و عمر و عثمان فلم أسمع احداً منهم یقرء بسم الله الرحمن الرحیم؛ با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر و عمر و عثمان نماز خواندم از هیچ یک از آنان نشنیدم که بسم الله را بخواند». (۸) توجه داشته باشید در این حدیث درباره قرائت علی (علیه السلام) سخنی به میان نیامده است!

راستی حیرت آور است، یک فرد معین مانند انس یک بار با صراحت می گوید پشت سر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و سه خلیفه نخستین و علی (علیه السلام) نماز خواندم، همه بسم الله را با صدای بلند می خواندند،

جای دیگر می گوید پشت سر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) و سه خلیفه نخستین نماز خواندم ، هیچ یک از آنان بسم الله را نمی خواندند تا چه رسد به صدای بلند و جهر .

آیا هر خردمندی در این جا به فکر فرو نمی رود که دست جاعلین حدیث برای خنثی کردن حدیث نخست به دلیلی که به زودی خواهد آمد به جعل حدیث دوّم و نسبت دادن آن به انس در کار بوده است ، و چون جهر به بسم الله از سوی علی (علیه السلام) است و پیروان او در همه جا معروف بوده ، نام او را ذکر نکرده اند تا مایه رسوایی نشود ؟

۲ در سنن بیهقی از عبدالله بن مغفل نقل می کند که می گوید : «سمعنی ابي و أنا أقرأ بسم الله الرحمن الرحيم فقال : أي بنی محدث ؟ صلیت خلف رسول الله (صلی الله علیه وآله) و ابي بكر و عمر و عثمان فلم أسمع أحداً منهم جهر بسم الله الرحمن الرحيم ؛ پدرم شنید من بسم الله را (در نماز) می خوانم گفت : بدعت می گذاری ؟ من پشت سر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر و عثمان نماز خواندم ، هیچ یک را ندیدم بسم الله را بلند بخواند» . (۹) باز در این جا سخنی از نماز علی (علیه السلام) به میان نیامده است .

۳ در المعجم الوسیط طبرانی می خوانیم که ابن عباس گفت :

«كان رسول الله (صلی الله علیه وآله) إذا قرء بسم الله الرحمن الرحيم هزء منه المشركون و قالوا محمد يذكر إله اليمامة و كان مسيلمه



یسمی «الرحمن» فلما نزلت هذه الآية امر رسول الله (صلى الله عليه وآله) ان لا يجهر بها؟ ; هنگامی که رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بسم الله الرحمن الرحيم را می خواند مشرکان مسخره می کردند، زیرا «رحمان» نام مسیلمه مدعی الوهیت در سرزمین یمامه بود و می گفتند منظور محمد همان خدای یمامه است، به همین جهت پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) دستور داد این آیه را بلند نخوانند! .

آثار جعل از این حدیث کاملاً هویداست، زیرا:

اولاً: کلمه «رحمن» در قرآن تنها در بسم الله الرحمن الرحيم نیامده و در ۵۶ مورد دیگر نیز آمده است و تنها در سوره مریم در ۱۶ آیه تکرار شده، بنابراین سوره های دیگر قرآن را هم نباید خواند، مبدا مشرکین مسلمانان را به سخریه بکشند .

ثانیاً: مشرکان همه آیات قرآن را به استهزاء می کشیدند چنان که در آیات متعدّد قرآن از جمله آیه ۱۴۰ سوره نساء می خوانیم: (إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ) و مشرکان اذان نماز را استهزا می کردند چنان که در آیه ۵۸ مائده می خوانیم: (وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا) آیا پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) دستور داد اذان را ترک کنند، یا آهسته بگویند مبدا مشرکان استهزا کنند .

اساساً مشرکان خود پیامبر (صلى الله عليه وآله) استهزا می کردند: (وَإِذَا رَأَوْكَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْكُمْ يَتَّبِعُونَكَ إِلَّا هُزُوًا) (۱۰) بنابراین باید پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) از دیده ها پنهان گردد .

گذشته از همه اینها خداوند به پیغمبرش با صراحت

می گوید ما شرّ استهزا کنندگان را از تو دور خواهیم کرد: (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ). (۱۱)

ثالثاً: مسیلمه کسی نبود که به حساب آید و کوچک تر از آن بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر این که نام او رحمان بود، آیات قرآن را پنهان کند یا آهسته بخواند به خصوص این که ادعاهای مسیلمه در سال دهم هجری انعکاس یافت، زمانی که اسلام در کمال قوت و قدرت بود.

این حقایق روشن نشان می دهد که جاعلان این حدیث در کار خود بسیار ناشی و ناآگاه بودند.

۴ در حدیثی که ابن ابی شیبہ در کتاب مصنف خود آورده می خوانیم که ابن عبّاس می گفت: «الجهر بسم الله الرحمن الرحيم قرائه الأعراب بسم الله را با صدای بلند خواندن از عادات عرب های بیابانی بوده است». (۱۲)

این در حالی است که در حدیث دیگری داریم که علی بن زید بن جدعان می گوید: «عبادله» (عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر) هر سه نفر بسم الله را با صدای بلند می خواندند». (۱۳)

و از آن بالاتر جهر به بسم الله سیره علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده و این در تمام کتب شیعه و اهل سنت مشهور است. آیا علی (علیه السلام) از اعراب بیابانی بود؟! آیا این احادیث ضدّ و نقیض دلیل بر سیاسی بودن این مسأله نیست؟

آری! حقیقت این است که علی (علیه السلام) جهر به بسم الله می فرمود و هنگامی که معاویه بعد از شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) و دوران

کوتاه خلافت امام حسن مجتبی (علیه السلام) بر سر کار آمد، اصرار داشت تمام آثار علوی را از صفحه جهان اسلام برچیند، زیرا می دانست نفوذ فکری و معنوی آن حضرت در افکار عمومی مسلمین تهدیدی برای سلطنت اوست.

شاهد گویای این سخن این که در حدیثی که حاکم در مستدرک آن را معتبر شمرده، از انس بن مالک (خادم خاص پیامبر) می خوانیم: معاویه به مدینه آمد و در یکی از نمازهای جهری (صبح یا مغرب و عشا) بسم الله الرحمن الرحیم را در سوره حمد قرائت کرد ولی در سوره بعد از آن نخواند، هنگامی که سلام نماز را داد گروهی از مهاجران و انصار (که شاید برای حفظ جان خویش در نماز شرکت کرده بودند) از هر طرف فریاد زدند: «أسرقت الصلاه أم نسیت؟!؛ آیا چیزی از نماز را سرقت کردی یا فراموش کردی؟!» معاویه در نماز بعدی بسم الله را هم در آغاز حمد خواند و هم در آغاز سوره بعد از آن. (۱۴)

گویا معاویه می خواست از این طریق مهاجران و انصار را بیازماید که تا چه حد در برابر بسم الله و جهر به آن حساسیت دارند، ولی کار خود را همچنان در شام و مناطق دیگر ادامه داد.

### پی نوشتها

۱. سنن دارقطنی، جلد ۱، صفحه ۳۰۲، همین حدیث را سیوطی در کتاب در المنثور، جلد ۱، صفحه ۲۲ آورده است.

۲. مستدرک الصحیحین، جلد ۱، صفحه ۲۳۲.

۳. الدر المنثور، جلد

۱، صفحه ۲۳.

۴. السنن الكبرى، جلد ۲، صفحه ۴۷.

۵. مستدرک الصحيحین، جلد ۱، صفحه ۲۰۸.

۶. دارقطنی، جلد ۱، صفحه ۳۰۶.

۷. سنن دارقطنی، جلد ۱، صفحه ۳۰۹.

۸. صحیح مسلم، جلد ۲، باب حجّه من قال لا یجهر بالبسمله، صفحه ۱۲.

۹. السنن الكبرى، جلد ۲، صفحه ۵۲.

۱۰. سوره انبیاء، آیه ۳۶.

۱۱. سوره حجر، آیه ۹۵.

۱۲. مصنف ابن ابی شیبّه، جلد ۲، صفحه ۸۹.

۱۳. الدرّ المنثور، جلد ۱، صفحه ۲۱.

۱۴. مستدرک الصحيحین، جلد ۱، صفحه ۲۳۳.

### ما بین الدّفتین از قرآن است

به یقین آنچه در میان دو جلد قرآن قرار دارد، جزء قرآن است و این که بعضی می گویند بسم الله جزء قرآن نیست و فقط برای جداسازی سوره هاست، اولاً: این سخن در مورد سوره حمد صادق نیست، و همان گونه که در تمام قرآن های موجود شماره گذاری شده، آیه ای از سوره حمد است. ثانیاً: چرا این جداسازی در سوره براءت انجام نگرفته است و اگر گفته شود به خاطر ارتباط این سوره با سوره قبل از آن یعنی سوره انفال است، به هیچ وجه قابل قبول نیست، زیرا اتفاقاً هیچ ارتباط پیوندی بین مفهوم آخرین آیات سوره انفال و نخستین آیات سوره براءت وجود ندارد، درحالی که بسیاری از سوره های

قرآن است که با یکدیگر بی ارتباط نیستند ولی بسم الله آنها را از هم جدا کرده است .

حق این است که گفته شود بسم الله جزء هر سوره است آن گونه که ظاهر قرآن چنین است و اگر در سوره توبه بسم الله ذکر نشده به خاطر آن است که این سوره با اعلان جنگ به دشمنانی که پیمان خود را شکسته بودند ، آغاز می شود و اعلان جنگ تناسب با نام رحمان و رحیم که بیانگر رحمت عامّه و خاصّه خداست ، ندارد .

### خلاصه بحث

۱ پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بسم الله را در آغاز سوره حمد و سایر سوره ها می خوانده (طبق روایات کثیره ای که از نزدیک ترین افراد به آن حضرت(صلی الله علیه وآله) برای ما نقل شده است) و مطابق تعدادی از روایات حضرت بسم الله را با جهر می خواند .

۲ روایاتی که برخلاف روایات فوق می گوید بسم الله اصلا جزء نیست ، یا همیشه حضرت با اخفا می خواند ، مشکوک بلکه با قرائتی که در خود آن روایات است ، مجعول به نظر می رسد و سیاست های مرموز بنی امیه در پشت آن کار می کرده ، زیرا معروف و مشهور بوده است که علی(علیه السلام) جهر به بسم الله می نمود و می دانیم آنها با تمام اموری که شعار علی(علیه السلام) محسوب می شده (هر چند آن را از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) گرفته بود) به مخالفت بر می خاستند .

این موضوع از اعتراض شدیدی که صحابه بر معاویه کردند و قرائن و شواهد

دیگری که قبلاً اشاره شد، آشکار می شود.

۳ امامان اهل بیت (علیهم السلام) عموماً به پیروی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که سال ها از محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) درس بلند خواندن بسم الله را آموخته بود، در این مسأله اتفاق نظر دارند تا آن جا که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «اجتمع آل محمد (صلی الله علیه وآله) على الجهر بيسم الله الرحمن الرحيم؛ آل محمد اتفاق نظر دارند که بسم الله را بلند بخوانند». (۱)

و اگر بنا باشد حداقل در این گونه مسائل به روایت ثقلین عمل شود و روایات اهل بیت (علیهم السلام) مورد توجه قرار گیرد، باید همه فقهای اهل سنت مانند امام شافعی جهر به بسم الله را لاقل در نمازهای جهری واجب بشمرند.

۴ به عنوان حسن ختام، این بحث را با دو سخن از فخررازی در «تفسیر کبیر» پایان می دهیم.

وی می گوید: «إنّ علیاً (علیه السلام) كان يبالي في الجهر بالتسميه فلما وصلت الدوله إلى بني أميه بالغوا في المنع من الجهر سعياً في إبطال آثار علی (علیه السلام)؛ علی (علیه السلام) در بلند خواندن بسم الله اصرار داشت، هنگامی که حکومت به بنی امیه رسید اصرار در منع از بلند خواندن داشتند تا آثار علی (علیه السلام) را از میان ببرند». (۲)

از شهادت این دانشمند بزرگ اهل سنت به مسأله بالا، سیاسی بودن حکم به اخفای بسم الله یا حذف آن روشن تر می شود.

و در جای دیگر از این کتاب، بعد از آن که از محدث معروف بیهقی نقل می کند که

عمر بن خطاب و ابن عباس و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر همگی بسم الله را بلند می خواندند ، می افزاید : «أما أن علي بن ابي طالب كان يجهر بالتسميه فقد ثبت بالتواتر و من اقتدى في دينه بعلي بن ابي طالب فقد اهتدى ، و الدليل عليه قول رسول الله (صلى الله عليه وآله) اللهم أدر الحق مع علي حيث دار ، أما علي بن ابي طالب بسم الله را بلند می خواند و این مطلب با تواتر به اثبات رسیده و هر کس در دین خود به علی بن ابي طالب (علیه السلام) اقتدی کند ، به تحقیق هدایت یافته است ، دلیل بر این مطلب سخن رسول خدا (صلى الله عليه وآله) است که عرضه داشت : خداوند حق را همراه علی قرار ده و بر محور وجود او به گردش درآور». (۳)

۱ . مستدرک الوسائل ، جلد ۴ ، صفحه ۱۸۹ .

۲ . تفسیر کبیر فخر رازی ، جلد ۱ ، صفحه ۲۰۶ .

۳ . همان مدرک ، صفحه ۲۰۴-۲۰۵ .

## فصل دهم : توسل به اولیاء الله

### توسل در گستره آیات و دلیل عقل

این مسأله (توسل به اولیاء الله) در پیشگاه خدا برای حل مشکلات مادی و معنوی از مهم ترین و جنجالی ترین مباحث میان وهابیان و سایر مسلمین جهان است . وهابیان تصریح می کنند توسل إلى الله با اعمال صالحه اشکالی ندارد ، ولی توسل به اولیاء الله جایز نیست . آن را نوعی شرک می دانند ، در حالی که سایر مسلمین جهان توسل به اولیاء الله را به معنایی که شرح خواهیم داد مجاز می شمردند .

پندار وهابیان این است که آیاتی از قرآن

مانع از این توسل است و آن را شرک می شمارند ، از جمله آیه شریفه (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۱) که درباره معبودهایی مانند فرشتگان است و مشرکان جاهلیت می گفتند «اگر ما آنها را پرستش می کنیم برای این است که ما را به خدا نزدیک کند» و قرآن این سخن آنها را شرک می شمارد . در آیه دیگر می گوید : «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» کسی را با خدا نخوانید . (۲)

در آیه دیگری می فرماید : «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ» کسی را که غیر از خدا می خوانند ، هیچ مشکلی از آنها را حل نمی کند . (۳)

توهم و پندار وهابیان این است که این آیات نفی توسل به اولیاء الله می کند . علاوه بر این بحث دیگری هم دارند . آنها می گویند به فرض که توسل به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حال حیاتش طبق بعضی از روایات جایز باشد ، در حال وفات و بعد از مرگ دلیلی بر جواز توسل به آن حضرت نداریم . این بود خلاصه ادعاهای آنها .

اما متأسفانه به خاطر همین گونه سخنان بی مدرک ، وهابیان بسیاری از مسلمانان را متهم به شرک و کفر کرده ، خون آنها را مباح دانسته و اموالشان را نیز مباح شمرده اند . خون های زیادی به این بهانه ریخته شد و اموال زیادی نیز به غارت رفت .

اکنون که اعتقاد آنها را دانستیم خوب است به اصل سخن برگردیم و مسأله توسل را از ریشه حل کنیم .

نخست به سراغ



«توسّل» در لغت و در آیات و روایات می رویم :

«توسّل» در لغت به معنای انتخاب وسیله ، و وسیله به معنای چیزی است که انسان را متقرّب به دیگری کند .

لسان العرب که از کتب معروف لغت است ، می گوید : «وَصَّلَ إِلَى اللَّهِ وَسِيلَةً إِذَا عَمِلَ عَمَلًا تَقَرَّبَ بِهِ إِلَيْهِ وَالْوَسِيلَةُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى الْغَيْرِ» توسّل جستن به سوی خدا و انتخاب وسیله این است که انسان عملی انجام دهد که او را به خدا نزدیک کند و وسیله به معنای چیزی است که انسان به کمک آن به چیز دیگری نزدیک می شود» .

در مصباح اللغه نیز آمده است : «الوسيلة ما يتقرّب به إلى الشيء و الجمع الوسائل» وسیله چیزی است که انسان با آن به چیز دیگر یا شخص دیگر نزدیک می شود و جمع «وسيله» هم «وسائل» است . در مقایس اللغه می خوانیم : «الوسيلة الرغبة و الطلب» وسیله به معنای رغبت و طلب است» .

بنابراین وسیله هم به معنای تقرّب جستن است و هم به معنای چیزی است که باعث تقرّب به دیگری می شود و این یک مفهوم وسیع و گسترده ای دارد . به آیات قرآن مجید باز می گردیم .

در قرآن مجید واژه وسیله در دو آیه به کار رفته است . اوّل آیه ۳۵ سوره مائده است که می گوید : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) . مخاطب در این آیه همه افراد با ایمانند . در این جا سه دستور داده شده است : اوّل

دستور به تقوا، دوّم دستور به انتخاب وسیله، وسیله ای که ما را به خدا نزدیک کند و سوّم دستور به جهاد در راه خدا. نتیجه مجموع این صفات، (تقوا و توّسل و جهاد) همان چیزی است که در آخر آیه آمده است:

«لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» این باعث فلاح و رستگاری شماست.

دوّمین موردی که وسیله در قرآن مجید به کار رفته، آیه ۵۷ سوره اسراء است. برای فهم معنای آیه ۵۷ باید به آیه ۵۶ برگردیم که می فرماید: «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا»؛ ای پیغمبر بگو: کسانی را که غیر از خدا می خوانید و معبود خود می دانید آنها را بخوانید، مشکلی را حل کنند آنها هیچ مشکلی را از شما نمی توانند حل کنند و هیچ تغییر و دگرگونی ایجاد کنند.

با توجه به جمله «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ» معلوم می شود منظور از این آیه بت ها و امثال آنها نیست، چون «الذین» برای ذوی العقول (صاحبان عقل) است، بلکه منظور از آن فرشتگانی است که آنها می پرستیدند یا حضرت مسیح است که گروهی به عنوان معبود پرستش او می کردند.

این آیه می گوید نه فرشتگان و نه حضرت مسیح نمی توانند مشکل شما را حل کرده و کشف ضرّ کنند.

آیه بعد می گوید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ» یعنی خود اینها (حضرت مسیح و فرشتگان) کسانی هستند که به درگاه خدای روند و با وسیله ای به او تقرّب می جویند، وسیله

ای که «(أَيُّهُمْ أَقْرَبُ)» هر وسیله ای که نزدیک تر باشد، «(وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ)» و امید به رحمت خدا دارند، «(وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ)» از عذاب خداوند می ترسند» چرا که «(إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا)»

عذاب پروردگارت چیزی است که از آن هر کسی وحشت دارد» .

اشتباه بزرگ و هائیمان این است که تصوّر می کنند مفهوم توسّیل به اولیاءالله این است که آنها را کاشف الضر بدانند یعنی برطرف کننده زیان ها و مشکلات . تصوّر می کنند آنها را مستقلاً سرچشمه قضای حاجات و دفع کربات می دانند ، در حالی که معنای توسّیل این نیست . آیاتی که وهائیمان به آن توسّیل بسته اند آیاتی است که درباره عبادت است ، در حالی که هیچ کس عبادت اولیاءالله نمی کند .

ما وقتی به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) متوسّل می شویم ، آیا عبادت پیغمبر می کنیم ؟ آیا ما پیغمبر را مستقلاً در تأثیر و کاشف الضر می دانیم ؟ توسّیلی که قرآن مجید به آن دعوت کرده این است که به آن وسیله به خدا نزدیک شویم . یعنی این ها در پیشگاه خدا شفاعت می کنند ، همین چیزی که ما در شفاعت گفتیم .

در واقع ماهیت توسّیل با ماهیت شفاعت یکی است . آیات زیادی دلیل بر شفاعت و دو آیه هم درباره توسّیل است ، و جالب این که در آیه ۵۷ سوره مائده جمله (أَيُّهُمْ أَقْرَبُ) می گوید ، فرشتگان و حضرت مسیح هم وسیله ای برای خود انتخاب می کنند وسیله ای که نزدیک تر است . «هم» ضمیر جمع عاقل است یعنی به

صالحین و اولیاءالله متوسل می شوند . هر کدام از این صالحین که به خدا نزدیک ترند .

به هر حال باید در ابتدای بحث روشن شود که توسل به اولیاءالله چیست ؟ آیا عبودیت و پرستش آنهاست ؟ ابداً؟ آیا آنها را قاضی مستقل در تأثیر دانستن است ؟ ابداً . آیا آنها قاضی الحاجات و کاشف الکرابتند ؟ ابداً . آنها در پیشگاه خدا برای کسی که به آنها متوسل شده شفاعت می کنند ، درست مثل این است که من می خواهم به در خانه شخص بزرگی بروم و او مرا نمی شناسد . از شخصی که مرا می شناسد و با آن شخص بزرگ آشناست ، خواهش می کنم که من همراه تو نزد او می آیم ، تو مرا به او معرفی کن و در نزد او برای من شفاعت نما . این کار نه عبودیت است و نه استقلال در تأثیر .

در این جا مناسب است به سراغ کلام جالبی برویم که «بن علوی» در کتاب معروف خود «مفاهیم یجب أن تصحح» آورده است ، او می گوید : بسیاری از مردم در فهم حقیقت توسل گرفتار خطا شده اند و به همین جهت ما مفهوم صحیح توسل را به نظر خود بیان می کنیم و قبل از بیان این مطلب باید چند نکته را یادآور شویم :

۱ توسل یکی از طرق دعاست و در واقع بابی از ابواب توجه به خداوند سبحان است ، پس مقصد و مقصود اصلی و حقیقی ، خداوند سبحان است و شخصی که به او توسل می جویی ، واسطه و

وسیله تقرّب به خداست و اگر کسی غیر از این اعتقاد داشته باشد ، مشرک است .

۲ کسی که به وسیله شخصی به خدا متوسّل می شود ، به خاطر محبّتی است که به او داشته و اعتقادی که در مورد او دارد و معتقد است که خداوند سبحان او را دوست دارد و اگر فرضاً خلاف این مطلب ظاهر شود کاملاً از او دوری می کند و با او مخالفت خواهد کرد . آری معیار این است که خدا او را دوست دارد .

۳ اگر شخصی که توسّل می جوید معتقد باشد که «متوسّل» به» یعنی آن شخص واسطه سود و زیان ، به صورت استقلالی و بنفسه مثل خدا می باشد ، این شخص مشرک است .

۴ توسّل یک امر واجب و ضروری نیست و راه منحصر اجابت دعا ، توسّل نمی باشد . مهم دعاست و به درگاه خدا رفتن ، به هر صورت که باشد . همان گونه که خداوند فرموده : (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ) . (۴)

بن علوی مالکی بعد از بیان این مقدمه به سراغ نظرات علما و فقها و متکلمین اهل سنت در مسأله توسّل می رود و می گوید : هیچ اختلافی بین مسلمین در مشروعیت توسّل الی الله بالأعمال الصّالحه نیست ، یعنی انسان به وسیله اعمال صالح تقرّب الی الله بجوید . این مورد اختلاف نیست ، مثلاً کسی که روزه بگیرد ، نماز بخواند قرائت قرآن کند ، در راه خدا صدقه دهد ، به وسیله این اعمال توسّل الی الله جسته و تقرّب الی الله را پیدا می

کند . این از مسلمات است که بحثی در آن نیست .

این نوع توسل را حتی سلفی ها پذیرفته اند ، از جمله ابن تیمیه در کتاب های مختلفش به خصوص در رساله القاعده الجلیله فی التوسل و الوسيله پذیرفته است .

ابن تیمیه به جواز این گونه توسل ، یعنی توسل به اعمال صالحه تصریح کرده است ، پس محل اختلاف کجاست ؟ محل اختلاف در مسأله توسل به غیر اعمال صالحه است ؟ مانند توسل به ذوات اولیاءالله به این گونه که بگوید : اللهم انی اتوسل إليك بنبيك محمد؛ خدایا من متوسل می شوم و تقرب می جویم به وسیله پیغمبرت محمد(صلی الله علیه وآله)؛ بعد اضافه می کند و می گوید : اختلاف در این معنا و انکار و هتایبون نسبت به توسل به اولیاءالله در واقع یک نوع اختلاف شکلی و لفظی است و جوهری نیست و به تعبیر دیگر نزاع لفظی است . زیرا توسل به اولیاءالله در واقع به توسل انسان به عمل آنها بر می گردد که جایز است ، بنابراین اگر مخالفین هم با دیده انصاف و با بصیرت بنگرند ، مطلب برای آنها واضح خواهد شد و اشکال منحل می شود و فتنه خاموش می گردد و نوبتی به متهم ساختن مسلمین به شرک و ضلالت نمی رسد . سپس در توضیح این سخن می گوید : کسی که به یکی از اولیاءالله متوسل می شود به خاطر این است که او را دوست دارد . چرا او را دوست دارد ؟ برای این که معتقد است او شخص صالحی است و یا این که

آن شخص خدا را دوست می دارد ، یا این که خدا او را دوست می دارد ، یا انسان آن وسیله را دوست می دارد . هنگامی که همه اینها را می شکافیم ، می بینیم سر از عمل در می آورد ، یعنی در واقع توسل به اعمال صالحه در پیشگاه خداست ، همان چیزی که مورد اتفاق همه مسلمین است . (۵)

البته ما بعداً خواهیم گفت که توسل به افراد هر چند برای جلالت مقامشان باشد نه برای اعمالشان ، به این عنوان که آنها در پیشگاه خدا آبرومندند ، عزیزند ، سربلندند و یا به هر دلیل که باشد ، ولی آنها را مستقل در تأثیر ندانیم بلکه آنها را شفیع در گاه خدا بدانیم ، این توسل نه کفر است ، نه خلاف .

بارها در آیات قرآن مجید به این نوع توسل اشاره شده است . شرک آن است که ما چیزی را در برابر خدا مستقل در تأثیر بدانیم . اشتباه و هتایبون آن است که «عبادت» و «شفاعت» را در آیه شریفه (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۶) با هم مخلوط کرده اند و گمان کرده اند شفاعت هم شرک است ، در حالی که عبادت واسطه ها شرک است نه شفاعت آنها و نه توسل به آنها . (دقت کنید)

۱ . سوره زمر ، آیه ۳ .

۲ . سوره جن ، آیه ۱۸ .

۳ . سوره رعد ، آیه ۱۴ .

۴ . سوره بقره ، آیه ۱۸۶ .

۵ . کتاب مفاهیم یجب أن تصحح ، صفحه ۱۱۶ و ۱۱۷ .

۶ . سوره

## توسّل در روایات اسلامی

علاوه بر اطلاق آیات توسّل که هر گونه توسّل را که مخالف اصول اعتقادی صحیح اسلامی نباشد، مجاز، بلکه مطلوب، می شمرد. روایات زیادی هم که در حدّ تواتر یا قریب به تواتر است در زمینه توسّل داریم.

بسیاری از این روایات مربوط به توسّل به شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که گاه قبل از تولّد و گاه بعد از تولّد و یا در حال حیات، و گاه بعد از رحلت آن حضرت می باشد.

البته قسمت دیگری هم مربوط به توسّل به غیر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از رجال دین است.

اضافه می کنم که بعضی به صورت درخواست و دعاست و بعضی به صورت تقاضای شفاعت در پیشگاه خدا و بعضی خدا را به مقام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خواندن. خلاصه تمام اقسام توسّل در این روایات دیده می شود به گونه ای که راه را بر تمام بهانه جویان و هابی می بندد.

اکنون به چند نمونه از این روایات توجه کنید:

۱ توسّل آدم به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قبل از آن که پیغمبر متولّد شود. «حاکم» در «مستدرک» و جماعت دیگری از محدّثان، این حدیث را نقل کرده اند که پیغمبر اکرم می فرماید: هنگامی که آدم مرتکب آن خطای خود شد، عرض کرد: «يَا رَبِّ! اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي؛ خدایا من تو را به حقّ محمّد (صلی الله علیه و آله) می خوانم که مرا ببخشی». خداوند عالم فرمود: تو محمّد را



از کجا شناختی در حالی که هنوز او را نیافریده ام؟!

آدم عرض کرد: پروردگارا! این به سبب آن است که وقتی مرا با قدرت خود آفریدی و از روح خود در من دمیدی، سرم را بلند کرده و دیدم این جمله بر پایه های عرش نوشته شده است: «لا إله إلا الله محمد رسول الله». از این عبارت فهمیدم که تو نام محمد را به نام خود اضافه نمی کنی مگر به این دلیل که محبوب ترین خلاق نزد توست.

خداوند خطاب کرد: آدم راست گفتی. «انه لأحب الخلق إلیّ؛ او محبوب ترین خلق نزد من است». «ادعونی بحقه فقد غفرت لک؛ به حق محمد مرا بخوان من تو را می آمرزم». (۱)

۲ حدیث دیگر مربوط به توسل ابوطالب به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حال کودکی است؛ خلاصه حدیث چنین است که ابن عساکر در کتاب فتح الباری نقل می کند: وقتی خشکسالی در مکه واقع شد. قریش نزد ابوطالب رفته و گفتند: تمام بیابان ها خشک شده، قحطی همه جا را در هم کوبیده، بیا برویم و از خدا طلب باران کنیم.

ابوطالب حرکت کرد در حالی که کودکی با او بود (منظور از کودک پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است که در حال طفولیت بود). چهره این کودک مانند آفتاب درخشان بود. ابوطالب در حالی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را بغل کرده بود، پشت خود را به کعبه چسبانید و به همین کودک متوسل شد؛ در

حالی که در آسمان هیچ ابری نبود ، ناگهان ابرها از این طرف و آن طرف در آسمان ظاهر شدند و به هم پیوستند و چنان بارانی بارید که بر اثر آن بیابان های خشک سرسبز شد . ابوطالب در این زمینه شعری در مدح پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرموده :

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه \*\*\* شمال اليتامى عصمه للأرامل

یعنی : «پیغمبر اکرم سفید رویی است که ابرها به خاطر او می بارند . پناهگاه یتیمان و نگاهدارنده بیوه زنان خواهد بود» . (۲)

۳ تو سئل مرد نابینا به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ، که در زمان نبوت خدمت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) رسید و شفا گرفت و چشم خود را بازیافت . روایت در صحیح ترمذی و همچنین سنن ابن ماجه ، مسند احمد و کتاب های دیگر نقل شده است . (۳)

به این ترتیب حدیث از نظر سند مدارک مهمی دارد . خلاصه حدیث چنین است :

مرد نابینایی خدمت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمد و عرض کرد : ای رسول خدا ! از خدا بخواه که مرا شفا دهد و چشمم را به من باز گرداند .

پیغمبر فرمود : اگر بخواهی من دعا می کنم و اگر بخواهی صبر کن . این صبر برای تو بهتر است . (و شاید مصلحت تو در همین حالت باشد) ولی پیرمرد بر خواسته خود اصرار کرد .

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به او دستور داد وضوی کامل و خوب بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و بعد از نماز این دعا را بخواند : «اللهم إني أسئلك و أتوجه إليك

بنيك محمد نبى الرحمه يا محمد اننى اتوجه بك الى ربى فى حاجتى لتقضى ، اللهم شفّعه فىّ ؛ خداوندا من تو را مى خوانم و به سوى تو متوجه مى شوم به وسيله پيغمبرت محمد نبى رحمت ، اى محمد من متوجه مى شوم به سوى پروردگارم در حاجتم كه حاجتم برآورده شود ، خداوندا او را شفيع من قرار بده» .

مرد دنبال آن برنامه رفت تا وضو بگيرد ، و نماز را بخواند و دعائى را كه پيغمبر به او تعليم داده بود ، انجام دهد .

عثمان بن عمير راوى اين حديث مى گويد : ما در همان مجلس نشسته بوديم و سخن مى گفتيم ، مدّتى گذشت ، ديديم مرد ناينا وارد مجلس شد در حالى كه هيچ آثارى از ناينايى در او نبود و چشمش روشن بود .

جالب اين است كه بسيارى از بزرگان اهل سنت تصريح کرده اند كه اين حديث صحيح است . ترمذى حديث را صحيح مى داند . ابن ماجه گفته است صحيح است . رفاعى گفته شكى نيست كه اين حديث صحيح و مشهور است . (۴)

۴ توسّيل به پيغمبر اكرم (صلى الله عليه وآله) بعد از حيات او ، يكي از علمائى معروف اهل سنت به نام «دارمى» در كتاب معروفش به نام سنن دارمى در بابى كه تحت عنوان باب ما حكم الله تعالى نبه (صلى الله عليه وآله) بعد موته (اين باب در باره كرامت ها و احترام هايبى است كه خداوند تعالى نسبت به پيغمبر بعد از موتش داشته است) آورده ، چنين مى گويد :

قحطى شديدى در مدينه پيش آمد .

گروهی از مردم نزد عایشه رفته و چاره جویی خواستند ، عایشه گفت : بروید کنار قبر پیغمبر . سوراخی در سقف بالای قبر بکنید به طوری که آسمان از آنجا دیده شود و منتظر نتیجه باشید . رفتند و آن سقف را سوراخ کردند به طوری که آسمان دیده می شد ، باران فراوانی باریدن گرفت به قدری که بعد از مدتی بیابان ها سرسبز شد و شتران چاق و فربه شدند . (۵)

۵ توّسل به عموی پیغمبر عبّاس ، «بخاری» در صحیح خود نقل می کند که عمر بن خطّاب هنگامی که در مدینه قحطی شد به وسیله عبّاس بن عبدالمطلب از خدا تقاضای باران کرد و عبارتش در موقع دعا این بود : «اللّهم إنّنا کنا نتوسّل إليك بنبينا وتسقینا و إنّنا نتوسّل إليك بعمّ نبینا فاسقنا» خداوندا ما به پیامبر خود متوسّل می شدیم و تو باران برای ما می فرستادی ، الآن متوسّل به عموی پیغمبرمان می شویم ، باران برای ما بفرست . راوی می گوید به دنبال آن باران فراوانی نازل شد . (۶)

۶ ابن حجر مکی در صواعق از امام شافعی پیشوای معروف اهل سنّت نقل می کند که شافعی به اهل بیت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) توّسل می جست و این شعر معروف را از او نقل می کند :

آل النبی ذریعتی \*\*\* و هم الیه وسیلتی

ارجوا بهم اعطی غداً \*\*\* بید الیمین صحیفتی

خاندان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) وسیله منند آنها در پیشگاه او سبب تقرّب من می باشند ، امیدوارم فردای قیامت به سبب آنها نامه اعمال من به دست راست من سپرده

شود!

این حدیث را «رفاعی» نویسنده کتاب التوصل إلى حقیقه التوسل در کتاب خود آورده است . (۷)

همین نویسنده که در مورد توسل بسیار سخت گیر است ، ۲۶ حدیث از کتب و منابع مختلف اهل سنت در آن جا نقل کرده ، گرچه اصرار دارد برخی از این احادیث را مخدوش قلمداد کند ، ولی احادیث در سرحد تواتر یا قریب به تواتر و در کتب معتبر و معروف اهل سنت آمده ، و چیزی نیست که قابل خرده گیری بوده باشد . ما تنها بخشی از احادیث را در این جا ذکر کردیم و گرنه احادیث در این زمینه بسیار زیاد است .

۱ . حاکم در مستدرک ، جلد ۲ ، صفحه ۶۱۵ و حافظ سیوطی در الخصائص النبویه آن را نقل کرده و صحیح دانسته و بیهقی در دلائل النبوه که معمولاً در آن روایات ضعیف را نقل نمی کند ، آورده است و قسطلانی و زرقانی در مواهب اللدئیه ، حدیث را نقل کرده و صحیح شمرده و جماعتی دیگر ، برای توضیح بیشتر به کتاب مفاهیم یجب أن تصحح ، صفحه ۱۲۱ به بعد مراجعه کنید .

۲ . فتح الباری ، جلد ۲ ، صفحه ۴۹۴ و همچنین سیره حلبی ، جلد ۱ ، صفحه ۱۱۶ .

۳ . صحیح ترمذی ، صفحه ۱۱۹ ، حدیث ۳۵۷۸ و در سنن ابن ماجه ، جلد ۱ ، صفحه ۴۴۱ ، حدیث ۱۳۸۵ ، مسند احمد ، جلد

۴ ، صفحه ۱۳۸ .

۴ . حاکم در مستدرک ، جلد ۲ ، صفحه ۶۱۵ و حافظ سیوطی در الخصائص النبویه

آن را نقل کرده و صحیح دانسته و بیهقی در دلایل النبوه که معمولاً در آن روایات ضعیف را نقل نمی کند، آورده است و قسطلانی و زرقانی در مواهب اللدنیه، حدیث را نقل کرده و صحیح شمرده و جماعتی دیگر، برای توضیح بیشتر به کتاب مفاهیم يجب أن تصحح، صفحه ۱۲۱ به بعد مراجعه کنید.

۵. فتح الباری، جلد ۲، صفحه ۴۹۴ و همچنین سیره حلبی، جلد ۱، صفحه ۱۱۶.

۳. صحیح ترمذی، صفحه ۱۱۹، حدیث ۳۵۷۸ و در سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحه ۴۴۱، حدیث ۱۳۸۵، مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۱۳۸.

۴. برای توضیحات بیشتر می توانید به کتاب مجموعه الرسائل و المسائل، جلد ۱، صفحه ۱۸، چاپ بیروت مراجعه فرمایید. عین عبارت ابن تیمه چنین است: «ان النسائی و الترمذی روياً حديثاً صحيحاً أن النبي (صلى الله عليه وآله) علم رجلا ان يدعو فيسأل الله ثم يخاطب النبي فيوسل به ثم يسأل الله قبول شفاعته».

۵. سنن دارمی، جلد ۱، صفحه ۴۳.

۶. صحیح بخاری، جلد ۲، صفحه ۱۶، باب صلاه الاستسقاء.

۷. التوصل إلى حقيقه التوسل، صفحه ۳۲۹.

## چند تذکر لازم

### ۱ بهانه جویی وهابیان

وهابیان متعصب برای اثبات مقصود خود، یعنی تکفیر یا تفسیق مسلمانانی که اقدام به توسل به صالحان می جویند، در برابر آیات و روایاتی که در بالا آمد که توسل را در اشکال مختلفش اجازه می دهد، به

«بهانه جویی» می پردازند و به راستی شبیه بهانه جویی کودکان!

گاه می گویند آنچه ممنوع است توّسل به ذات آن بزرگان و صالحان است، نه توّسل به مقام، دعا و شفاعت آنان. اینها جایز است و توّسل به ذات آنها جایز نیست.

گاه می گویند آنچه جایز است توّسل در حال حیات آنهاست نه توّسل بعد از وفات، چون آنها هنگامی که از دنیا منتقل شدند رابطه شان با ما قطع می شود. قرآن مجید می گوید: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى»؛ ای پیغمبر نمی توانی صدایت را به گوش مردگان برسانی» (۱)، رابطه تو با آنها قطع است.

ولی این گونه اشکال تراشی ها راستی شرم آور است، زیرا:

اولاً: قرآن مجید حکم عامی دارد که ما به مقتضای عموم یا اطلاق آن تمام انواع توّسل را که منافاتی با «توحید در عبادت» و «توحید افعالی» ندارد، مجاز می دانیم. قرآن می گوید: (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) گفتیم وسیله یعنی چیزی که واسطه تقرّب به خداست. آری هر امری که ممکن است وسیله تقرّب شما به خدا بشود، برگزینید: دعای پیغمبر، شفاعت پیغمبر، مقام پیغمبر، ذات پیغمبر که به خاطر اطاعت و عبودیت و بندگی و صفاتش در پیشگاه خدا مقرب است، با این امور نزد خدا تقرّب بجوئید، بنابراین محدود ساختن وسیله به عمل صالح خود انسان آن گونه که در کلمات وهابیون آمده دلیلی ندارد.

و آنچه گفتیم نه توحید در عبادت خدشه دار شده، چون فقط خدا

را می پرستیم نه پیغمبر را ، و نه توحید افعالی مخدوش گشته ، برای این که فقط خداست که منشأ سود و زیان می تواند باشد . هر کس هر چه دارد از ناحیه خداست و به وسیله اوست .

با یک چنین عمومی که در آیات است ما دیگر چه انتظاری داریم . این درست مانند آن است که قرآن مجید می فرماید : «فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» آنچه می توانید از قرآن بخوانید . (۲) حال اگر بهانه جویی کرده و بگوییم در حال ایستادن تلاوت قرآن جایز است یا نه ، در حال خوابیدن چطور ؟

عموم آیه می گوید تمام انواع تلاوت قرآن جایز است ، در حضر در سفر ، با وضو ، بدون وضو ، مگر دلیلی بر خلاف آن قائم شود .

عمومات و اطلاقات قرآن مجید مورد قبول است ، مادامی که به مانعی برخورد نکرده ، آیات توسل هم عام است و عموم آیات قرآن مورد قبول است و تا مانعی پیدا نکنیم ، مطابق آن عمل می کنیم و بهانه جویی ها درست نیست .

ثانیاً : روایات وارده در مسأله توسل که بخشی از آن را در بالا آوردیم چنان متنوع است که هر نوع توسل را اجازه می دهد . توسل به خود پیغمبر ، مثل آنچه در داستان آن مرد نابینا آمده بود ، توسل به قبر پیغمبر ، آنچنان که در بعضی از روایات آمده ، توسل به دعای پیغمبر ، به شفاعت پیغمبر ، آنچنان که در روایات دیگر آمده است . با این روایات متنوع و اشکال



مختلف توّسل جایی برای این بهانه جویی ها باقی نمی ماند .

ثالثاً: توّسل به ذات پیغمبر یعنی چه ؟ چرا پیغمبر در نظر ما محترم است و ذات او را در پیشگاه خدا شفیع قرار می دهیم ، چرا ؟ برای این که پیغمبر دارای اطاعات و عبودیت بسیار گسترده و عمیقی بود . پس توّسل ما به پیغمبر توّسل به طاعات و عبادات و افعال اوست . این همان چیزی است که وهابیون متعصّب می گویند که توّسل به طاعات مانعی ندارد ، پس نزاع لفظی است .

شگفت آور این که بعضی از آنها حیات برزخی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را انکار کرده و وفات او را در سر حدّ وفات کفّار دانسته اند . قرآن برای شهدا حیات جاویدان ذکر کرده : (بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (۳) آیا مقام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از مقام شهدا کمتر است ، وانگهی همه شما در نماز به او سلام می فرستید ، اگر بعد از وفات توّسل جویان را درک نمی کند ، سلام شما بی معناست (پناه بر خدا از تعصّب کور و کر که انسان را به چه وادی ها می کشد) . خوشبختانه بعضی از آنها حیات برزخی آن حضرت را قبول دارند ، که بر طبق آن باید اشکال خود را پس بگیرند .

۱ . سوره نمل ، آیه ۸۰ .

۲ . سوره مزمل ، آیه ۲۰ .

۳ . سوره آل عمران ، آیه ۱۶۹ .

## ۲ غالیان و افراطیان

ما در میان دو گروه افراطی و تفریطی قرار داریم . از یک سو کسانی

که در مسأله توسل مقصودند ، اشکال تراشی می کنند و توسلی را که قرآن و روایات اجازه داده مجاز نمی شمردند و گمان می کنند این باعث کمال توحید آنان است ، در حالی که در خطا و اشتباهند . توسل به اولیاء الله به خاطر اطاعت ، عبادات ، اعمال و قربشان در درگاه خدا ، تأکیدی است بر مسأله توحید و همه چیز را از خدا خواستن .

گروه دوّم گروه افراطی هستند ، آنهایی که به وسیله توسل راه غلو را پیش می گیرند . خطر این غلاه از خطر گروه اوّل کمتر نیست . تعبیراتی می کنند که با توحید افعالی سازگار نیست ، یا تعبیراتی دارند که با توحید در عبادت نمی سازد . در حالی که «لا مؤثر فی الوجود إلاّ الله» مؤثر واقعی در جهان هستی خداست و هر که هر چه دارد از اوست . بنابراین ما همان گونه که باید با منکران توسل صحیح مبارزه کنیم یا آنها را ارشاد نماییم و از خطاها باز داریم ، گروه غلات و افراطی گران را نیز باید ارشاد کرده و به راه صحیح بازگردانیم .

در واقع می توان گفت یکی از عوامل پیدایش منکران توسل افراط و غلو بعضی از طرفداران توسل است . وقتی اینها راه افراط را پیش گرفتند ، طبیعی است گروهی تفریطی در مقابل آنها پیدا می شوند ، این قانونی است در همه مسائل اعتقادی ، اجتماعی و سیاسی که این دو دسته انحرافی لازم و ملزوم یکدیگر بوده و خواهند بود و هر دو راه خطا را می پیمایند .

### ۳ توسل به تنهایی کافی نیست

باید به مردم این مطلب را بیاموزیم که به توسل به اولیاءالله و صالحان قناعت نکنند. اصلاً توسل درسی است برای ما، چرا به آنها متوسل می شویم؟ برای این که در پیشگاه خدا آبرومندند، چرا آبرومندند؟ برای اعمال صالحشان، پس ما باید به طرف اعمال صالح پیش برویم. توسل به ما درس می دهد که تقرب به خدا از طریق اعمال صالح است و توسل به اولیاءالله به خاطر اعمال صالحشان می باشد، آنها در پیشگاه خدا مقرب شدند و ما از آنها می خواهیم که نزد خداوند برای ما شفاعت کنند، پس ما هم باید بکوشیم آن مسیری را که آنها طی کرده اند دنبال کنیم. توسل باید تبدیل به یک مکتب انسان ساز و تربیت کننده شود، مبادا در توسل متوقف شویم و آن اهداف عالیّه توسل را فراموش کنیم این هم امر مهمی بود که همه باید به آن توجه داشته باشیم.

### ۴ توسل در امور تکوینی

نکته دیگر این که توسل به عالم اسباب هم در امور تشریحی وجود دارد و هم در امور تکوینی و هیچ کدام مانع از توحید نیست. ما هنگامی که می خواهیم به نتایج مطلوب برسیم، در زندگی طبیعی مان به دنبال اسباب می رویم، زمین را شخم می زنیم، بذرافشانی می کنیم، آبیاری و آفت زدایی می کنیم، محصول را به موقع برداشت می کنیم و از آن برای زندگی مان استفاده می کنیم.

آیا توسل به این اسباب ما را از خدا غافل می کند؟ آیا اعتقاد

به این که زمین بذر گیاهان را می رویاند و یا نور آفتاب و قطره های حیات بخش باران ، بذر و گل و گیاه و میوه ها را پرورش می دهد ، و به طور کلی اعتقاد به این عالم اسباب ، مخالف توحید افعالی است ؟

به یقین مخالف نیست ، زیرا ما به دنبال عالم اسباب می رویم ، اما مسبب الاسباب را خدا می دانیم . پس همان گونه که توسل به اسباب طبیعی با اصل توحید منافات ندارد و «این همه آوازاها از شه بود» در عالم تشریح نیز توسل به انبیا و اولیا و معصومین و تقاضای شفاعت از آنها در پیشگاه خدا هیچ منافاتی با اصل توحید ندارد .

البته می دانیم یک گروه افراطی نیز در اینجا پیدا شده اند که عالم اسباب را منکر شده اند ؛ آنها به همین گمان که اعتقاد به عالم اسباب با توحید افعالی خدا منافات دارد ، می گویند آتش نمی سوزاند خداوند به هنگام نزدیک شدن آتش به چیزی آن را می سوزاند . آب آتش را خاموش نمی کند خداوند به هنگام ریختن آب بر روی آتش ، آتش را خاموش می کند ، و به این ترتیب تمام رابطه علت و معلول که از روابط بدیهی در جهان آفرینش است ، منکر می شوند .

در حالی که قرآن مجید عالم اسباب را به روشنی به رسمیت شناخته و می گوید : ابرها را می فرستیم ، این ابرها زمین های تشنه را آبیاری می کند ، به وسیله آنها احیای ارض می شود : (فَيُحْيِي بِهَ الْأَرْضَ

بَعْدَ مَوْتِهَا). (۱) «یحییٰ به» یعنی به این دانه های باران زمین را حیات می بخشد. آیاتی که دلالت بر به رسمیت شناخته شدن عالم اسباب دارد، بسیار زیاد است. منتها این اسباب چیزی از خودشان ندارند، هر چه دارند از ناحیه اوست.

این آثار را خدا به آنها داده، همان گونه که منکران اسباب طبیعی، خطاکاران غافل هستند، منکران اسباب در عالم تشریح هم خطاکارانند.

امیدواریم با توجه به آنچه گفته شد، دست از تعصب بردارند و راه صحیح را برگزینند و از این طریق تکفیرها و تفسیق ها را پایان پیدا دهند و مسلمانان جهان با هم ائتلاف یابند و در برابر دشمنانی که قرآن و اسلام و خدا را هدف حملات خود قرار داده اند بایستند و تعلیمات اسلام را، خالص از هر گونه شرک، از هر گونه زیاده روی و غلو و از هر گونه کوتاهی و نقصان به مردم جهان معرفی کنند.

۱. سوره روم، آیه ۲۴.

پایان

شعبان ۱۴۲۶ شهریورماه ۱۳۸۴

ناصر مکارم شیرازی

### فهرست آیات

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ، ۲۵

إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا ، ۲۲۱

إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً ، ۴۱

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ، ۹۵

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ، ۲۲۱

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ ، ۶۲

إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا ، ۷۹

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ، ۲۳۲

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى ، ۲۴۵

إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ ، ٥٢

أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ ، ٦٠

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ ، ١٦٩

أُولَئِكَ الَّذِينَ

يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ ، ٢٣٢

أَيُّهُمْ أَقْرَبُ ، ٢٣٢

بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُزْرَقُونَ ، ٩٦ ، ٢٤٧

تِلْكَ أُمُّهُ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ ، ٧٩

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا ، ٨٣

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ، ٧٠

فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ، ٢٤٦

فَخَانَتْهُمَا فَلَمْ يُعَيَّا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، ٥٣

فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ، ٢٢٩

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ ، ٩٤

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ، ١٢٥

فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ، ٢٥١

قَالَ الَّذِينَ عَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ، ١٠٧

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن ، ٧١

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَعْفِرْنَا لَنَا ذُنُوبَنَا ، ٩٣

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ ، ٢٣٢

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ ، ٢٣٢

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ ، ٣٦

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ، ٢٣٢

لَهُ يَسْجُدُونَ ، ١٤٤

مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ، ٢٢٩ ، ٢٣٧

مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ، ٦٥

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ ، ٣٧

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا ، ٧٠

وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ، ٢٤٥

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا ، ٢٢١

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ، ٢٣٥

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولٌ ، ٩٤

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوعًا ، ٢٢١

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ ، ٦٥

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ ، ٢٣٠

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ، ٥٩

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ ، ٢٥

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ ، ١٦٩

وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا ، ١٤٥

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا ، ٦١

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ



يَكْتُمُ إِيمَانَهُ ، ٣٦

وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ، ٤٤

وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، ١٤٤

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ ، ٩٣

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ، ١٣٠

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ، ١٦٨

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ وَمَنْ يُغْلُ يَأْتِ ، ٦٦

وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ ، ٧١

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهِ اللَّهُ . . . ، ١٩٦

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا . . . ، ١٩٧

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا ، ٦٤

وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ، ٢٣٢

وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ ، ٢٣٢

وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا ، ٦٥

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ، ٢٣١

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ ، ١٧٨

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ ، ٦٣ ، ٧١

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ، ٩٦

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ ، ٥٢

اجْتَمَعَ آلُ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) عَلَى الْجَهْرِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، ٢٢٥

ادعوني بحقه فقد غفرت لك ، ٢٣٩

إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يَخْشُرَكَ اللَّهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُطِلِ السُّجُودَ ، ١٤٤

أراد أن لا يخرج أحداً من أمته ، ١٦٣ ، ١٦٤

اعرضوهما على كتاب الله فما وافق كتاب الله فخذوه ، ٢٧

السُّجُودُ لَا يَجُوزُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ مَا أُتْبِتَتْ ، ١٤٨

الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ ، ١٦٠

الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ ، ١٥٩

أما أن علي بن ابي طالب كان يجهر بالتسميه فقد ثبت بالتواتر ، ٢٢٦

أما بلغك قول علي (عليه السلام) فيكم : سَبَقَ الْكِتَابُ الْخَفِيِّنَ ، ٢٠٠

أمنى جبرئيل عند الكعبه فجهر بيسم الله الرحمن الرحيم ، ٢١٧

أَنَّ

ابن مسعود لا يسجد أو قال لا يصلى إلا على الأرض ، ١٥٤

أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ الْكِتَابَ تَبَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ، ٢٦

إنها اى سورة الأحزاب كانت مأتى آيه فلم يبق منها إلا ثلاث و سبعين ! ، ٢٢

أَنَّهُ لَا بَأْسَ بِالْوَضُوءِ عَلَى الْخُفَّيْنِ ، ٢٠٣

انه لَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ ، ٢٣٩

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، ٢٨

أَنَا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَمْسُحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ فَمَنْ ، ٢٠٢

بَعَثْتُ إِلَى الشَّرِيعَةِ السَّمْحَةَ السَّهْلَةَ ، ١٦٢

تجوز التقيه بين المسلمين كما تجوز ، ٤١

تِسْعَةُ أَعْشَارِ الدِّينِ التَّقِيَّةُ ، ٤٠

تشد الرحال إلى ثلاث مساجد ، ٩٩

ثَلَاثَةٌ لَا أَتَقِي فِيهِنَّ أَحَدًا شُرْبُ الْمُسْكِرِ ، وَ مَسْحُ الْخُفَّيْنِ وَ مُتَعَةُ الْحَجِّ ، ١٨٦

جعلت لى الارض مسجداً و ترابها طهوراً ، ١٥٠

جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا ، ٤٥ ، ١٥٠

جمع رسول الله بين الظهر و العصر و المغرب و العشاء فى المدينه فى غير خوف و لا مطر ، ١٦٣

جميع أصحاب رسول الله فى الجنه محسنهم و مسيئهم ، ٥٩

حُرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ ، ٤١

سجد رسول الله فى يوم مطير حتى أتى لانظر إلى أثر ذلك فى جبهته و ارنبه ، ١٥١

سمعنى ابنى و أنا أقرأ بسم الله الرحمن الرحيم فقال : أى بنى محدث ؟ ، ٢١٩

صليت مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) و ابنى بكر و عمر و عثمان فلم ، ٢١٩

صلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) الظهر والعصر جميعاً بالمدينة في غير خوف ولا سفر ، ١٦٣

عن ابي مطر قال : بينما نحن جلوس مع علي (عليه السلام) في المسجد جاء ، ١٨٩

عن بسر بن سعيد قال : أتى عثمان المقاعد فدعا بوضوء فتمضمض

عن رفاعه بن رافع أنه سمع رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول : ، ١٩٠

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) قَالَ : كُنْتُ أَرَى أَنَّ بَاطِنَ الْقَدَمَيْنِ ، ١٨٨

قال لي علي بن ابي طالب ألا ابعثك على ما بعثني عليه رسول ، ١٠٦

قُرْءُهُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ ، ١٥٩

كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) إذا قرء بسم الله الرحمن الرحيم هزء منه المشركون ، ٢٢٠

كُنَّا إِذَا سَافَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَأْمُرُنَا ، ٢٠٤

كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فِي شِدَّةِ الْحَرِّ فَيَأْخُذُ أَحَدُنَا الْحَصْبَاءَ ، ١٥٣

كُنْتُ أَصْلَى مَعَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) الظَّهْرَ فَاخَذَ قَبْضَهُ مِنَ الْحَصَى فَاجْعَلُهَا ، ١٥٣

لَنْ تَقْطَعَ قَدَمَايَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَمْسَحَ عَلَى خَفَيْنِ ، ١٨٦

لَنْ تَقْطَعَ قَدَمَايَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَمْسَحَ عَلَى خَفَيْنِ ، ٢٠٧

لَا تَشَدُّ الرِّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ مَسْجِدِي هَذَا وَمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى ، ٩٩

لِإِنَّ السُّجُودَ هُوَ الْخُضُوعُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ ، ١٤٩

لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ ، ١٠٤

لَعَنَ اللَّهُ زَاوِيَاتِ الْقُبُورِ ، ٩٨

لَوْ لَا أَنَّ عُمَرَ نَهَى النَّاسَ عَنِ الْمُتَعَةِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِي ، ١٣٢

ما رأيت رسول الله متقياً وجهه بشيء ، ١٥١

مشى رسول الله (صلى الله عليه وآله) إلى سباطه قوم فبال قائماً ثم دعا بماء ، ٢٠٣

من اتخذ علياً إماماً لدينه فقد استمسك بالعروة الوثقى في دينه و نفسه ، ٢٠٢

مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي ، ٩٦

مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي ، ٩٧

من صحب رسول الله (صلى الله عليه وآله) أو رآه من المسلمين فهو من أصحابه ! ، ٥٥

مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ

من كذب على فليتبوء مقعده من النار ، ١٩٦

مَنْ مَسَّحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ فَقَدْ خَالَفَ اللَّهَ وَ ، ٢٠٢

وَالسُّجُودُ عَلَى الْأَرْضِ أَفْضَلُ لِأَنَّهُ أَبْلَغُ لِلتَّوَاضُعِ وَالْخُضُوعِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، ١٤٩

وَالنَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا ، ٩٦

و رسول الله يصلى على الخمره فيسجد ، ١٥١

و كانت كذلك خفاف المهاجرين و الأنصار مخرقه مشقوه ، ٢٠٦

وَ كَانَ مِنْ نَبَذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ ، ٢٦

يَا رَبِّ ! اسئلك بحق محمد لما غفرت لى ، ٢٣٨

### فهرست اشخاص

آلوسى ، ١٨٨

ابن ابى ثابت ، ١٠٧

ابن ابى شيبه ، ٢٢٢

ابن ابى نصره ، ١٢٨

ابن الخطيب ، ٢٠ ، ٢٢

ابن تيميه ، ٩٩ ، ١٠١ ، ١٠٩

ابن تيميه ، ٢٣٦

ابن حجر ، ١٥١

ابن حجر مكى ، ٢٤٣

ابن حزم ، ١٢٩

ابن حصين ، ١٣٥

ابن زبير ، ١٢٨ ، ١٣٣ ، ١٣٤

ابن سعد ، ٤٢ ، ١٥٤

ابن عباس ، ١٢٦ ، ١٢٨ ، ١٣٣ ، ١٣٤ ، ١٦٣ ، ١٦٤ ، ١٦٥ ، ١٧٠ ، ١٧١ ، ١٨٥ ، ١٨٨ ، ٢٢٠ ، ٢٢٢ ، ٢٢٦

ابن عبد ربّه اندلسي ، ٦٨

ابن عساكر ، ١١٠ ، ٢٣٩

ابن قدامه ، ١٢٧ ، ١٢٩ ، ١٨٤ ، ٢١٢

ابن كثير ، ٧٤ ، ١٧٧ ، ١٧٩

ابن مسعود ، ١٢٦

ابو الزبير ، ١٦٣

ابو ايوب انصاري ، ١١٠ ، ١٦٣

ابو بكر ، ٥٥ ، ١٣٣ ، ١٧٩ ، ٢١٩ ، ٢٢٠

ابو جعفر ، ٢٠٠

ابو حنفيه ، ٢١٣

ابو حنيفه ، ١٩٩

ابو ظبيان ، ١٨٨ ، ٢٠٠ ، ٢٠١

ابو عبيده ، ١٥٤

ابو مسلم ، ٤٢

ابو هريره ، ٩٩ ، ١٥١ ، ١٦٣ ، ١٦٤ ، ١٦٦ ، ٢١٧

أبي الجارود ، ٢٣



ابى الورد ، ٢٠٠

ابى مالك اشعري ، ١٩١

ابى مطر ، ١٨٩

احمد بن الدورقي ، ٤٢

احمد بن حنبل

۵۵ ، ۴۳ ،

احمد بن محمّد السيارى فاسد ، ۲۳

احمد حنبل ، ۱۶۵ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴

اسحاق بن ابراهيم ، ۴۲

اسماعيل بن ابى مسعود ، ۴۲

اسماعيل بن داود ، ۴۲

اسيد بن حضير ، ۷۳

القواريرى ، ۴۳

امام باقر(عليه السلام) ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۲۰۱

امّ سلمه ، ۶۹

انس بن مالك ، ۱۵۳ ، ۱۸۸ ، ۲۱۶ ، ۲۲۳

اوزاعى ، ۲۱۳

اهل بيت(عليهم السلام) ، ۱۴ ، ۲۹ ، ۳۳ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۵ ، ۵۷ ، ۱۱۵ ، ۱۱۹ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۶۰ ، ۱۷۳ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ،

۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ، ۲۱۱ ، ۲۱۸ ، ۲۲۵

بخارى ، ۲۲ ، ۴۵ ، ۵۵ ، ۷۲ ، ۱۰۴ ، ۱۵۰ ، ۱۵۴ ، ۱۶۲ ، ۱۶۵ ، ۱۸۷ ، ۲۰۳ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳

بسر بن سعيد ، ۱۸۸ ، ۱۸۹

بلاذرى ، ۷۳ ، ۷۴

بلال ، ۱۱۰

بن باز ، ۸۸

بن علوى ، ۲۳۴ ، ۲۳۵

بیہقی ، ۴۵ ، ۱۲۹ ، ۱۴۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۳ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ ، ۲۲۶ ، ۲۳۹

پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) ، ۲۲ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۶۰ ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۷۱

، ۷۲ ، ۷۴ ، ۸۲ ، ۸۸ ، ۹۱ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰

، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۷، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۱۵، ۱۱۱  
، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۶۹  
۲۴۷، ۲۴۰، ۲۲۵

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، ۲۸، ۳۷، ۳۸، ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۹۷،  
، ۱۳۰، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۲، ۹۹

، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۷، ۱۷۲، ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۶  
۲۴۷، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۳، ۲۳۰، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۶، ۲۱۴، ۲۰۶، ۲۰۲

ترمذی، ۹۸، ۱۳۲، ۱۶۲، ۱۶۵، ۲۴۰، ۲۴۱

جابر، ۱۳۳

جابر بن زید، ۱۶۴

جابر بن عبدالله، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۶

جصاص، ۱۸۱

حاجی نوری، ۲۰، ۲۱، ۲۳

حذیفه، ۲۰۳

حسن بن علی (علیه السلام)، ۶۸

حسین بن علی

بن ابی طالب (علیهم السلام) ، ۴۴

دار قطنی ، ۲۱۶ ، ۲۱۷

رزین ، ۱۵۴

رسول الله (صلی الله علیه وآله) ، ۶۸ ، ۷۳ ، ۱۱۰ ، ۱۲۸

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، ۳۸ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۹۶ ، ۱۱۰ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ،

۱۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۹ ، ۱۵۳ ، ۱۶۲ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۷۲ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۱۷ ،

۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۶

رفاعه ، ۱۸۸ ، ۱۹۰

زبیر ، ۵۳ ، ۷۲

زهیر بن حرب ، ۴۲

سجاده ، ۴۳

سدی ، ۱۲۶

سعد ، ۱۹۴

سعد بن ابیوقاص ، ۶۸ ، ۱۹۴ ، ۲۰۳

سعد بن ابی وقاص ، ۷۳ ، ۱۹۴

سعد بن عباده ، ۷۳

سعد بن معاذ ، ۷۳ ، ۷۵

سعید بن المسیب ، ۵۶

سعید بن جبیر ، ۱۶۳ ، ۱۶۵ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳

سفیان ثوری ، ۱۰۷

سمره بن جندب ، ۱۹۶

شافعى ، ٤١ ، ١٢٧ ، ١٣٧ ، ٢١٢ ، ٢١٣ ، ٢١٤ ، ٢٢٥ ، ٢٤٣

شيخ طوسى ، ٢٠٠

شيخ محمود شلتوت ، ١٧٣

صادق (عليه السلام) ، ١١٩ ، ١٤٨ ، ٢٠٢ ، ٢٢٥

صدوق ، ٢٠١ ، ٢٠٦

طاووس ، ٢١٣

طبرسى ، ١٢٦

طلحه ، ٥٣ ، ٧٢

عائشه ، ٢٢ ، ٥٣ ، ٧٤ ، ٩٨ ، ١٥١ ، ١٨٥ ، ٢٠٤ ، ٢٠٧ ، ٢١٦ ، ٢٤٢

عباس بن عبدالمطلب ، ٢٤٣

عبدالرحمان بن ملجم ، ١٩٦

عبدالله بن جبير ، ٦٦

عبدالله بن زبير ، ١٣٤ ، ١٣٥ ، ٢٢٢ ، ٢٢٦

عبدالله بن سلول

عبدالله بن شقيق ، ١٦٤ ،

عبدالله بن عباس ، ٢٢٢ ،

عبدالله بن عمر ، ٩٦ ، ١٣٢ ، ١٦٣ ، ١٦٥ ، ٢٢٢ ، ٢٢٦ ،

عبدالله بن مسعود ، ٧٣ ، ٧٤ ، ٧٥ ، ١٥٤ ، ١٦٦ ،

عبدالله بن مغفل ، ٢١٩ ،

عبدالله موصلی ، ٥١ ،

عثمان ، ٥٨ ، ٧٣ ، ٧٤ ، ٧٥ ، ١٨٨ ، ١٩٠ ، ٢١٦ ، ٢١٩ ، ٢٢٠ ، ٢٤١ ،

عطا ، ٢١٣ ،

علامة بلاغی ، ٢٠ ، ٢١ ،

علامة سيد محمد حسين شهرستانی ، ٢٠ ،

علی (عليه السلام) ، ٢٦ ، ٣٨ ، ٣٩ ، ٤٠ ، ٥٣ ، ٥٨ ، ٦٧ ، ٦٨ ، ٦٩ ، ٧٢ ، ٨٢ ، ٨٩ ، ١٣٢ ، ١٨٨ ، ١٨٩ ، ١٩٤ ، ١٩٥ ، ١٩٦ ، ١٩٧ ،

٢٠٠ ، ٢٠١ ، ٢٠٢ ، ٢٠٤ ، ٢٠٥ ، ٢٠٧ ، ٢١٦ ، ٢١٩ ، ٢٢٠ ، ٢٢٢ ، ٢٢٥ ، ٢٢٦ ،

علی بن ابی طالب (عليه السلام) ، ٦٨ ، ٢٢٢ ، ٢٢٦ ،

علی بن احمد کوفی ، ٢٣ ،

علی بن زید بن جدعان ، ٢٢٢ ،

عمار ، ٣٧ ، ٣٨ ، ٤٠ ، ٤٤ ، ٧٤ ، ٧٥ ،

عمار یاسر ، ٣٧ ،

عمر ، ١٣١ ، ١٣٢ ، ١٣٣ ، ١٨٢ ، ٢١٩ ،

عمر بن خطاب ، ٢٢٦ ، ٢٤٣ ،

عمر بن عبدالعزيز ، ١٥٤

عمر بن حريث ، ١٣٣

قتاده ، ٢١٨

قرطبي ، ٢٢ ، ٥٦ ، ١٩٥ ، ١٩٦

قنبر ، ١٨٩

لوط ، ٥٢ ، ٥٣ ، ٩٤

مالك ، ١٦٥ ، ٢١٣

مأمون ، ٤٢ ، ٤٣

مجاهد ، ٢١٣

مجتبى (عليه السلام) ، ٢٢٢

محمد (صلى الله عليه وآله) ، ٢٣٨

محمد بن سعد كاتب واقدي ، ٤٢

محمد بن عبدالوهاب ، ١٠١ ، ١٠٩

محمد بن علي التقي (عليه السلام) ، ٢٦

محمد بن نوح ، ٤٣

مختار



الصّاح ، ١٦٩

مسروق بن اجدع ، ١٥٤

مسيح ، ٢٣٢ ، ٢٣٣

مسيلمه ، ٢٢٠ ، ٢٢١

مسيلمه كذاب ، ٣٨ ، ٤٠

معاويه ، ٥٤ ، ٥٨ ، ٦٧ ، ٦٨ ، ٦٩ ، ٧٢ ، ٨٢ ، ١٩٤ ، ١٩٥ ، ١٩٦ ، ٢٢٢ ، ٢٢٣ ، ٢٢٥

معزّب طهراني ، ٢٠

مقدم بن شريح ، ٢٠٤

موسى ، ٣٦ ، ١٩٤

نجاشى ، ٢٠٦

نضر بن شميل ، ١٧١

نعمان بن بشير ، ٢١٧

نوح ، ٤٣ ، ٥٢ ، ٥٣ ، ٦١

نووى ، ١٢٦ ، ١٣٦ ، ١٣٧

وليد ، ٦٣ ، ٦٤ ، ٧٣ ، ٧٨

وليد بن عقبه ، ٧٣

وهبه زهيلي ، ٢١٣

هارون ، ١٩٤

هشام بن حكم ، ١٤٨

يحموم ، ٧٤

يحيى بن معين ، ٤٢

يزيد ، ٤٤

## فهرست قبائل

اسرائيل ، ١٣

اوس ، ٧٣

بنى المصطلق ، ٦٣ ، ٦٤

بنى اميه ، ٣٨ ، ٤٠ ، ٤٥ ، ٥٨ ، ١٩٤ ، ١٩٦ ، ٢٢٥ ، ٢٢٦

بنى تميم ، ١٦٤

بنى عباس ، ٤٠ ، ٤٢ ، ٥٨

حنابله ، ١٩٩ ، ٢١٢

خزرج ، ٧٣

سپاه صحابه ، ١٣ ، ٧٥

شيعيان ، ١٣ ، ١٤ ، ٤٠ ، ٥٠ ، ١٠٥ ، ١٤٨ ، ١٥٠ ، ١٥٢ ، ١٩٣

طالبان ، ١٣

نصارى ، ١٥٠

وهابيان ، ٨٧ ، ٩٧ ، ١٠١ ، ١٠٢ ، ٢٢٩ ، ٢٣٠ ، ٢٣٣ ، ٢٤٤

يهود ، ١٠٤ ، ١٠٥ ، ١٥٠

## فهرست اماکن

الازهر ، ٢٠ ، ٢٢ ، ٤٦ ، ١٧٣

الجزاير ، ١٠٢

اندونزی ، ۱۰۲

اوطاس ، ۱۲۷ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷

ایران ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۶۵ ، ۹۷ ، ۱۴۷

تهران ، ۲۴

جدّه ، ۲۰۰

طرطوس ، ۴۳

عراق ، ۱۴۷

عربستان ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۲۴

قبرستان بقیع ، ۸۸ ، ۱۰۳

کربلا ، ۱۴۷

کلیسا ، ۱۵۰

مدینه ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۸ ، ۷۴ ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۹۷ ، ۱۰۳ ، ۱۱۰ ، ۱۶۳ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۲۲۳ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳

مسجد الأقصى ، ۹۹

مسجد الحرام ، ۴۵ ، ۸۱ ، ۹۹ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۲۱۱

مسجد النبی (صلی الله علیه وآله) ، ۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸

مسجد ضرار ، ۱۲۴

مصر ، ۴۶ ، ۱۰۲

مکه ، ۹۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۹ ، ۱۲۷ ، ۱۳۱ ، ۱۳۴ ، ۱۳۶ ، ۱۵۴ ، ۲۱۱ ، ۲۳۹

نجف ، ۲۰ ، ۲۲

هندوستان ، ۱۰۲

## فهرست منابع

١ قرآن کریم

٢ نهج البلاغه

٣ آلاء الزحمان ، محمد جواد بلاغی

٤ احکام القرآن ، احمد بن علی رازی جصاص .

٥ اخبار مکه ، ازرقی

٦ الاحکام ، علی بن حزم اندلسی .

٧ الاصابه فی تمییز الصحابه ، ابن حجر عسقلانی .

٨ التوصل الی حقیقه التوسل ، محمد نسیب الرقاعی .

٩ الخصائص النبویه ، حافظ سیوطی .

١٠ السنن الکبری ، احمد بن حسین بیهقی

١١ العقد الفرید ، احمد بن محمد بن عبد ربّه اندلسی

١٢ الغدیر ، علامه امینی .

١٣ الفقه علی المذاهب الاربعه ، عبدالرحمن الجزیری .

١٤ المبسوط ،

شمس الدين ابوبكر سرخسى .

١٥ المعجم الكبير ، سليمان بن احمد طبرانى

١٦ النصايح الكافيه .

١٧ أنساب الاشراف ، احمد بن يحيى بلاذرى .

١٨ بحار الانوار ، علامه مجلسى

١٩ تاريخ ابن عساكر ، ابن عساكر .

٢٠ تاريخ ابن كثير ، اسماعيل بن كثير قرشى

٢١ تاريخ طبرى ، محمد بن جرير طبرى

٢٢ تفسير الدرّ المنثور ، جلال الدين سيوطى

٢٣ تفسير القرآن العظيم ، ابن كثير دمشقى .

٢٤ تفسير المنار ، محمد رشيد رضا

٢٥ تفسير المنير ، وهبه الزحيلي .

٢٦ تفسير قرطبي ، ابو عبدالله محمد بن احمد قرطبي

٢٧ تفسير كبير ، امام فخر رازى .

٢٨ تفسير كشاف ، جار الله زمخشرى .

٢٩ تهنئه الصديق المحبوب ، سقاف .

٣٠ جريده الجزيره ، شماره ٦٨٢٤ .

٣١ جواهر المطالب فى مناقب الامام على بن ابى طالب ، محمد بن احمد دمشقى شافعى .

٣٢ حتى لا ننخدع ، عبدالله موصلى .

٣٣ دلائل النبوه ، احمد بن حسين بيهقى .

٣٤ رجال نجاشى ، احمد بن على نجاشى

٣٥ روح المعانى ، محمود آلوسى .

٣٦ سفينه البحار ، شيخ عباس قمى .

٣٧ سنن ترمذى ، محمد بن عيسى ترمذى .

٣٨ سنن دارمى ، عبدالله بن بهرام دارمى .

٣٩ شرح منيه المصلى ، ابراهيم بن محمد حلبى .

٤٠ صحيح بخارى ، محمد بن اسماعيل بخارى

٤١ صحيح مسلم ، مسلم بن حجاج نيشابورى

٤٢ طبقات الكبرى ، ابن سعد .

٤٣ علل الشرايع ، شيخ

صدوق .

٤٤ عوالى اللئالى ، ابن أبى جمهور أحسائى .

٤٥ فتح البارى فى شرح صحيح البخارى ، ابن حجر عسقلانى

٤٦ فضائل الصحابه ، احمد بن حنبل

٤٧ فهرست شيخ ، شيخ طوسى

٤٨ كافى ، محمّد بن يعقوب كلينى

٤٩ كنز العمال ، على متقى هندى .

٥٠ مجمع الزوائد ، على بن أبى بكر هيثمى .

٥١ مجموعه الرسائل و المسائل ، ابن تيميه .

٥٢ مستدرک الصحيحين ، حاكم نيشابورى .

٥٣ مسند البرّاز ، ابى بكر احمد بن عمرو بن عبدخالق العتقى البرّاز .

٥٤ مسند أبى شيبه ، عبدالله بن محمّد بن أبى شيبه

٥٥ مصنف عبدالرزاق ، عبدالرزاق بن همام صنعانى .

٥٦ معجم البلدان ، ياقوت بن عبدالله حموى

٥٧ مغنى ، ابن قدامه .

٥٨ مفاتيح الغيب ، امام فخر رازى .

٥٩ مفاهيم يجب أن تصحح ، يوسف بن علوى مالكى .

٦٠ من لا يحضره الفقيه ، شيخ صدوق .

٦١ مواهب اللدّيه ، احمد بن محمد قسطلانى محمد بن عبدالباقى زرقانى .

٦٢ وسائل الشيعة ، شيخ حرّ عاملى

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری



۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹